عنوان | فهرست مطالب | صفحه

باب اول: معاملات در شریعت اسلامی: ۱

فصل اول: معاملات و ویژگی های آن: ۱

بحث اول: تعریف، ویژگی، آداب، وحکمت معاملات، فضیلت تجارت و تاجر صادق ۱

مطلب اول: تعریف معاملات: ۱

مطلب دوم: ویژگی های معاملات در شریعت اسلامی: ۱

مطلب سوم: آداب معاملات: ۲

مطلب چهارم: حکمت معاملات: ۹

مطلب پنجم: فضیلت تجارت و تاجر صادق: ۹

بحث دوم: تعریف، حکم، دلائل مشروعیت، حکمت، ارکان بیع وبرخی اصطلاحات فقهی آن: ۱۰

مطلب اول: تعریف و حکم بیع: ۱۰

مطلب دوم: دلائل وحکمت مشروعیت بیع: ۱۱

مطلب سوم: ارکان بیع:..... ۱۲

مطلب چهارم: بعضی اصطلاحات فقهی بیع: ۱۲

بحث سوم: شروط بیع ۱۵

مطلب اول: تعریف لغوی و اصطلاحی شرط: ۱۵

مطلب دوم: شروط انعقاد بیع: ۱۵

مطلب سوم: شروط نفاذ بیع:..... ۱۶

مطلب چهارم: شروط صحت بیع:..... ۱۶

مطلب پنجم: شروط لزوم بیع:..... ۱۶

بحث چهارم: اقسام بیع: ۱۷

مطلب اول: اقسام بیع به اعتبار حکم: ۱۷

مطلب دوم: اقسام بیع به اعتبار مبیعه:..... ۱۷

بحث پنجم: خیار واقسام آن:..... ۱۹

مطلب اول: تعریف، حکمت، مدت زمان، ساقط شدن خیارشرط وشروط فسخ بیع:..... ۱۹
مطلب دوم: تعریف، دلائل مشروعیت، حکم، وقت ثبوت واحکام خیار رویت: ۲۲
مطلب سوم: تعریف، دلایل مشروعیت، حکم و شروط ثبوت خیار عیب: ۲۴
مطلب چهارم: تعریف، حکم و دلایل مشروعیت خیار التعیین:..... ۲۵
بحث ششم: عقود اقاله، ربا، قرض، سلم، رهن (گروی) و اجاره:.....۲۶
مطلب اول: تعریف، مشروعیت، حکمت، حکم، شروط و مسایل مرتبط به اقاله: ۲۶
مطلب دوم: تعریف، دلائل حرمت، حکمت تحریم، واقسام ربا: ۳۰
مطلب سوم: تعریف، رکن، حکم، اصطلاحات ، دلائل مشروعیت، حکمت و شرائط بیع سلم:.....۳۶
مطلب چهارم: تعریف، رکن، دلائل مشروعیت، حکم، شرایط، هدایات و سزای عدم پرداخت قرض:..... ۴۰
مطلب پنجم: تعریف، اصطلاحات ویژه، رکن، دلایل مشروعیت، حکم و شروط رهن:.....۴۶
مطلب ششم: تعریف، حکم، حکمت، دلایل مشروعیت، شرایط و انواع اجاره و اجیران: ۵۰

بسم الله الرحمن الرحیم

باب اول: معاملات در شریعت اسلامی:

طوریکه شریعت اسلامی در بخش عقاید، عبادات و اخلاقیات رهنمایی های ارزشمندی دارد، در مورد معاملات (داد و ستد) نیز احکام و آدابی را وضع نموده تا مردم معاملات خویش را در عدل، راستی و بدون نیرنگ و فریب انجام دهند. پس لازم است تا هر مسلمان از احکام شرعی معاملات آگاه باشد، روا و نا روا را بشناسد و اطمینان حاصل کند که معامله تجاری با در نظر داشت آداب و احکام شرعی، دارای اجر و پاداش بوده و باعث برکت در مال انسان می گردد.

فقه از جمله علوم شرعی بوده که به چندین بخش تقسیم گردیده است، یک بخش مهم آن فقه معاملات بوده که این بخش میان انسان‌ها احکام معاملات روزمره مانند: بیع، شراء (خرید وفروش)، اجاره، هبه، قرض، مضاربت، حواله، کفاله، رهن، شراکت و غیره را بیان می‌کند. بخش متذکره به انسان نشان میدهد که کدام معامله روا و کدام معامله نا روا است.

به اساس اصول شرعی، تمام معاملات حلال دانسته می شود مگر اینکه دلیل واضح شرعی بر حرمت آن موجود نباشد.[1]

فصل اول: معاملات و ویژگی های آن:

بحث اول: تعریف، ویژگی، آداب، وحکمت معاملات، فضیلت تجارت و تاجر صادق

مطلب اول: تعریف معاملات:

معاملات جمع معاملة از باب مفاعله گرفته شده، در لغت شرکت کردن دو شخص در یک عمل یا کار را گویند.

ودر اصطلاح شریعت عبارت از تمام احکام شرعی است که به امور دنیوی رابطه داشته و برای بقای انسان ها ضرور می باشد؛ مانند: بیع، شراء، اجاره و غیره[2]

مطلب دوم: ویژگی های معاملات در شریعت اسلامی:

- ❖ احترام به دارایی مردم و خودداری از دست برد به آن؛
- ❖ وسیله بودن معاملات جهت بدست آوردن رزق حلال؛
- ❖ داشتن اخلاق نیک؛
- ❖ در نظر گرفتن مفاد خویش و مفاد مردم؛
- ❖ صداقت و راستی در معامله؛
- ❖ خود داری از دروغ در معامله؛
- ❖ رضایت جانبین در معامله؛
- ❖ وضاحت وبیان در معامله؛

---

(١) **والأصل في الأشياء الإباحة. قال الله سبحانه وتعالى: ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا﴾]البقرة: ٢٩ [وقال سبحانه وتعالى: ﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ﴾** [الأعراف: ٣٢] (البناية شرح الهداية، ١٢/ ٧٠).

(٢) **الْمُعَامَلَات جمع الْمُعَامَلَة من الْعَمَل وَهِي فعل يتَعَلَّق بِهِ قصد وَهِي حق العَبْد عرفا .فالمعاملات خَمْسَة – الْمُعَاوَضَات الْمَالِيَّة – والمناحكات والمخاصمات – والأمانات – والبركات – فَلَو قَالَ أحد بَاعَ زيد من عَمْرو أَو نكح أَو ادّعى عَلَيْهِ أَو أودع أَو ورث قبل قَوْله وَلم ينْكح وَلم يشتر ديانَة.** (دستور العلماء = جامع العلوم في اصطلاحات الفنون، ٢/ ٨٥).

– **المعاملة :بضم الميم الاولى وفتح الثانية، التعامل مع الغير.** (معجم لغة الفقهاء، ص ٤٣٧).

– **المُعَاملة :عند العامة يراد بها التصرفُ من البيع ونحوه، وفي كلام الفقهاء أهل العراق المساقاةُ في لغة الحجازين، وعند الصوفية ما يُقرَّب إليه تعالى وما يبعَّد منه من الأعمال.** (التعريفات الفقهية، ٢٠٩).

– **المُعاملات :تطلق على مجموع الأحكام الشرعية المتعلِّقة بأمر الدنيا باعتبار بقاء الشخص كالبيع والشراء والإجارة وغيرها.** (التعريفات الفقهية، ٢٠٩).

- ❖ خودداری از اعمال که باعث نزاع در معامله می‌گردد؛
- ❖ پرهیز از فریب ونیرنگ؛
- ❖ خودداری از بی انصافی، سود، ظلم واحتکار.

مطلب سوم: آداب معاملات:

۱- نیت صالح وخوب:

داشتن چنین نیت در معاملات که روزی حلال برای خود و خانواده بدست آرد، بدون اینکه به کسی زیان برساند.

نیت خوب سبب این می‌شود که کارهای عادی دنیوی برای بنده عبادت به حساب آید و به الله تعالی به وسیلهٔ آن نزدیک شود؛ زیرا در حدیث شریف آمده است:

عَلْقَمَةَ بْنَ وَقَّاصٍ اللَّيْثِيَّ، يَقُولُ: سَمِعْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ﷺ عَلَى الْمِنْبَرِ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ ﷺ ، يَقُول: «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى».[۱]

ترجمه: از علقمه بن وقاص اللیثی رحمه الله روایت است که می‌گوید: من از حضرت عمربن خطاب ﷺ در منبر شنویدم که میگفت: که من از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمودند: «قبولیت اعمال به نیت‌ها بستگی دارند و با هر کس، مطابق نیتش رفتار می‌شود».

۲- اذکار هنگام ورود به بازار:

رسول الله ﷺ فرمودند: **حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ وَاسِعٍ، قَالَ: قَدِمْتُ مَكَّةَ فَلَقِيَنِي أَخِي سَالِمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ، فَحَدَّثَنِي، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ دَخَلَ السُّوقَ، فَقَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ المُلْكُ وَلَهُ الحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ، وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ، بِيَدِهِ الخَيْرُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ أَلْفَ أَلْفِ حَسَنَةٍ، وَمَحَا عَنْهُ أَلْفَ أَلْفِ سَيِّئَةٍ، وَرَفَعَ لَهُ أَلْفَ أَلْفِ دَرَجَةٍ».**[۲]

ترجمه: محمد بن واسع می‌گوید: من مکه مکرمه آمدم با من برادرم سالم پسرعبد الله بن عمر روبرو شد، برایم از پدر خود عبدالله و پدر کلان خود عمر ﷺ حدیث بیان کرد که رسول الله ﷺ فرمودند: " کسی‌که در بازار داخل شد و چنین گفت: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ المُلْكُ وَلَهُ الحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ، وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ، بِيَدِهِ الخَيْرُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» الله تعالی برایش ده لک نیکی می‌نویسد، و از آن ده لک بدی را دور می‌سازد و ده لک درجه بلند می‌کند".

۳- سلوک نرم در داد و ستد و پرهیز از سختی:

تاجر مسلمان در تجارت رویهٔ نرم با مردم داشته باشد.

رسول الله ﷺ می‌فرمایند: **عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «رَحِمَ اللَّهُ رَجُلاً سَمْحًا إِذَا بَاعَ، وَإِذَا اشْتَرَى، وَإِذَا اقْتَضَى».**[۳]

ترجمه: از جابر بن عبدالله ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند: "الله تعالی بر مرد جوانمرد رحمت کند که هنگام خرید و فروش و طلب حق خود (خواستن قرض)، سهل گیر باشد".

همچنان رسول الله ﷺ فرمودند: **عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ سَمْحَ البَيْعِ، سَمْحَ الشِّرَاءِ، سَمْحَ القَضَاءِ».**[٤]

ترجمه: از ابو هریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند: " هر آن خرید و فروش و طلب حق که در آن نرمی وآسانی باشد الله تعالی می‌پسندد.

---

(۱) صحيح البخاري، رقم الحديث: ۱، دار طوق النجاة – بيروت.

(۲) سنن الترمذي – ت شاكر، ٥ / ٤٩١، رقم الحديث: ٣٤٢٨، بَاب مَا يَقُولُ إِذَا دَخَلَ السُّوقَ، الناشر: مطبعة مصطفى البابي الحلبي – مصر.

(۳) صحيح البخاري، ٥٧/٣، رقم الحديث: ٢٠٧٦، بَابُ السُّهُولَةِ وَالسَّمَاحَةِ فِي الشِّرَاءِ وَالْبَيْعِ وَمَنْ طَلَبَ حَقًّا فَلْيَطْلُبْهُ فِي عَفَافٍ، دار طوق النجاة – بيروت.

(٤) سنن الترمذي – ت شاكر، ٣ / ٦٠١، رقم الحديث: ١٣١٩، بَابُ مَا جَاءَ فِي اسْتِقْرَاضِ البَعِيرِ أَوِ الشَّيْءِ مِنَ الحَيَوَانِ أَوِ السِّنِّ، مطبعة مصطفى البابي الحلبي – مصر.

٤- امانت‌داری وصداقت در معامله:

صفت بزرگ مسلمان اصلاً راستی و امانتداری است و هیچگاه نمی تواند دزد و خاین صفت باشد، مسلمان در تمام امور راستی و امانتداری را در نظر می گیرد. الله سبحانه وتعالی می‌فرماید: ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَكُونُواْ مَعَ ٱلصَّٰدِقِينَ ١١٩﴾.(١)

ترجمه: ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید، از الله ﷻ بترسید، و با صادقان باشید (که محمد ﷺ واصحاب رضي الله عنهم اند). وهمچنان می‌فرماید: ﴿ إِنَّ ٱلۡمُسۡلِمِينَ وَٱلۡمُسۡلِمَٰتِ وَٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ وَٱلۡقَٰنِتِينَ وَٱلۡقَٰنِتَٰتِ وَٱلصَّٰدِقِينَ وَٱلصَّٰدِقَٰتِ ... أَعَدَّ ٱللَّهُ لَهُم مَّغۡفِرَةٗ وَأَجۡرًا عَظِيمَا ٣٥﴾.(٢)

ترجمه: بدون شک مردان مسلمان وزنان مسلمان، ومردان با ایمان وزنان با ایمان، ومردان فرمانبردار و زنان فرمانبردار، و مردان وزنان راستگو... الله ﷻ برای آنان (به مردان و زنان جامع الطاعات دهگانه) آمرزش و پاداش بزرگ آماده کرده است.

از ابن مسعود رضي الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند: **عَنْ عَبْدِ اللهِ رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ الصِّدْقَ يَهْدِي إِلَى الْبِرِّ، وَإِنَّ الْبِرَّ يَهْدِي إِلَى الْجَنَّةِ، وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَصْدُقُ حَتَّى يَكُونَ صِدِّيقًا، وَإِنَّ الْكَذِبَ يَهْدِي إِلَى الْفُجُورِ، وَإِنَّ الْفُجُورَ يَهْدِي إِلَى النَّارِ، وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَكْذِبُ حَتَّى يُكْتَبَ عِنْدَ اللهِ كَذَّابًا».**(٣)

ترجمه: عبدالله بن مسعود رضي الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمودند: «همانا راستگویی، انسان را بسوی نیکی، رهنمون می‌شود. و نیکی، انسان را به بهشت می‌رساند. و شخص، به اندازه‌ای راست می‌گوید که در زمره‌ی صدیقین قرار می‌گیرد. و همانا دروغگویی, انسان را بسوی فسق و فجور سوق می‌دهد. و فسق و فجور، انسان را به جهنم می‌کشاند. و شخص، به اندازه‌ای دروغ می‌گوید که نزد الله ﷻ، در زمره‌ی دروغگویان نوشته می‌شود».

مقصد اصلی تاجر مسلمان همانا راستی باشد، در حدیث شریف آمده است: **عَنْ حَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: «الْبَيِّعَانِ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَفْتَرِقَا، فَإِنْ صَدَقَا وَبَيَّنَا بُورِكَ فِي بَيْعِهِمَا، وَإِنْ كَذَبَا وَكَتَمَا مُحِقَ بَرَكَةُ بَيْعِهِمَا».**(٤)

ترجمه: از حکیم بن حزام رضي الله عنه روایت است او می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمودند: "فروشنده وخریدار مادامی‌که از همدیگر جدا نشده‌اند حق فسخ معامله را دارند؛ اگر آنان راست بگویند وعیب جنس را بیان کنند پس در معاملهٔ ایشان خیر وبرکت بوجود می‌آید و اگر عیب جنس را مخفی بدارند و دروغ بگویند پس معاملهٔ ایشان بی برکت می‌شود".

---

(١) سورة التوبة، الآية: ١١٩.

(٢) سورة الأحزاب، الآية:٣٥.

(٣) صحيح البخاري، ٨/٢٥، رقم الحديث: ٦٠٩٤، بَابُ قَوْلِ اللهِ تَعَالَى ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ وَمَا يُنْهَى عَنِ الْكَذِبِ، دار طوق النجاة، بيروت.

(٤) سنن النسائي، ٧ / ٢٤٤، رقم الحديث: ٤٤٥٧، بَابُ التِّجَارَةِ، مَا يَجِبُ عَلَى التُّجَّارِ مِنَ التَّوْقِيَةِ فِي مُبَايَعَتِهِمْ، المكتبة التجارية الكبرى بالقاهرة. --

-- (قَوْلُهُ: وَالسُّنَّةِ) فَإِنَّهُ – عَلَيهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ – بَاعَ وَاشْتَرَى وَأَقَرَّ أَصْحَابَهُ عَلَى ذَلِكَ أَيْضًا. (قَوْلُهُ: وَالْقِيَاسُ) عِبَارَةُ الْبَحْرِ وَالْمَعْقُولِ اهـ. لِأَنَّهُ أَمْرٌ ضَرُورِيٌّ يَجْزِمُ الْعَقْلُ بِثُبُوتِهِ كَبَاقِي الْأُمُورِ الضَّرُورِيَّةِ الْمُتَوَقِّفِ عَلَيْهَا انْتِظَامُ مَعَاشِهِ وَبَقَائُهُ فَافْهَمْ. (رد المحتار على الدر المختار المعروف بـ (حاشية ابن عابدين) ٤ / ٥٠٦، دار الفكر – بيروت).

۵- اخلاق خوب:

تاجر مسلمان در موضوع معامله از اخلاق نیک برخودار باشد؛ زیرا اخلاق نیکو سبب مفاد دنیا و آخرت برایش می‌گردد، مفاد دنیا این است تاجری که صاحب اخلاق نیکو باشد مشتریان بیشتری را به خود جلب می‌کند و مردمان بیشتری با وی داد وستد می‌کنند و منفعت آخرت چنان‌که در حدیث شریف آمده است:

عَنْ أُمِّ الدَّرْدَاءِ، عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «مَا شَيْءٌ أَثْقَلُ فِي مِيزَانِ المُؤْمِنِ يَوْمَ القِيَامَةِ مِنْ خُلُقٍ حَسَنٍ، وَإِنَّ اللَّهَ لَيُبْغِضُ الفَاحِشَ البَذِيءَ».[۱]

ترجمه: ابو الدرداء ﷺ از پیامبر ﷺ روایت نموده که فرمود: هیچ چیزی در روز قیامت در ترازوی بندهء مؤمن سنگینتر از اخلاق نیکو نیست، و خداوند زشت می دارد بدکردار بدگفتار را.

قابل یاد آوری است در آغاز اسلام بیشترین مردم به سبب سلوک و اخلاق بهتر تاجران مسلمان شده‌اند.

٦- عدالت در وزن و پیمانه:

الله سبحانه وتعالی می‌فرماید:﴿ وَأَوۡفُواْ ٱلۡكَيۡلَ وَٱلۡمِيزَانَ بِٱلۡقِسۡطِۖ ١٥٢﴾.[۲]

ترجمه: و پیمانه و ترازو را به عدل و انصاف مراعات کنید.

در آیهٔ دیگر الله ﷻ می‌فرماید: ﴿ وَيۡلٞ لِّلۡمُطَفِّفِينَ ١ ٱلَّذِينَ إِذَا ٱكۡتَالُواْ عَلَى ٱلنَّاسِ يَسۡتَوۡفُونَ ٢ وَإِذَا كَالُوهُمۡ أَو وَّزَنُوهُمۡ يُخۡسِرُونَ ٣ أَلَا يَظُنُّ أُوْلَٰٓئِكَ أَنَّهُم مَّبۡعُوثُونَ ٤ لِيَوۡمٍ عَظِيمٖ ٥ يَوۡمَ يَقُومُ ٱلنَّاسُ لِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٦﴾.[۳]

ترجمه: وای (افسوس، هلاکت، خرابی یا کنده دوزخ) بر کم کنندگان (حقوق مردم). کسانی‌که وقتی از مردم پیمانه بگیرند به تمام وکمال می‌گیرند. وچون به ایشان پیمانه دهند یا وزن کنند، کم می‌کنند (پوره نمی‌دهند). آیا به این گمان نیستند (ونمی دانند) که دوباره زنده می‌شوند. برای (حساب) روزی بس بزرگ (قیامت). روزی که مردم در پیشگاه پروردگارجهانیان (برای جواب دادن) می‌ایستند.

۷- وفا به عهد خویش:

الله سبحانه وتعالی می‌فرماید: ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَوۡفُواْ بِٱلۡعُقُودِۚ ١﴾.[٤]

ترجمه: ای کسانی‌که ایمان آورده اید، به عهد وپیمانهای خود (با الله ومردم) وفا کنید.

وفا به عهد صفت بزرگ مسلمان است. قَالَ تَعَالَى:﴿ وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِأَمَٰنَٰتِهِمۡ وَعَهۡدِهِمۡ رَٰعُونَ ٨﴾.[٥]

ترجمه: و (کامیاب شدند) آنانی‌که ایشان امانت‌های خود را و عهد خود را رعایت می‌کنند.

مخالفت به وعده نشانهء منافقت است، در حدیث شریف آمده است:

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «آيَةُ الْمُنَافِقِ ثَلَاثٌ: إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ، وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ، وَإِذَا اؤْتُمِنَ خَانَ».[٦]

از ابو هریره ﷺ روایت است که: رسول الله ﷺ فرمود: "نشانهء منافق سه چیز است: چون سخن راند، دروغ گوید و چون وعده کند، مخالفت نماید. و چون امین شمرده شود، خیانت کند".

---

(۱) سنن الترمذي – ت شاكر، ٣٦٢/٤، رقم الحديث: ٢٠٠٢، بَابُ مَا جَاءَ فِي حُسْنِ الخُلُقِ، مطبعة مصطفى البابي الحلبي، مصر.

(۲) سورة الأنعام، آية: ١٥٢.

(۳) سورة المطففين، آية: ١ – ٦.

(٤) سورة المائدة، آية:١.

(٥) سورة المؤمنون، آية: ٨.

(٦) صحيح البخاري، ١ / ١٦، رقم الحديث: ٣٣، بَابُ عَلَامَةِ الْمُنَافِقِ، دار طوق النجاة – بيروت.

۸- به صورت احسن دریافت مال از شخص پشیمان شونده:

اگر کسی از معامله پشیمان می‌شود جنس ومال خویش را به روش وطریقه بهتر از وی پس بگیرد؛ زیرا چنین عمل ثواب دارد.

رسول الله ﷺ می‌فرمایند: **عَنْ شُرَيْحٍ الشَّامِيِّ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ أَقَالَ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ صَفْقَةً كَرِهَهَا، أَقَالَ اللَّهُ عَثْرَتَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».**(۱)

از شریح شامی ﷺ روایت شده که گفت: رسول الله ﷺ فرمود: " اگر کسی در صورت پشیمان شدن برادر مسلمانش معامله را به روش وطریقه بهتر فسخ کند، الله ﷻ در روز قیامت گناه وی را دور می‌سازد.

رسول الله ﷺ به نرمی کنندگان چنین دعا فرموده‌اند: **عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: «اللهُمَّ مَنْ رَفَقَ بِأُمَّتِي فَارْفُقْ بِهِ، وَمَنْ شَقَّ عَلَيْهِمْ فَشُقَّ عَلَيْهِ».**(۲)

از حضرت عائشه ﷺ روایت شده که گفت: رسول الله ﷺ فرمود: " ای الله! هرکسی‌که با امتم نرمی کند تو با وی نرمی کن و کسی‌که سختگیری می‌کند تو با وی سختگیری کن".

۹- اجتناب از قسم:

تاجر مسلمان باید از قسم در معاملات خودداری کند گرچه به راستی و در آن صادق باشد.

الله سبحانه وتعالی می‌فرماید:﴿ وَلَا تَجۡعَلُواْ ٱللَّهَ عُرۡضَةٗ لِّأَيۡمَٰنِكُمۡ أَن تَبَرُّواْ وَتَتَّقُواْ وَتُصۡلِحُواْ بَيۡنَ ٱلنَّاسِۚ ٢٢٤﴾.(۳)

ترجمه: و(نام) الله را در معرض قسم‌های خود قرار ندهید به غرض اینکه از نیکی و تقوا واصلاح در بین مردم اجتناب کنید (چون الله ﷻ به این سه کار امر کرده است پس نام او را برای منع از این کارها چگونه استعمال می‌کنید).

رسول الله ﷺ فرمودند: **عَنْ أَبِي قَتَادَةَ الْأَنْصَارِيِّ؛ أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِيَّاكُمْ وَكَثْرَةَ الْحَلِفِ فِي الْبَيْعِ، فَإِنَّهُ يُنَفِّقُ ثُمَّ يَمْحَقُ».**(٤)

ترجمه: از ابو قتاده ﷺ روایت است که: از رسول الله ﷺ شنید که می فرمود: "از زیاد سوگند خوردن در فروش بپرهیزید، زیرا این کار تجارت را رواج می‌دهد و سپس محو می‌کند".

۱۰- خودداری از فریب ونیرنگ:

رسول الله ﷺ فرمودند: **عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ حَمَلَ عَلَيْنَا السِّلَاحَ فَلَيْسَ مِنَّا، وَمَنْ غَشَّنَا فَلَيْسَ».**(٥)

ترجمه: - از ابو هریره ﷺ روایت است که: رسول الله ﷺ فرمود: آنکه بر ما سلاح کشد از ما نیست و آنکه به ما خیانت کند از ما نیست.

---

(۱) شرح السنة للبغوي، ۱٦۱/۸، رقم الحديث: ۲۱۱۷، كتاب البيوع، بَابُ الإِقَالَةِ، المكتب الإسلامي – دمشق، بيروت.

(۲) مسند أحمد بن حنبل، ٤٠ / ۳۹۳، رقم الحديث: ۲٤۳۳۷، مؤسسة الرسالة.

(۳) سورة البقرة، آية:۲۲٤.

(٤) صحيح مسلم – ت عبد الباقي، ۳ / ۱۲۲۸، رقم الحديث: ۱۳۲ – (۱٦۰۷)، بَاب النَّهْيِ عَنِ الْحَلِفِ فِي الْبَيْعِ. دار إحياء التراث العربي بيروت).

(٥) صحيح مسلم – ت عبد الباقي، ۱/ ۹۹، رقم الحديث: ۱٦٤ –(۱۰۱)، بَابُ قَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ تَعَالَى وَسَلَّمَ: مَنْ غَشَّنَا فَلَيْسَ مِنَّا. دار إحياء التراث العربي بيروت).

۱۱- بیان کردن عیب مال خویش:

رسول الله ﷺ فرمودند: **عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ، وَلَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ بَاعَ مِنْ أَخِيهِ بَيْعًا فِيهِ عَيْبٌ، إِلَّا بَيَّنَهُ لَه».**(۱)

ترجمه: "مسلمان برادر مسلمان است، برای مسلمان روا نیست که جنس را که در آن عیب موجود باشد به برادر مسلمان خود بفروشد مگر اینکه عیب وی را بیان کند".

۱۲- در نظر گرفتن اسباب حصول روزی حلال:

در ذهن بسیار از مردم این است که چگونه کسب حلال خویش را وسعت بخشیده و به چه روش وطریقه حصول آن را آسان سازد، اسباب حصول وفراخی روزی حلال قرار ذیل اند:

الف: سعی وتلاش در طلب اسباب روزی حلال:

چون: زراعت، تجارت، صناعت و کسب‌های حلال ومباح دیگر که الله ﷻ برای انسان مقدر کرده است؛ لقوله سبحانه و تعالی:﴿ هُوَ ٱلَّذِى جَعَلَ لَكُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولًا فَٱمْشُوا۟ فِى مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا۟ مِن رِّزْقِهِۦ ۖ وَإِلَيْهِ ٱلنُّشُورُ ﴿١٥﴾﴾.(۲)

ترجمه: او (الله ﷻ) ذاتی است که زمین را برای تان مسخر گردانیده است پس در اطراف آن بروید و از روزی (حلال) الله بخورید و بازگشت (زنده شدن دوباره) در دست اوست.

ب: تقوا برای الله ﷻ:

عملی کردن احکام شریعت اسلامی و خودداری از کارهای نادرست؛ الله سبحانه وتعالی می‌فرماید:

﴿ وَمَن يَتَّقِ ٱللَّهَ يَجْعَل لَّهُۥ مَخْرَجًا ﴿٢﴾ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ ۚ ﴿٣﴾﴾.(۳)

ترجمه: وکسی‌که از الله ﷻ بترسد برایش راه رهایی (از مشکلات) قرار خواهد داد. واو را از جایی روزی خواهد داد که او گمان نمی‌برد.

مطلب اینکه هرکسی تقوا گزیده الله تعالی مشکلات وسختی و طلب رزق را برایش آسان می‌گرداند و از راهی روزی می‌دهد که گمان نمی‌برد.

ج: زیاد استغفار گفتن:

الله ﷻ راجع به رسول و نبی خود نوح علیه السلام چنین می‌فرماید: ﴿ فَقُلْتُ ٱسْتَغْفِرُوا۟ رَبَّكُمْ إِنَّهُۥ كَانَ غَفَّارًا ﴿١٠﴾ يُرْسِلِ ٱلسَّمَآءَ عَلَيْكُم مِّدْرَارًا ﴿١١﴾ وَيُمْدِدْكُم بِأَمْوَٰلٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَل لَّكُمْ جَنَّٰتٍ وَيَجْعَل لَّكُمْ أَنْهَٰرًا ﴿١٢﴾﴾.(٤)

ترجمه: پس گفتم: از پروردگارتان (از شرک) مغفرت بخواهید که او (الله ﷻ) بسیار آمرزنده است (برای توبه گاران هرگاه توبه کنند). (اگر چنین کنید الله) از آسمان باران‌های پیاپی بر شما می‌باراند. وشما را با اموال و فرزندان مدد می‌کند وبرای شما باغ‌ها قرار می‌دهد و برای شما نهرها جاری می‌سازد.

---

(۱) سنن ابن ماجه ت الأرنؤوط، ۳ / ۳۵٦، رقم الحديث: ۲۲٤٦، بَابٌ مَنْ بَاعَ عَيْبًا فَلْيُبَيِّنْهُ، دار الرسالة العالمية، وأخرجه الطبراني في «الكبير» ۱۷/ (۸۷۷)، والحاكم ۲/ ۸، والبيهقي ٥/ ۳۲۰، وأخرجه أحمد (۱۷٤٥۱)؛ صحيح الترغيب والترهيب للألباني، ۲ / ۳۳۸، رقم الحديث: ۱۷۷٥ – (۱۲)، مكتبة المعارف للنشر والتوزيع – الرياض.

(۲) سورة الملك: آية: ۱٥.

(۳) سورة الطلاق، آية: ۲ – ۳.

(٤) سورة نوح، آية:۱۰ – ۱۲.

همچنان رسول الله ﷺ می‌فرمایند: **عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «مَنْ لَزِمَ الِاسْتِغْفَارَ جَعَلَ اللَّهُ لَهُ مِنْ كُلِّ هَمٍّ فَرَجًا، وَمِنْ كُلِّ ضِيقٍ مَخْرَجًا، وَرَزَقَهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»**.(١)

از ابن عباس ﷺ روایت است که: رسول الله ﷺ فرمود: کسی‌که استغفار را پیشه کند، خداوند برای او از هر دشواری خلاصی و از هر غمی گشادگی پدید آورده و او را از جایی روزی می دهد که گمان نمی کند.

د: توکل کردن تنها بر الله متعال:

الله سبحانه وتعالی می‌فرماید: ﴿وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى ٱللَّهِ فَهُوَ حَسۡبُهُۥٓۚ ٣﴾.(٢)

ترجمه: وکسي‌که بر الله ﷻ توکل کند او (الله ﷻ) براش (در هردو جهان) کافی است.

عَنْ عُمَرَ بْنِ الخَطَّابِ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَوَكَّلُونَ عَلَى اللَّهِ حَقَّ تَوَكُّلِهِ لَرُزِقْتُمْ كَمَا يُرْزَقُ الطَّيْرُ تَغْدُو خِمَاصًا وَتَرُوحُ بِطَانًا».(٣)

ترجمه: از عمر ﷺ روایت است که گفت: پیامبر ﷺ و سلم فرمود: اگر شما بنحوی که شایسته است بر خدا توکل و اعتماد کنید، همانا شما را الله ﷻ مانند مرغان که صبح گرسنه بر می آیند و شام سیر باز می‌گردند، روزی می‌دهد.

هـ: دعا برای حصول وطلب روزی:

زیرا الله ﷻ رازق ذی القوة المتین است، الله سبحانه وتعالی می‌فرماید: ﴿وَقَالَ رَبُّكُمُ ٱدۡعُونِيٓ أَسۡتَجِبۡ لَكُمۡۚ ٦٠﴾.(٤)

ترجمه: وپروردگار تان می‌فرماید: (ای بندگان من!) مرا به دعا بخوانید تا دعای شما را اجابت کنم.

و: ادعیه مأثوره برای طلب روزی:

«یا رزّاق ارزقنی وأنت خیر الرازقین».(٥) **"ای روزی دهنده! بمن روزی ده و توبهترین روزی دهنده‌ی".**

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ رِزْقًا طَيِّبًا وَاسِعًا.(٦) **"ای الله ﷻ من از تو روزی حلال وفروان می‌خواهم".**

«اللَّهُمَّ اكْفِنِي بِحَلَالِكَ عَنْ حَرَامِكَ، وَأَغْنِنِي بِفَضْلِكَ عَمَّنْ سِوَاكَ».(٧) **"پروردگارا! مرا با حلالت از حرامت بسنده کن و مرا به فضل خویش از ماسوایت بی نیاز دار".**

ز: حمد وشکر الله وتعالی:

زیرا شکر سبب زیادت در نعمت می‌شود، الله سبحانه وتعالی می‌فرماید:﴿وَإِذۡ تَأَذَّنَ رَبُّكُمۡ لَئِن شَكَرۡتُمۡ لَأَزِيدَنَّكُمۡ وَلَئِن كَفَرۡتُمۡ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٞ ٧﴾.(٨)

ترجمه: وچون پروردگارتان اعلان کرد که اگر (نعمت‌هایم را) شکر کنید، البته بر نعمت های شما می‌افزایم و اگر کفر بورزید، بی گمان عذاب من بسیار سخت است.

---

(١) سنن ابن ماجه ت الأرنؤوط، ٤ / ٧٢١، رقم الحديث: ٣٨١٩، بَابُ الِاسْتِغْفَارِ، دار الرسالة العالمية.

(٢) سورة الطلاق، الآية: ٣.

(٣) سنن الترمذي – ت شاكر،٤ / ٥٧٣، رقم الحديث: ٢٣٤٤، بَابٌ فِي التَّوَكُّلِ عَلَى اللَّهِ، مطبعة مصطفى البابي الحلبي، مصر.

(٤) سورة غافر، الآية:٦٠.

(٥) الأدب المفرد، صـ ١٦٩.

(٦) مصنف عبد الرزاق الصنعاني، ٢ / ٢٣٤، رقم الحديث: ٣١٩١، بَابُ التَّسْبِيحِ وَالْقَوْلِ وَرَاءَ الصَّلَاةِ، المكتب الإسلامي – بيروت.

(٧) سنن الترمذي – ت شاكر،٥ / ٥٦٠، رقم الحديث: ٣٥٦٣، مطبعة مصطفى البابي الحلبي، مصر).

(٨) سورة إبراهيم، الآية: ٧.

یاد آوری: انسان طبعیتا ثروت و دارایی را می‌پسندد و فقر وتنگدستی را خوب نمی‌بیند، ولی دارایی کم از بیش بهتر است، و اینکه ثروت از راه‌های حلال وحرام جمع می‌شود در نتیجه به وارثان می‌ماند ولی جواب مالک اولی می‌دهد و از وی پرسیده می‌شود که: « **مِنْ أَيْنَ اكْتَسَبَهُ وَفِيمَ أَنْفَقَهُ**».[1] " يعني: از مالش که از کدام راه آن را بدست آورده و به کدام راه صرفش نموده است".

در حقیقت روزی که کامیابی را به دنبال دارد که به آن ضرورت رفع شود. رسول الله ﷺ می‌فرمایند:

عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ قَالَ: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ أَسْلَمَ وَرُزِقَ كَفَافًا، وَقَنَّعَهُ اللهُ بِمَا آتَاهُ».[2]

ترجمه: عبد الله بن عمرو بن عاص ﷺ روایت می کند که: رسول الله ﷺ فرمود: همانا رستگار شد آنکه اسلام آورد و رزقش بسنده بود و الله تعالی او را به آنچه که داده قناعت داده است.

همچنان رسول الله ﷺ می‌فرمایند: **عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَيْسَ الْغِنَى عَنْ كَثْرَةِ الْعَرَضِ، وَلَكِنَّ الْغِنَى غِنَى النَّفْسِ».**[3]

ترجمه: ابو هریره ﷺ روایت می کند که: پیامبر ﷺ فرمود: غنا و بی نیازی با زیاد بودن مال نیست، بلکه غنا در غنای نفس است.

الله سبحانه وتعالی می‌فرماید:﴿ بَلۡ تُؤۡثِرُونَ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا ١٦ وَٱلۡأٓخِرَةُ خَيۡرٞ وَأَبۡقَىٰٓ ١٧ ﴾.[4]

ترجمه: ولی شما زندگانی دنیا را ترجیح می‌دهید. حال آنکه زندگی آخرت بهتر و پاینده‌تر است.

همچنان رسول الله ﷺ می‌فرمایند: **«مَنْ كَانَتْ الدُّنْيَا هَمَّهُ فَرَّقَ اللَّهُ عَلَيْهِ أَمْرَهُ، وَجَعَلَ فَقْرَهُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ، وَلَمْ يَأْتِهِ مِنْ الدُّنْيَا إِلَّا مَا كُتِبَ لَهُ، وَمَنْ كَانَتْ الْآخِرَةُ نِيَّتَهُ جَمَعَ اللَّهُ لَهُ أَمْرَهُ، وَجَعَلَ غِنَاهُ فِي قَلْبِهِ، وَأَتَتْهُ الدُّنْيَا وَهِيَ رَاغِمَةٌ».**[5]

ترجمه: "هرکس که دنیا همّ و غمش باشد، الله ﷻ کارش را پراگنده می‌سازد و فقر را در برابر چشمانش قرار می‌دهد و از دنیا جز آنچه برایش مقدر شده به او نمی‌رسد، وهرکس که آخرت نیتش باشد، الله ﷻ کارش را جمع می‌کند (سامان می‌دهد) و بی نیازی را در دلش قرار می‌دهد ودنیا در حالی که خوار و رام است به سوی او می‌آید".

ح: انفاق فی سبیل الله:

ثروت خود را در راه الله ﷻ خرج کردن زکات، وصدقات دادن، زیرا در مال که انفاق باشد در آن برکت بوده و از آفات وحوادث محفوظ ومصئون می‌باشد.

رسول الله ﷺ می‌فرمایند: **عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «مَا مِنْ يَوْمٍ يُصْبِحُ الْعِبَادُ فِيهِ، إِلَّا مَلَكَانِ يَنْزِلَانِ، فَيَقُولُ أَحَدُهُمَا: اللَّهُمَّ أَعْطِ مُنْفِقًا خَلَفًا، وَيَقُولُ الْآخَرُ: اللَّهُمَّ أَعْطِ مُمْسِكًا تَلَفًا».**[6]

---

(١) سنن الترمذي – ت شاكر، ٤ / ٦١٢، رقم الحديث: ٢٤١٦، بَابٌ فِي الْقِيَامَةِ، مطبعة مصطفى البابي الحلبي، مصر.

(٢) صحيح مسلم – ت عبد الباقي، ٢ / ٧٣٠، رقم الحديث: ١٢٥ – (١٠٥٤)بَاب فِي الْكَفَافِ وَالْقَنَاعَةِ، دار إحياء التراث العربي ببيروت.

(٣) صحيح البخاري، ٨ / ٩٥، رقم الحديث: ٦٤٤٦، بَابٌ: الْغِنَى غِنَى النَّفْسِ، دار طوق النجاة – بيروت).

(٤) سورة الأعلى: ١٦ – ١٧.

(٥) سنن ابن ماجه ت الأرنؤوط، ٥ / ٢٢٧، رقم الحديث: ٤١٠٥، بَابُ الْهَمِّ بِالدُّنْيَا، دار الرسالة العالمية.

(٦) صحيح البخاري، ٢ / ١١٥، رقم الحديث: ١٤٤٢، بَابُ قَوْلِ اللهِ تَعَالَى ﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى *وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى * فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى * وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى * وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى * فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى﴾ اللَّهُمَّ أَعْطِ مُنْفِقَ مَالٍ خَلَفًا، دار طوق النجاة – بيروت).

ترجمه: ابوهریره ﷺ روایت می‌کند که نبی اکرمﷺ فرمود: «هر روزی که بندگان، صبح می‌کنند، دو فرشته از آسمان نازل می‌شود. یکی می‌گوید: خدایا! به کسی که در راه تو انفاق می‌کند، عوض بده. و دیگری می‌گوید: خدایا! به کسی که از انفاق، خود داری می‌کند، ضرر و زیان برسان».

مطلب چهارم: حکمت معاملات:

حکمت مشروعیت معاملات این است که اللهﷻ نظام زندگی انسان ها را بطور کامل ترتیب و نیازمندی های آنها را بشکل بهتر تنظیم نموده است، نظام متذکره تکمیل نمی‌گردد مگر با تجارت (داد و ستد) زیرا هیچ کسی نمی‌تواند به تنهایی تمام نیازمندی های خویش را مرفوع سازد. مثلاً: اگر کسی بخواهد که مواد غذایی خویش را تولید کند باید زمین را شخم (قلبه)، گندم را کشت، خدمات زراعتی را انجام داده و از آن نگهداری کند، حاصل آنرا جمع و پاک نموده، آرد کرده و آنرا جهت پخت و پز خمیر نماید. فلهذا یک شخص نمی‌تواند تمام این وسائل را که برای کشت، جمع آوری حاصلات و پخت و پز ضرورت است با دست خود بسازد، حتی یک انسان برای آماده ساختن لباس، خانه و تهیه اجناس ضروری وقت کافی ندارد و نیاز است تا اشیاء متذکره را خریداری نماید. اگر این معاملات تجارتی (داد و ستد) نمی بود، انسان مجبور می‌شد که اشیاء متذکره را به زور بگیرد و یا هم گدایی کند و اگر این (زور و گدایی) امکان نمی داشت، پس باید با انسان‌های دیگر جهت بدست آوردن اشیای متذکره، می‌جنگید که در این صورت بقای دنیای فعلی به این شکل مکمل آن ممکن نبود.[۱]

مطلب پنجم: فضیلت تجارت و تاجر صادق:

برای فضیلت تجارت همین کفایت می‌کند که تجارت را در قرآنکریم فضل اللهﷻ گفته شده است.

۱- الله سبحانه وتعالی می‌فرماید: ﴿ وَءَاخَرُونَ يَضۡرِبُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِ يَبۡتَغُونَ مِن فَضۡلِ ٱللَّهِ ﴾.[۲]

ترجمه: و دیگرانی هم برای به دست آوردن نعمت الله ﷻ در زمین مسافرت می‌کنند.

۲- همچنان الله ﷻ می‌فرماید:﴿ فَإِذَا قُضِيَتِ ٱلصَّلَوٰةُ فَٱنتَشِرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَٱبۡتَغُواْ مِن فَضۡلِ ٱللَّهِ ﴾.[۳]

ترجمه: چون نماز ادا شد، در زمین چراگنده شوید و از فضل الله ﷻ بجوئید.

۳- رسول اللهﷺ می‌فرمایند: **عَنِ الْمِقْدَامِ ﷺعَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَا أَكَلَ أَحَدٌ طَعَامًا قَطُّ خَيْرًا مِنْ أَنْ يَأْكُلَ مِنْ عَمَلِ يَدِهِ، وَإِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ دَاوُدَ ﷺ، كَانَ يَأْكُلُ مِنْ عَمَلِ يَدِهِ».**[٤]

ترجمه: از مقدام ﷺ روایت است که رسول اکرمﷺ فرمود: «هرگز کسی غذایی بهتر از غذای دست رنجش، نخورده است. و همانا پیامبر خدا؛ داوودﷺ؛ همیشه از دست رنج خود، غذا می‌خورد».

٤- رسول اللهﷺ می‌فرمایند: **عَن عَبدِ اللهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ : «طَلَبُ كَسْبِ الْحَلَالِ فَرِيْضَةٌ بَعْدَ الْفَرِيْضَةِ».**[٥]

---

(١) (قَوْلُهُ: وَحِكْمَتُهُ نِظَامُ بَقَاءِ الْمَعَاشِ وَالْعَالَمِ) حَقُّهُ أَنْ يَقُولَ: بَقَاءُ نِظَامِ الْمَعَاشِ إلَخْ فَإِنَّهُ سُبحَانَهُ وَتَعَالَى خَلَقَ الْعَالَمَ عَلَى أَتَمِّ نِظَامٍ وَأَحْكَمَ أَمْرَ مَعَاشِهِ أَحْسَنَ إحْكَامٍ، وَلَا يَتِمُّ ذَلِكَ إلَّا بِالْبَيْعِ وَالشِّرَاءِ إذَا لَا يَقْدِرُ أَحَدٌ أَنْ يَعْمَلَ لِنَفْسِهِ كُلَّ مَا يَحْتَاجُهُ؛ لِأَنَّهُ إذَا اشْتَغَلَ بِحَرْثِ الْأَرْضِ وَبَذْرِ الْقَمْحِ وَخِدْمَتِهِ وَحِرَاسَتِهِ وَحَصْدِهِ وَدِرَاسَتِهِ وَتَذْرِيَتِهِ وَتَنْظِيفِهِ وَطَحْنِهِ وَعَجْنِهِ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى أَنْ يَشْتَغِلَ بِيَدِهِ مَا يَحْتَاجُ ذَلِكَ مِنْ آلَاتِ الْحِرَاثَةِ وَالْحَصْدِ وَنَحْوِهِ فَضْلًا عَنْ اشْتِغَالِهِ فِيمَا يَحْتَاجُهُ مِنْ مَلْبَسٍ وَمَسْكَنٍ فَاضْطُرَّ إلَى شِرَاءِ ذَلِكَ، وَلَوْلَا الشِّرَاءُ لَكَانَ يَأْخُذُهُ بِالْقَهْرِ أَوْ السُّؤَالِ إنْ أَمْكَنَ، وَإِلَّا قَاتَلَ صَاحِبَهُ عَلَيْهِ، وَلَا يَتِمُّ مَعَ ذَلِكَ بَقَاءُ الْعَالَمِ. (رد المحتار على الدر المختار المعروف بـ (حاشية ابن عابدين) ٤ / ٥٠٦، دار الفكر – بيروت).

(٢) سورة المزمل، آية: ٢٠.

(٣) سورة الجمعة، آية: ١٠.

(٤) صحيح البخاري: ٣ / ٥٧، كِتَابُ الْبُيُوعِ، بَابُ كَسْبِ الرَّجُلِ وَعَمَلِهِ بِيَدِهِ، رقم الحديث: ٢٠٧٢، دار طوق النجاة – بيروت.

(٥) شعب الإيمان للبيهقي، ١٧٦/١١، رقم الحديث: ٨٣٦٧، مكتبة الرشد للنشر والتوزيع بالرياض.

ترجمه: بعد از فرض، دریافت کسب حلال یک فرض است.

۵- رسول اللهﷺمی‌فرمایند: **عَن عَبَايَةَ بْنِ رِفَاعَةَ بْنِ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ، عَنْ جَدِّهِ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ، قَالَ: قِيلَ: يَا رَسُولَ اللهِ، أَيُّ الْكَسْبِ أَطْيَبُ؟ قَالَ: «عَمَلُ الرَّجُلِ بِيَدِهِ وَكُلُّ بَيْعٍ مَبْرُورٍ».**[۱]

ترجمه: عبایه از پدر بزرگ خود رافع بن خدیج روایت می‌کند که گفت: از رسول اللهﷺپرسیده شد: چه کسبی پاک ترین وحلال است؟ رسول اللهﷺفرمودند: پاکترین کسب و درآمد، دسترنج آدمی و خرید و فروش که در آن خیانت نباشد (یعني:هر معامله ای که با درستکاری همراه باشد).

٦- همچنان رسول اللهﷺ می‌فرمایند: **عن معاذ بن جبل قال قال رسول اللهﷺ :«إنَّ أطيبَ الكَسْبِ كَسْبُ التُّجَّارِ؛ الَّذِينَ إذا حَدَّثُوا لَمْ يَكْذِبُوا، وإذا ائْتُمِنُوا لَمْ يَخُونُوا، وَإِذَا وَعَدُوا لَمْ يُخْلِفُوا، وَإِذَا اشْتَرَوا لَمْ يَذُمُّوا، وإذا باعُوا لَمْ يُطرُوا ، وإذا كان عليهم لَمْ يَمْطُلُوا، وإذا كان لَهُمْ لَمْ يُعَسِّرُوا».**[۲]

از معاذ بن جبل ﷺ روایت است که رسول اللهﷺفرمود: بدون شک پاکیزه ترین درآمد، درآمد بازرگانانی (تاجران) است که چون سخنی گویند دروغ نگویند وهرگاه امانتی به آن‌ها سپرده شود، خیانت نکنند وهرگاه وعده دهند، خلاف وعده نکنند و وقتی چیزی می‌خرند، از آن نکوهش نکنند و وقتی چیزی می‌فروشند، تعریف و تبلیغ نکنند وهرگاه بدهکارند (در پرداخت بدهی خود)، تعلل نورزند وهرگاه طلبکار باشند (برای گرفتن طلب خود)، فشار نیاورند.

۷- رسول اللهﷺ می‌فرمایند: **عَنْ أَبِي سَعِيدٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «التَّاجِرُ الصَّدُوقُ الْأَمِينُ مَعَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ».**[۳]

ترجمه: از ابو سعید خدریﷺ روایت است که رسول اللهﷺفرمود: تاجرِ راستگو و درستکار، در کنار پیامبران و صدّیقان و شهیدان است.

بحث دوم: تعریف، حکم، دلائل مشروعیت، حکمت، ارکان بیع وبرخی اصطلاحات فقهی آن:

مطلب اول: تعریف و حکم بیع:

بیع در لغت: مبادله مال در برابر مال را گویند.

بیع در اصطلاح شریعت: تبدیلی مال در برابر مال با رضامندی بائع ومشتری را گویند.[٤]

حکم بیع: مشتری (گیرنده) را در مبیعه ملکیت ثابت می‌شود، بائع (فروشنده) را در ثمن (پول) که بیع بات ولازمی باشد وهیچ قسم خیار هم نباشد، ملکیت ثابت می‌شود.[٥]

---

(۱) **مسند أحمد بن حنبل، ۲۸ / ۵۰۲، رقم الحديث: ۱۷۲۶۵، مؤسسة الرسالة.**

(۲) **شعب الإيمان للبيهقي، ٦ / ٤٨٩، رقم الحديث: ٤٥١٣، مكتبة الرشد للنشر والتوزيع بالرياض.**

(۳) **سنن الترمذي – ت بشار، ۲ / ٤٩٨، رقم الحديث: ۱۲۰۹، بَابُ مَا جَاءَ فِي التُّجَّارِ وَتَسْمِيَةِ النَّبِيِّ ﷺ إِيَّاهُمْ، دار الغرب الإسلامي، بيروت.**

(٤) **وَالْبَيْعُ فِي اللُّغَةِ تَمْلِيكُ الْمَالِ بِالْمَالِ، وَزِيدَ عَلَيْهِ فِي الشَّرْعِ فَقِيلَ: هُوَ مُبَادَلَةُ الْمَالِ بِالْمَالِ بِالتَّرَاضِي بِطَرِيقِ الِاكْتِسَابِ.** (العناية شرح الهداية، ٦/ ٢٤٦، دار الفكر، لبنان).

– وَفِي الْقَامُوسِ بَاعَهُ يَبِيعُهُ بَيْعًا أَوْ مَبِيعًا وَالْقِيَاسُ مُبَاعًا إذَا بَاعَهُ، وَإِذَا اشْتَرَاهُ ضِدٌّ وَهُوَ مَبِيعٌ وَمَبْيُوعٌ وَبِيعَ الشَّيْءُ قَدْ تُضَمُّ بَاؤُهُ فَيُقَالُ بُوعَ اهـ. وَفِي الشَّرِيعَةِ مَا ذَكَرَهُ الْمُصَنِّفُ – رَحِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى – بِقَوْلِهِ (هُوَ مُبَادَلَةُ الْمَالِ بِالْمَالِ بِالتَّرَاضِي). (البحر الرائق شرح كنز الدقائق ومنحة الخالق وتكملة الطوري، ٥ / ٢٧٧، دار الكتاب الإسلامي).

– البَيْع :في اللغة مطلق المبادلة وفي الشرع :مبادَلة المال المتقوم تمليكًا وتملُّكًا. (التعريفات الفقهية للبركتي، ٤٧، دار الكتب العلمية).

(٥) **وَأما حكم البيع فَهُوَ ثُبُوت الْملك فِي الْمَبِيع للْمُشْتَرِي وَثُبُوت الْملك فِي الثّمن للْبَائِع إِذا كَانَ البيع باتا من غير خِيَار فَأَما إِذا كَانَ فِيهِ خِيَار الرُّؤْيَة أَو الْعَيْب أَو خِيَار الشَّرْط فَالْجَوَاب على مَا نذْكر.** (تحفة الفقهاء للسمرقندي، ٢ / ٣٧، كتاب البيوع ←وأما حكم البيع، دار الكتب العلمية، بيروت – لبنان).

مطلب دوم: دلائل وحکمت مشروعیت بیع:

بیع توسط قرآنکریم، سنت نبوی وقیاس مشروع شده است.

قرآنکریم:

۱- ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَأۡكُلُوٓاْ أَمۡوَٰلَكُم بَيۡنَكُم بِٱلۡبَٰطِلِ إِلَّآ أَن تَكُونَ تِجَٰرَةً عَن تَرَاضٖ مِّنكُمۡۚ ٢٩﴾.(۱)

ترجمه: ای کسانی‌که ایمان آورده اید، مال‌های یکدیگر را در بین خودتان به ناحق مخورید، مگر اینکه از راه تجارت به رضامندی یکدیگر باشد.

۲- ﴿ وَأَحَلَّ ٱللَّهُ ٱلۡبَيۡعَ وَحَرَّمَ ٱلرِّبَوٰاْۚ ٢٧٥﴾.(۲)

ترجمه: در حالیکه الله ﷻ بیع (به غیر سود) را حلال قرار داده است و سود را حرام کرده است.

سنت نبوی:

رسول الله ﷺ می‌فرمایند: **عَن عَبَايَةَ بْنِ رِفَاعَةَ بْنِ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ، عَنْ جَدِّهِ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ، قَالَ: قِيلَ: يَا رَسُولَ اللهِ، أَيُّ الْكَسْبِ أَطْيَبُ؟ قَالَ: «عَمَلُ الرَّجُلِ بِيَدِهِ وَكُلُّ بَيْعٍ مَبْرُورٍ».**(۳)

ترجمه: عبایه از پدر بزرگ خود رافع بن خدیج روایت می‌کند که گفت: از رسول الله ﷺ پرسیده شد: چه کسبی پاک ترین وحلال است؟ رسول الله ﷺ فرمودند: پاکترین کسب و درآمد، دسترنج آدمی و خرید و فروش که در آن خیانت نباشد (یعني:هر معامله ای که با درستکاری همراه باشد).

رسول الله ﷺ می‌فرمایند: **عَنْ حَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: «الْبَيِّعَانِ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَفْتَرِقَا، فَإِنْ صَدَقَا وَبَيَّنَا بُورِكَ فِي بَيْعِهِمَا، وَإِنْ كَذَبَا وَكَتَمَا مُحِقَ بَرَكَةُ بَيْعِهِمَا».**(٤)

ترجمه: از حکیم بن حزام ﷺ روایت است او می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمودند: "فروشنده وخریدار مادامی‌که از همدیگر جدا نشده‌اند حق فسخ معامله را دارند؛ اگر آنان راست بگویند وعیب جنس را بیان کنند پس در معاملهٔ ایشان خیر وبرکت بوجود می‌آید و اگر عیب جنس را مخفی بدارند و دروغ بگویند پس معاملهٔ ایشان بی برکت می‌شود".

اجماع: تمام فقهای کرام امت اسلامی به جائز و روا بودن (بیع) متفق اند.(٥)

– حُكْمُ الْبَيْعِ الْمُنْعَقِدِ الْمِلْكِيَّةِ يَعْنِي صَيْرُورَةَ الْمُشْتَرِي مَالِكًا لِلْمَبِيعِ وَالْبَائِعِ مَالِكًا لِلثَّمَنِ. (مجلة الأحكام العدلية، ص ٧٣، الفصل الثاني: في بيان أحكام أنواع البيوع، نور محمد، كارخانه تجارتِ كتب، آرام باغ، كراتشي).

– (قَوْلُهُ: وَحُكْمُهُ ثُبُوتُ الْمِلْكِ) أَيْ فِي الْبَدَلَيْنِ لِكُلٍّ مِنْهُمَا فِي بَدَلِ، وَهَذَا حُكْمُهُ الْأَصْلِيُّ، وَالتَّابِعُ وُجُوبُ تَسْلِيمِ الْمَبِيعِ وَالثَّمَنِ، وَوُجُوبُ اسْتِبْرَاءِ الْجَارِيَةِ عَلَى الْمُشْتَرِي، وَمِلْكُ الِاسْتِمْتَاعِ بِهَا، وَثُبُوتُ الشُّفْعَةِ لَوْ عَقَارًا، وَعِتْقُ الْمَبِيعِ لَوْ مُحَرَّمًا مِنْ الْبَائِعِ بَحْرٌ، وَصَوَابُهُ مِنْ الْمُشْتَرِي. (رد المحتار على الدر المختار المعروف بـ (حاشية ابن عابدين) ٤ / ٥٠٦، دار الفكر – بيروت).

(١) سورة النساء، آية:٢٩.

(٢) سورة البقرة، آية:٢٧٥.

(٣) مسند أحمد بن حنبل، ٢٨ / ٥٠٢، رقم الحديث: ١٧٢٦٥، مؤسسة الرسالة.

(٤) سنن النسائي، ٧ / ٢٤٤، رقم الحديث: ٤٤٥٧، بَابُ التِّجَارَةِ، مَا يَجِبُ عَلَى التُّجَّارِ مِنَ التَّوْقِيَةِ فِي مُبَايَعَتِهِمْ، المكتبة التجارية الكبرى بالقاهرة.

– (قَوْلُهُ: وَالسُّنَّةِ) فَإِنَّهُ – عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ – بَاعَ وَاشْتَرَى وَأَقَرَّ أَصْحَابَهُ عَلَى ذَلِكَ أَيْضًا. (قَوْلُهُ: وَالْقِيَاسُ) عِبَارَةُ الْبَحْرِ وَالْمَعْقُولِ اهـ. لِأَنَّهُ أَمْرٌ ضَرُورِيٌّ يَجْزِمُ الْعَقْلُ بِثُبُوتِهِ كَبَاقِي الْأُمُورِ الضَّرُورِيَّةِ الْمُتَوَقِّفِ عَلَيْهَا انْتِظَامُ مَعَاشِهِ وَبَقَائُهُ فَافْهَمْ. (رد المحتار على الدر المختار المعروف بـ (حاشية ابن عابدين) ٤ / ٥٠٦، دار الفكر – بيروت).

(٥) وإجماع الأمة، فإنه منعقد على جواز البيع، وقد بُعِثَ رسول الله ﷺ وَالنَّاسُ يَتَبَايَعُونَ فَقَرَّرَهُمْ عَلَى ذَلِكَ. (البناية شرح الهداية، ٨ / ٣، دار الكتب العلمية - بيروت، لبنان).

قیاس: حکمت نیز این تقاضا را دارد، زیرا وقتی نیاز انسان در دست دیگری به چیزی وابسته باشد و اغلب راه دیگری برای تبادل نباشد جز از طریق معاوضه و جایگزینی، پس مجاز کردن فروش وسیله‌ای برای رسیدن به هدف و برآورده کردن نیاز است.(۱)

حکمت مشروعیت بیع: حکمت روا بودن بیع آشکار است؛ زیرا بیع با بندگان نرمی کردن و در برآورده ساختن نیازهای زندگی آنها، کمک کردن است.(۲)

مطلب سوم: ارکان بیع:

رکن بیع ایجاب و قبول است، یعنی بیع با ایجاب و قبول صورت می‌گیرد.(۳)

مطلب چهارم: بعضی اصطلاحات فقهی بیع:

بیع: تبدیل کردن مال به مال.

بایع: فروشنده.

مشتری: خریدار (گیرنده).

مبیعه: چیزی را گویند که خرید و فروش می‌شود، یعنی ذات وچیزی است که در بیع تعین می‌گردد ومقصود اصلی در بیع همین مبیعه می‌باشد بخاطریکه نفع وفایده به ذوات گرفته می‌شود، اثمان و پول در خرید وفروش وسیله است.

ثمن: به مالی گفته می‌شود که در مقابل مبیعه داده شده و اغلباً نقود و پول می‌باشد.

ثمن مسمی: پول تادیه شده در مقابل مبیعه را گویند که در وقت بیع میان عاقدین به رضامندی جانبین تعین می‌گردد، بدون در نظر داشت اینکه با قیمت اصلی وحقیقی مبیعه برابر و یا کم و زیاد باشد.

قیمت: ارزش حقیقی یک چیز (متاع) را قیمت گویند.

نقود: جمع نقد است که در اصل نقره وطلا را گویند، پول رائج امروزی نیز بنام نقود یاد می‌شود.

عروض: با حرکت (را) جمع عرض است، بدون نقود، حیوانات، مکیلات و موزونات دیگر تمام چیزها مانند: تجهیزات، فرش‌ها و غیره را گفته می‌شود.

ایجاب: نخستین لفظ است که از طرف بایع و یا مشتری جهت ایجاد بیع صادر شده که بیع و تصرف را واجب می‌گرداند.

---

(۱) **أَمَّا الْمَعْقُول :فَلأَنَّ الْحِكْمَةَ تَقْتَضِيهِ، لِتَعَلُّقِ حَاجَةِ الإِنْسَانِ بِمَا فِي يَدِ صَاحِبِهِ، وَلاَ سَبِيل إِلَى الْمُبَادَلَةِ إِلاَّ بِعِوَضٍ غَالِبًا، فَفِي تَجْوِيزِ الْبَيْعِ وُصُولٌ إِلَى الْغَرَضِ وَدَفْعٌ لِلْحَاجَةِ.** (الموسوعة الفقهية الكويتية، ۹/۸).

(۲) **وَحِكْمَةُ مَشْرُوعِيَّةِ الْبَيْعِ ظَاهِرَةٌ، فَهِيَ الرِّفْقُ بِالْعِبَادِ وَالتَّعَاوُنُ عَلَى حُصُول مَعَاشِهِمْ.** (الموسوعة الفقهية الكويتية، ۹/۸).

– وأما حكمته على ماذكر الحافظ ابن حجر في فتح الباري: أن حاجة الإنسان تتعلق بما في يد صاحبه غالبًا، وصاحبه قد لايبذله، ففي شرعيةالبيع وسيلة إلى بلوغ الغرض من غير حرج. ثم ذكر صاحب التعليق حكمًا أخرى. (الفِقْهُ الإسلاميُّ وأدلَّتُهُ – للزُّحَيْليّ، ۳۳۰٤/٥، دار الفكر – سوريَّة – دمشق).

(۳) **(الْمَادَّةُ ۱٤۹) رُكْنُ الْبَيْعِ: يَعْنِي مَاهِيَّتَهُ عِبَارَةٌ عَنْ مُبَادَلَةِ مَالٍ بِمَالٍ وَيُطْلَقُ عَلَى الْإِيجَابِ وَالْقَبُولِ أَيْضًا لِدَلَالَتِهِمَا عَلَى الْمُبَادَلَةِ.** (مجلة الأحكام العدلية، ص ۳۳، الكتاب الأول في البيوع، المُقَدِّمَةُ: فِي بَيَانِ الِاصْطِلَاحَاتِ الْفِقْهِيَّةِ الْمُتَعَلِّقَةِ بِالْبُيُوعِ، نور محمد، كارخانه تجارتِ كتب، آرام باغ، كراتشي).

– وَأَمَّا رُكْنُهُ فَنَوْعَانِ أَحَدُهُمَا الْإِيجَابُ وَالْقَبُولُ وَالثَّانِي التَّعَاطِي وَهُوَ الْأَخْذُ وَالْإِعْطَاءُ. (الفتاوى الهندية، ۳ / ۲، كِتَابُ الْبُيُوعِ، الْبَابُ الْأَوَّلُ فِي تَعْرِيفِ الْبَيْعِ، دار الفكر بيروت).

– (وَأَمَّا) رُكْنُ الْبَيْعِ: فَهُوَ مُبَادَلَةُ شَيْءٍ مَرْغُوبٍ بِشَيْءٍ مَرْغُوبٍ، وَذَلِكَ قَدْ يَكُونُ بِالْقَوْلِ، وَقَدْ يَكُونُ بِالْفِعْلِ (أَمَّا) الْقَوْلُ فَهُوَ الْمُسَمَّى بِالْإِيجَابِ، وَالْقَبُولِ فِي عُرْفِ الْفُقَهَاءِ وَالْكَلَامُ فِي الْإِيجَابِ، وَالْقَبُولِ فِي مَوْضِعَيْنِ: أَحَدُهُمَا فِي صِيغَةِ الْإِيجَابِ وَالْقَبُولِ، وَالثَّانِي فِي صِفَةِ الْإِيجَابِ وَالْقَبُولِ، (أَمَّا) الْأَوَّلُ فَنَقُولُ – وَبِاَللَّهِ التَّوْفِيقُ – الْإِيجَابُ وَالْقَبُولُ قَدْ يَكُونُ بِصِيغَةِ الْمَاضِي، وَقَدْ يَكُونُ بِصِيغَةِ الْحَالِ (أَمَّا) بِصِيغَةِ الْمَاضِي فَهِيَ أَنْ يَقُولَ الْبَائِعُ: بِعْتُ وَيَقُولَ الْمُشْتَرِي: اشْتَرَيْتُ، فَيَتِمَّ الرُّكْنُ؛ لِأَنَّ هَذِهِ الصِّيغَةَ وَإِنْ كَانَتْ لِلْمَاضِي وَضْعًا، لَكِنَّهَا جُعِلَتْ إيجَابًا لِلْحَالِ فِي عُرْفِ أَهْلِ اللُّغَةِ وَالشَّرْعِ، وَالْعُرْفُ قَاضٍ عَلَى الْوَضْعِ وَكَذَا إذَا قَالَ الْبَائِعُ: خُذْ هَذَا الشَّيْءَ بِكَذَا أَوْ أَعْطَيْتُكَهُ بِكَذَا أَوْهَبْ لَكَ بِكَذَا أَوْ بَذَلْتَكَهُ بِكَذَا وَقَالَ الْمُشْتَرِي: قَبِلْتُ أَوْ أَخَذْتُ أَوْ رَضِيتُ أَوْ هَوَيْتُ وَنَحْوَ ذَلِكَ، فَإِنَّهُ يَتِمُّ الرُّكْنُ؛ لِأَنَّ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْ هَذِهِ الْأَلْفَاظِ يُؤَدِّي مَعْنَى الْبَيْعِ وَهُوَ الْمُبَادَلَةُ، وَالْعِبْرَةُ لِلْمَعْنَى لَا لِلصُّورَةِ. (بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، ٥ / ۱۳۳، كِتَابُ الْبُيُوعِ، بَيَانِ رُكْنِ الْبَيْعِ، دار الكتب العلمية).

قبول: لفظ دوم است که از طرف بایع و یا مشتری جهت ایجاد بیع صادر شده و ذریعه آن عقد تمام و تکمیل می‌گردد.

عقد: در لغت بستن را گویند و در اصطلاح عبارت از اتفاق است بر اجراء کاری که از طرف جانبین منعقد می‌گردد مانند عقد بیع میان بایع ومشتری.

مال: چیزی است که نفس وطبیعت انسان به سوی آن میلان می‌کند و تا وقت رفع حاجت قابلیت ذخیره کردن را داشته باشد مانند مال منقول وغیرمنقول.

مال متقوم: به دو معانی استعمال می‌گردد، نخست: مالی‌که شرعا بالای آن فایده گرفتن روا باشد، دوم: مالی‌که در محرز و اختیار باشد مثلاً ماهی دردریا مال متقوم نیست اما زمانی‌که شکار گردد مال متقوم است.

منقول: به اموال گفته می‌شود که از یکجا به جای دیگر قابل انتقال باشد. نقود، مال التجاره، حیوانات، چیزهای‌که وزن و پیمانه می‌شود شامل آن می‌گردد.

غیر منقول: به دارایی گفته می‌شود که از یکجا به جای دیگر قابل انتقال نباشد مانند زمین، خانه ... که آنرا عقار نیز گویند.

ملک: چیزی را گویند که انسان مالک آن بوده و در اختیار وی باشد بدون در نظر داشت اینکه اعیان، ذوات و منافع باشد.

فضولی: شخص را گویند که بدون اجازه شرعی در حق دیگران تصرف می‌کند.

بیع بات: بیع قطعی و یقینی را گویند که هیچ نوع موانع ملکیت در آن موجود نباشد.

المقدورات: چیزی‌های را گفته می‌شود که اندازۀ آن به پیمانه، وزن، شمارش و متر معلوم می‌گردد که شامل مکیلات، موزونات، عددیات و مذروعات می‌شود.

کیلی: چیزهای که پیمانه می‌شود و اندازۀ آن به پیمانه کردن معلوم می‌گردد؛ مانند: گندم، جو، آب، پترول و غیره.

وزنی: چیزهای را گفته می‌شود که وزن شده واندازه آن به وزن کردن معلوم می‌گردد؛ مانند: طلا، نقره، گوشت، چوب سوخت وغیره.

الذرعی: چیزهای را گفته می‌شود که اندازۀ آن به گز (متر) کردن معلوم می‌گردد؛ مانند: رخت، فرش وغیره.

المحدود: چیزهای را گفته می‌شود که پایان داشته (اندازه آن محدود) باشد.

المشاع: مال مشترک را گفته می‌شود که تقسیم نگردیده باشد و به اساس (فیصدی، نصف، ربع و یا ثمن) سهم هرشریک معلوم می‌گردد؛ مانند: شرکت‌های سهامی، مال‌های میراثی که تقسیم نگردیده وغیره.

جنس: چیزی است که با در نظرداشت غرض(استفاده آن)، میان انواع مختلف آن تفاوت فاحش وجود نداشته باشد.

نوع: چیزی است که با در نظرداشت غرض(استفاده آن)، میان افراد تفاوت فاحش وجود نداشته باشد.

مثلی: چیزهای را گفته می‌شود که مثل (بدیل) آن بدون تفاوت معتبر در بازار دریافت می‌گردد؛ مانند: گندم، جواری، لوبیا وغیره.

قیمی: چیزهای را گفته می‌شود که مثل (بدیل) آن در بازار دریافت نمی‌گردد و یا هم دریافت می‌گردد اما در قیمت میان آنها تفاوت زیاد وجود دارد؛ مانند: حیوانات (اسپ‌ها، گوسفندها، گاوها وغیره).

عددی متقارب: چیزهای را گفته می‌شود که در بازار به اعداد (شمارش) فروخته می‌شود و میان اعداد مختلف آن در قیمت وبیع تفاوت وجود ندارد؛ مانند: تخم مرغ، چهارمغز وغیره.

عددی متفاوت: چیزهای عددی را گفته می‌شود که در بازار به اعداد (شمارش) فروخته نمی‌شود و میان اعداد مختلف آن در قیمت وبیع تفاوت وجود دارد؛ مانند: تربوز، خربوزه وغیره.

دین: مال است که به ذمه یک شخص ثابت می‌گردد (به گردن وی میباشد) مثلاً مقدار پول را که یک شخص از کسی قرض بگیرد.

تاجیل: معلق کردن و یا تاخیر دین (قرض) تا یک وقت معین را تاجیل گویند.

تقسیط: تاخیر کردن دین (قرض) و تادیه آن به اقساط و اوقات مختلف را تقسیط گویند.

غبن فاحش: تفاوت زیاد قیمت و ثمن را گویند که از نرخ بازار چند برابر زیات باشد مانند: پنج فیصد درعروض، ده فیصد در حیوانات، بیست فیصد درعقار و زمین و یا بیشتر از این اندازه تفاوت موجود باشد.[1]

---

(١) – المُقَدِّمَةُ: فِي بَيَانِ الِاصْطِلَاحَاتِ الْفِقْهِيَّةِ الْمُتَعَلِّقَةِ بِالْبُيُوعِ:

(الْمَادَّةُ ١٠١) الْإِيجَابُ أَوَّلُ كَلَامٍ يَصْدُرُ مِنْ أَحَدِ الْعَاقِدَيْنِ لِأَجْلِ إِنْشَاءِ التَّصَرُّفِ وَبِهِ يُوجَبُ وَيَثْبُتُ التَّصَرُّفُ.

(الْمَادَّةُ ١٠٢) الْقَبُولُ ثَانِي كَلَامٍ يَصْدُرُ مِنْ أَحَدِ الْعَاقِدَيْنِ لِأَجْلِ إِنْشَاءِ التَّصَرُّفِ وَبِهِ يَتِمُّ الْعَقْدُ.

(الْمَادَّةُ ١٠٣) الْعَقْدُ الْتِزَامُ الْمُتَعَاقِدَيْنِ وَتَعَهُّدُهُمَا أَمْرًا وَهُوَ عِبَارَةٌ عَنْ ارْتِبَاطِ الْإِيجَابِ بِالْقَبُولِ.

(الْمَادَّةُ ١٠٤) الِانْعِقَادُ تَعَلُّقُ كُلٍّ مِنْ الْإِيجَابِ وَالْقَبُولِ بِالْآخَرِ عَلَى وَجْهٍ مَشْرُوعٍ يَظْهَرُ أَثَرُهُ فِي مُتَعَلَّقِهِمَا.

(الْمَادَّةُ ١٠٥) الْبَيْعُ: مُبَادَلَةُ مَالٍ بِمَالٍ وَيَكُونُ مُنْعَقِدًا وَغَيْرَ مُنْعَقِدٍ.

(الْمَادَّةُ ١١٢) الْفُضُولِيُّ: هُوَ مَنْ يَتَصَرَّفُ بِحَقِّ الْغَيْرِ بِدُونِ إِذْنٍ شَرْعِيٍّ.

(الْمَادَّةُ ١١٧) (الْبَيْعُ الْبَاتُّ هُوَ الْبَيْعُ الْقَطْعِيُّ).

(الْمَادَّةُ ١٢٥) (الْمِلْكُ مَا مَلَكَهُ الْإِنْسَانُ سَوَاءٌ كَانَ أَعْيَانًا أَوْ مَنَافِعَ).

(الْمَادَّةُ ١٢٦) (الْمَالُ هُوَ مَا يَمِيلُ إِلَيْهِ طَبْعُ الْإِنْسَانِ وَيُمْكِنُ ادِّخَارُهُ إِلَى وَقْتِ الْحَاجَةِ مَنْقُولًا كَانَ أَوْ غَيْرَ مَنْقُولٍ).

(الْمَادَّةُ ١٢٧) (الْمَالُ الْمُتَقَوِّمُ يُسْتَعْمَلُ فِي مَعْنَيَيْنِ: الْأَوَّلُ: مَا يُبَاحُ الِانْتِفَاعُ بِهِ. وَالثَّانِي: بِمَعْنَى الْمَالِ الْمُحْرَزِ فَالسَّمَكُ فِي الْبَحْرِ غَيْرُ مُتَقَوِّمٍ وَإِذَا اُصْطِيدَ صَارَ مُتَقَوِّمًا بِالْإِحْرَازِ).

(الْمَادَّةُ ١٢٨) الْمَنْقُولُ هُوَ الشَّيْءُ الَّذِي يُمْكِنُ نَقْلُهُ مِنْ مَحِلٍّ إِلَى آخَرَ وَيَشْمَلُ النُّقُودَ وَالْعُرُوضَ وَالْحَيَوَانَاتِ وَالْمَكِيلَاتِ وَالْمَوْزُونَا.

(الْمَادَّةُ ١٢٩) غَيْرُ الْمَنْقُولِ مَا لَا يُمْكِنُ نَقْلُهُ مِنْ مَحِلٍّ إِلَى آخَرَ كَالدُّورِ وَالْأَرَاضِي مِمَّا يُسَمَّى بِالْعَقَارِ.

(الْمَادَّةُ ١٣٠) النُّقُودُ جَمْعُ نَقْدٍ وَهُوَ عِبَارَةٌ عَنْ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ.

(الْمَادَّةُ ١٣١) الْعُرُوض جَمْعُ عَرَضٍ بِالتَّحْرِيكِ وَهِيَ مَا عَدَا النُّقُودِ وَالْحَيَوَانَاتِ وَالْمَكِيلَاتِ وَالْمَوْزُونَاتِ كَالْمَتَاعِ وَالْقُمَاشِ.

(الْمَادَّةُ ١٣٢) الْمَقْدُورَاتُ مَا تَتَعَيَّنُ مَقَادِيرُهَا بِالْكَيْلِ أَوْ الْوَزْنِ أَوْ الْعَدَدِ أَوْ الذِّرَاعِ وَهِيَ شَامِلَةٌ لِلْمَكِيلَاتِ وَالْمَوْزُونَاتِ وَالْعَدَدِيَّاتِ، وَالْمَذْرُوعَاتِ.

(الْمَادَّةُ ١٣٣) الْكَيْلِيُّ وَالْمَكِيلُ هُوَ مَا يُكَالُ بِهِ.

(الْمَادَّةُ ١٣٤) الْوَزْنِيُّ وَالْمَوْزُونُ هُوَ مَا يُوزَنُ.

(الْمَادَّةُ ١٣٥) الْعَدَدِيُّ وَالْمَعْدُودُ هُوَ مَا يُعَدُّ.

(الْمَادَّةُ ١٣٦) الذَّرْعِي أَوْ الْمَذْرُوعُ هُوَ مَا يُقَاسُ بِالذِّرَاعِ.

(الْمَادَّةُ ١٣٧) الْمَحْدُودُ هُوَ الْعَقَارُ الَّذِي يُمْكِنُ تَعْيِينُ حُدُودِهِ وَأَطْرَافِهِ.

(الْمَادَّةُ ١٣٨) الْمُشَاعُ مَا يَحْتَوِي عَلَى حِصَصٍ شَائِعَةٍ.

(الْمَادَّةُ ١٤٠) الْجِنْسُ: مَا لَا يَكُونُ بَيْنَ أَفْرَادِهِ تَفَاوُتٌ فَاحِشٌ بِالنِّسْبَةِ إِلَى الْغَرَضِ مِنْهُ.

(الْمَادَّةُ ١٤٥) الْمِثْلِيُّ: مَا يُوجَدُ مِثْلُهُ فِي السُّوقِ بِدُونِ تَفَاوُتٍ يُعْتَدُّ بِهِ.

(الْمَادَّةُ ١٤٨) الْعَدَدِيَّاتُ الْمُتَفَاوِتَةُ هِيَ الْمَعْدُودَاتُ الَّتِي يَكُونُ بَيْنَ أَفْرَادِهَا وَآحَادِهَا تَفَاوُتٌ فِي الْقِيمَةِ فَجَمِيعُهَا قِيَمِيَّاتٌ.

(الْمَادَّةُ ١٥١) الْمَبِيعُ: مَا يُبَاعُ وَهُوَ الْعَيْنُ الَّتِي تَتَعَيَّنُ فِي الْبَيْعِ وَهُوَ الْمَقْصُودُ الْأَصْلِيُّ مِنْ الْبَيْعِ ; لِأَنَّ الِانْتِفَاعَ إِنَّمَا يَكُونُ بِالْأَعْيَانِ، وَالْأَثْمَانُ وَسِيلَةٌ لِلْمُبَادَلَةِ.

(الْمَادَّةُ ١٥٢) الثَّمَنُ مَا يَكُونُ بَدَلًا لِلْمَبِيعِ وَيَتَعَلَّقُ بِالذِّمَّةِ.

(الْمَادَّةُ ١٥٣) الثَّمَنُ الْمُسَمَّى هُوَ الثَّمَنُ الَّذِي يُسَمِّيهِ وَيُعَيِّنُهُ الْعَاقِدَانِ وَقْتَ الْبَيْعِ بِالتَّرَاضِي سَوَاءٌ كَانَ مُطَابِقًا لِلْقِيمَةِ الْحَقِيقِيَّةِ أَوْ نَاقِصًا عَنْهَا أَوْ زَائِدًا عَلَيْهَا.

(الْمَادَّةُ ١٥٤) الْقِيمَةُ هِيَ الثَّمَنُ الْحَقِيقِيُّ لِلشَّيْءِ.

(الْمَادَّةُ ١٥٦) التَّأْجِيلُ: تَعْلِيقُ الدَّيْنِ وَتَأْخِيرُهُ إِلَى وَقْتٍ مُعَيَّنٍ.

(الْمَادَّةُ ١٥٧) التَّقْسِيطُ تَأْجِيلُ أَدَاءِ الدَّيْنِ مُفَرَّقًا إِلَى أَوْقَاتٍ مُتَعَدِّدَةٍ مُعَيَّنَةٍ.

(الْمَادَّةُ ١٥٨) الدَّيْنُ مَا يَثْبُتُ فِي الذِّمَّةِ كَمِقْدَارٍ مِنْ الدَّرَاهِمِ فِي ذِمَّةِ رَجُلٍ وَمِقْدَارٍ مِنْهَا لَيْسَ بِحَاضِرٍ.

بحث سوم: شروط بیع

مطلب اول: تعریف لغوی و اصطلاحی شرط:

شرط در لغت علامه یا نشانه را گویند و در اصطلاح چیزی را گفته می‌شود که اجراء یک عمل به موجودیت آن وابسته باشد و بدون موجودیت آن اجراء نگردد؛ مانند: وضو که برای نماز شرط است.[۱]

به عبارت دیگر: وابسته بودن یک چیز به چیز دیگر طوریکه موجودیت چیز اول باعث به میان آمدن چیز دوم می‌شود.

به عبارت دیگر: چیزی را گویند که وجود جزی دیگری به آن وابسته باشد اما از ماهیت اصلی وی خارج بوده و در وجود وی مؤثر نباشد.[۲]

شروط بیع به چهار نوع اند: ۱- شروط انعقاد. ۲- شروط نفاذ. ۳- شروط صحت. ٤- شروط لزوم.

مطلب دوم: شروط انعقاد بیع:

شروط انعقاد بیع (۱۱) اند که به چهارنوع تقسیم می‌شوند: شروط عاقد، شروط عقد، شروط مکان، شروط معقودعلیه.

شروط عاقد دو اند: اول عقل دوم عدد یعنی عاقدان عاقل و دو تن باشند.

شروط عقد نیز دواند: اول ایجاب با قبول موافق باشد، دوم به لفظ ماضی باشد.

شرط مکان یک است: مجلس متحد و واحد باشد متعدد نباشد.

شروط معقود علیه (بالای چیزیکه عقد بسته می‌شود) شش اند: ۱- معقود علیه موجود باشد؛ ۲- مال متقوم باشد؛ ۳- مملوک باشد؛ ٤- دارای قیمت باشد؛ ٥- وملکیت (مالک بودن) برای فروشنده باشد در آنچه برای خودش می‌فروشد؛ باید در ملک بایع باشد، ٦- در وقت بیع مقدورالتسلیم باشد.[۳]

(الْمَادَّةُ ۱٦۰) الْبَائِعُ: هُوَ مَنْ يَبِيعُ.

(الْمَادَّةُ ۱٦۱) الْمُشْتَرِي هُوَ مَنْ يَشْتَرِي.

(الْمَادَّةُ ۱٦٥) الْغَبْنُ الْفَاحِشُ: غَبْنٌ عَلَى قَدْرِ نِصْفِ الْعُشْرِ فِي الْعُرُوضِ وَالْعُشْرِ فِي الْحَيَوَانَاتِ وَالْخُمُسِ فِي الْعَقَارِ أَوْ زِيَادَةٍ. (مجلة الأحكام العدلية، ص ۲۹- ۳٤، الكتاب الأول في البيوع، المُقَدِّمَةُ: فِي بَيَانِ الِاصْطِلَاحَاتِ الْفِقْهِيَّةِ الْمُتَعَلِّقَةِ بِالْبُيُوعِ، نور محمد، كارخانه تجارتِ كتب، آرام باغ، كراتشي).

(۱) (قَوْلُهُ: وَأَمَّا الشَّرْطُ) هُوَ فِي اللُّغَةِ الْعَلَامَةُ .وَفِي الِاصْطِلَاحِ مَا يَلْزَمُ مِنْ عَدَمِهِ الْعَدَمُ وَلَا يَلْزَمُ مِنْ وُجُودِهِ وُجُودٌ وَلَا عَدَمٌ. (رد المحتار على الدر المختار المعروف بـ (حاشية ابن عابدين)، ۱ / ۹٤، دار الفكر – بيروت).

(۲) الشرطُ لغةً: عبارةٌ عن العلامة ومنه أشراط الساعة، واصطلاحًا هو تعليق شيء بشيء بحيث إذا وجد الأول وجد الثاني وقيل: الشرطُ ما يتوقف عليه وجود الشيء ويكون خارجًا عن ماهيته ولا يكون مؤثرًا في وجوده. (التعريفات الفقهية للبركتي، ۱۲۱، دار الكتب العلمية).

(۳) مَطْلَبٌ :شَرَائِطُ الْبَيْعِ أَنْوَاعٌ أَرْبَعَةٌ وَذَكَرَ فِي الْبَحْرِ أَنَّ شَرَائِطَ الْبَيْعِ أَرْبَعَةُ أَنْوَاعٍ: شَرْطُ انْعِقَادٍ وَنَفَاذٍ وَصِحَّةٍ وَلُزُومٍ.

– فَالْأَوَّلُ أَرْبَعَةُ أَنْوَاعٍ: فِي الْعَاقِدِ، وَفِي نَفْسِ الْعَقْدِ، وَفِي مَكَانِهِ، وَفِي الْمَعْقُودِ عَلَيْهِ، فَشَرَائِطُ الْعَاقِدِ اثْنَانِ: الْعَقْلُ وَالْعَدَدُ، فَلَا يَنْعَقِدُ بَيْعُ مَجْنُونٍ وَصَبِيٍّ لَا يَعْقِلُ، وَلَا وَكِيلِ مِنْ الْجَانِبَيْنِ، إلَّا فِي الْأَبِ وَوَصِيِّهِ وَالْقَاضِي، وَشِرَاءُ الْعَبْدِ نَفْسَهُ مِنْ مَوْلَاهُ بِأَمْرِهِ، وَالرَّسُولِ مِنْ الْجَانِبَيْنِ. وَلَا يُشْتَرَطُ فِيهِ الْبُلُوغُ وَلَا الْحُرِّيَّةُ، فَيَصِحُّ بَيْعُ الصَّبِيِّ أَوْ الْعَبْدِ لِنَفْسِهِ مَوْقُوفًا وَلِغَيْرِهِ نَافِذًا، وَلَا الْإِسْلَامُ وَالنُّطْقُ وَالصَّحْوُ.

– وَشَرْطُ الْعَقْدِ اثْنَانِ أَيْضًا: مُوَافَقَةُ الْإِيجَابِ لِلْقَبُولِ، فَلَوْ قَبِلَ غَيْرَ مَا أَوْجَبَهُ أَوْ بَعْضَهُ أَوْ بِغَيْرِ مَا أَوْجَبَهُ أَوْ بِبَعْضِهِ لَمْ يَنْعَقِدْ إلَّا فِي الشُّفْعَةِ بِأَنْ بَاعَ عَبْدًا وَعَقَارًا فَطَلَبَ الشَّفِيعُ الْعَقَارَ وَحْدَهُ، وَكَوْنُهُ بِلَفْظِ الْمَاضِي.

– وَشَرْطُ مَكَانِهِ وَاحِدٌ، وَهُوَ اتِّحَادُ الْمَجْلِسِ. وَشَرْطُ الْمَعْقُودِ عَلَيْهِ سِتَّةٌ: كَوْنُهُ مَوْجُودًا مَالًا مُتَقَوِّمًا مَمْلُوكًا فِي نَفْسِهِ، وَكَوْنُ الْمِلْكِ لِلْبَائِعِ فِيمَا يَبِيعُهُ لِنَفْسِهِ، وَكَوْنُهُ مَقْدُورَ التَّسْلِيمِ فَلَمْ يَنْعَقِدْ بَيْعُ الْمَعْدُومِ وَمَا لَهُ خَطَرُ الْعَدَمِ كَالْحَمْلِ وَاللَّبَنِ فِي الضَّرْعِ وَالثَّمَرِ قَبْلَ ظُهُورِهِ وَهَذَا الْعَبْدُ فَإِذَا هُوَ جَارِيَةٌ، وَلَا بَيْعُ الْحُرِّ وَالْمُدَبَّرِ وَأُمِّ الْوَلَدِ وَالْمُكَاتَبِ وَمُعْتَقِ الْبَعْضِ وَالْمَيْتَةِ وَالدَّمِ، وَلَا بَيْعُ الْخَمْرِ وَالْخِنْزِيرِ فِي حَقِّ مُسْلِمٍ وَكِسْرَةِ خُبْزٍ؛ لِأَنَّ أَدْنَى الْقِيمَةِ الَّتِي تُشْتَرَطُ لِجَوَازِ الْبَيْعِ فَلْسٌ، وَلَا بَيْعُ الْكَلَأِ وَلَوْ فِي أَرْضٍ مَمْلُوكَةٍ لَهُ، وَالْمَاءِ فِي النَّهْرِ أَوْ بِئْرٍ، وَالصَّيْدِ وَالْحَطَبِ وَالْحَشِيشِ قَبْلَ الْإِحْرَازِ، وَلَا بَيْعُ مَا لَيْسَ مَمْلُوكًا لَهُ وَإِنْ مَلَكَهُ بَعْدَهُ، إلَّا السَّلَمَ وَالْمَغْصُوبُ لَوْ بَاعَهُ الْغَاصِبُ ثُمَّ ضَمِنَ قِيمَتَهُ وَبَيْعُ الْفُضُولِيِّ فَإِنَّهُ مُنْعَقِدٌ مَوْقُوفٌ، وَبَيْعُ الْوَكِيلِ، فَإِنَّهُ نَافِذٌ، وَلَا بَيْعُ مَعْجُوزِ التَّسْلِيمِ كَالْآبِقِ وَالطَّيْرِ فِي الْهَوَاءِ وَالسَّمَكِ فِي الْبَحْرِ إنْ كَانَ فِي يَدِهِ فَصَارَتْ شَرَائِطُ الِانْعِقَادِ أَحَدَ عَشَرَ. قُلْتُ: صَوَابُهُ تِسْعَةٌ. (رد المحتار على الدر المختار المعروف بـ (حاشية ابن عابدين)، ٤/٥۰٤ – ٥۰٥، دار الفكر – بيروت).

مطلب سوم: شروط نفاذ بیع:

شروط نفاذ بیع دو اند:

۱ - مالک مبیعه باشد و یا ولایت برایش سپرده شده باشد. ۲- بدون بایع حق دیگران در مبیع موجود نباشد. به همین دلیل است که بیع فضولی نافذ نبوده و به همین شکل بیع مرهون و چیزی گرو شده نافذ نیست، همچنان بیع چیزی مستاجر نیز نافذ نمی باشد.[۱]

مطلب چهارم: شروط صحت بیع:

شروط صحت بیع بیست وپنج است که بعضی آنها عام و تعداد آن خاص اند، شروط عام آن همانا شرایط انعقاد بیع می‌باشد زیرا چیزیکه منعقد نباشد صحت هم ندارد.

۱ – موقت نباشد، ۲- مبیعه معلوم باشد، ۳- ثمن آن معلوم باشد، ٤- شروط فاسد کننده در آن موجود نباشد، ٥- رضامندی در آن موجود باشد، ٦- فایده در آن موجود باشد.

شروط خاص: ۱- اگر بیع مؤجل بوده باید تاریخ آن معلوم باشد، ۲- در جنس منقول خریده شده باید قبض موجود باشد، ۳- به همین شکل در قرض (دین) نیز قبض موجود باشد قبل از قبض فروختن آن روا نیست، ٤- در مبادله مالی باید بدل معلوم باشد، ٥- در اموال ربوی بدلین باید مماثل و مساوی باشد، ٦- از شبهه در ملکیت غیر مبرا باشد، ۷- شرایط مسلم فیه در آن موجود باشد، ۸- در بیع الصرف قبل از جدایی باید قبض موجود باشد، ۹- در بیع مرابحه، شراکت تولیه و بیع وضعیه باید بالای نخستین ثمن آگاهی موجود باشد.[۲]

مطلب پنجم: شروط لزوم بیع:

شروط لزوم بیع این است که چهار خیار مشهور و خیارات دیگر در آن موجود نباشد.[۳]

---

(۱) **وَأَمَّا الثَّانِي، وَهُوَ شَرَائِطُ النَّفَاذِ فَاثْنَانِ: الْمِلْكُ أَوْ الْوِلَايَةُ، وَأَنْ لَا يَكُونَ فِي الْبَيْعِ حَقٌّ لِغَيْرِ الْبَائِعِ فَلَمْ يَنْعَقِدْ بَيْعُ الْفُضُولِيِّ عِنْدَنَا، أَمَّا شِرَاؤُهُ فَنَافِذٌ .قُلْتُ: أَيْ لَمْ يَنْعَقِدْ إذَا بَاعَهُ لِأَجْلِ نَفْسِهِ لَا لِأَجْلِ مَالِكِهِ لَكِنَّهُ عَلَى الرِّوَايَةِ الضَّعِيفَةِ. وَالصَّحِيحُ انْعِقَادُهُ مَوْقُوفًا كَمَا سَيَأْتِي فِي بَابِهِ. وَالْوِلَايَةُ إمَّا بِإِنَابَةِ الْمَالِكِ كَالْوَكَالَةِ، وَالشَّارِعِ كَوِلَايَةِ الْأَبِ ثُمَّ وَصِيِّهِ ثُمَّ الْجَدِّ ثُمَّ وَصِيِّهِ ثُمَّ الْقَاضِي ثُمَّ وَصِيِّهِ، وَلَا يَنْفُذُ بَيْعُ مَرْهُونٍ وَمُسْتَأْجَرٍ، وَلِلْمُشْتَرِي فَسْخُهُ إنْ لَمْ يَعْلَمْ لَا لِمُرْتَهِنٍ وَمُسْتَأْجِرٍ.** (رد المحتار على الدر المختار المعروف بـ (حاشية ابن عابدين)، ٤/٥٠٥، دار الفكر – بيروت).

_ **(الْمَادَّةُ ٣٦٥): يُشْتَرَطُ لِنَفَاذِ الْبَيْعِ أَنْ يَكُونَ الْبَائِعُ مَالِكًا لِلْمَبِيعِ، أَوْ وَكِيلًا لِمَالِكِهِ، أَوْ وَصِيِّهِ وَأَنْ لَا يَكُونَ فِي الْمَبِيعِ حَقٌّ لِلْغَيْرِ.** (مجلة الأحكام العدلية، ص ۷۲، الْبَابُ السَّابِعُ: فِي بَيَانِ أَنْوَاعِ الْبَيْعِ وَأَحْكَامِهِ، الْفَصْلُ الْأَوَّلُ: فِي بَيَانِ أَنْوَاعِ الْبَيْعِ، نور محمد، كارخانه تجارتِ كتب، آرام باغ، كراتشي).

(۲) **وَأَمَّا الثَّالِثُ: وَهُوَ شَرَائِطُ الصِّحَّةِ فَخَمْسَةٌ وَعِشْرُونَ: مِنْهَا عَامَّةٌ وَمِنْهَا خَاصَّةٌ، فَالْعَامَّةُ لِكُلِّ بَيْعٍ شُرُوطُ الِانْعِقَادِ الْمَارَّةُ؛ لِأَنَّ مَا لَا يَنْعَقِدُ لَا يَصِحُّ، وَعَدَمُ التَّوْقِيتِ، وَمَعْلُومِيَّةُ الْمَبِيعِ، وَمَعْلُومِيَّةُ الثَّمَنِ بِمَا يَرْفَعُ الْمُنَازَعَةَ فَلَا يَصِحُّ بَيْعُ شَاةٍ مِنْ هَذَا الْقَطِيعِ وَبَيْعُ الشَّيْءِ بِقِيمَتِهِ، أَوْ بِحُكْمِ فُلَانٍ وَخُلُوُّهُ عَنْ شَرْطٍ مُفْسِدٍ كَمَا سَيَأْتِي فِي الْبَيْعِ الْفَاسِدِ وَالرِّضَا وَالْفَائِدَةِ، فَفَسَدَ بَيْعُ الْمُكْرَهِ وَشِرَاؤُهُ وَبَيْعُ مَا لَا فَائِدَةَ فِيهِ وَشِرَاؤُهُ كَمَا مَرَّ،**

وَالْخَاصَّةُ مَعْلُومَةُ الْأَجَلِ فِي الْبَيْعِ الْمُؤَجَّلِ ثَمَنُهُ، وَالْقَبْضُ فِي بَيْعِ الْمُشْتَرَى الْمَنْقُولِ، وَفِي الدَّيْنِ، فَفَسَدَ بَيْعُ الدَّيْنِ قَبْلَ قَبْضِهِ كَالْمُسْلَمِ فِيهِ، وَرَأْسُ الْمَالِ وَبَيْعُ شَيْءٍ بِدَيْنٍ عَلَى غَيْرِ الْبَائِعِ وَكَوْنُ الْبَدَلِ مُسَمًّى فِي الْمُبَادَلَةِ الْقَوْلِيَّةِ، فَإِنْ سَكَتَ عَنْهُ فَسَدَ وَمَلَكَ بِالْقَبْضِ، وَالْمُمَاثَلَةُ بَيْنَ الْبَدَلَيْنِ فِي أَمْوَالِ الرِّبَا، وَالْخُلُوُّ عَنْ شُبْهَةٍ، وَوُجُودُ شَرَائِطِ الْمُسْلَمِ فِيهِ، وَالْقَبْضُ فِي الصَّرْفِ قَبْلَ الِافْتِرَاقِ، وَعِلْمُ الثَّمَنِ الْأَوَّلِ فِي مُرَابَحَةٍ، وَتَوْلِيَةٍ وَإِشْرَاكٍ وَوَضِيعَةٍ. (رد المحتار على الدر المختار المعروف بـ (حاشية ابن عابدين)، ٤/٥٠٥، دار الفكر – بيروت).

(۳) **وَأَمَّا الرَّابِعُ، وَهُوَ شَرَائِطُ اللُّزُومِ بَعْدَ الِانْعِقَادِ وَالنَّفَاذِ فَخُلُوُّهُ مِنْ الْخِيَارَاتِ الْأَرْبَعَةِ الْمَشْهُورَةِ وَبَاقِي الْخِيَارَاتِ الْآتِيَةِ فِي أَوَّلِ بَابِ خِيَارِ الشَّرْطِ، فَقَدْ صَارَتْ جُمْلَةُ الشَّرَائِطِ سِتَّةً وَسَبْعِينَ. اهـ.** (رد المحتار على الدر المختار المعروف بـ (حاشية ابن عابدين)، ٤/٥٠٥، دار الفكر – بيروت).

– **وَأَمَّا شَرَائِطُ لُزُومِ الْبَيْعِ بَعْدَ انْعِقَادِهِ وَنَفَاذِهِ وَصِحَّتِهِ فَوَاحِدٌ وَهُوَ أَنْ يَكُونَ خَالِيًا عَنْ خِيَارَاتٍ أَرْبَعَةٍ خِيَارِ التَّعْيِينِ وَخِيَارِ الشَّرْطِ وَخِيَارِ الْعَيْبِ وَخِيَارِ الرُّؤْيَةِ فَلَا يَلْزَمُ مَعَ أَحَدِ هَذِهِ الْخِيَارَاتِ وَهَذَا عِنْدَنَا.** (بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، ٥ / ۲۲۸، فَصْلٌ فِي شَرَائِطِ لُزُومِ الْبَيْعِ بَعْدَ انْعِقَادِهِ، دار الكتب العلمية).

بحث چهارم: اقسام بیع:

مطلب اول: اقسام بیع به اعتبار حکم:

بیع به اعتبار حکم چهار قسم است، یکی بیع جائز و روا است که بیع صحیح و نافذه نیز گفته می‌شود، و دیگری بیع ناجائز که بر سه قسم است: بیع باطل، بیع فاسد و بیع موقوف.

۱- بیع صحیح: بیع را گفته می‌شود که به اعتبار اصل و وصف هردو مشروع و روا باشد، یعنی شروط انعقاد وصحت موجود باشند.

حکم: بعد از عقد ملکیت مشتری به شکل آنی ثابت می‌شود.

بیع صحیح بر دو قسم است: بیع نافذه لازمه؛ بیع نافذه غیر لازمه.

الف: بیع نافذه لازمه: بیعی است که به اعتبار اصل و وصف صحیح باشد نه حق کسی برآن مرتبط باشد و نه خیاری از خیارات در آن موجود باشد.

ب: بیع نافذه غیر لازمه: بیعی است که حق کسی برآن مرتبط نباشد ولی خیاری از خیارات در آن موجود باشد.(۱)

۲- بیع باطل: بیع را گفته می‌شود که به اعتبار اصل و وصف مشروع و روا نباشد، یعنی شروط انعقاد وصحت موجود نباشند؛ چون: بیع شراب یا مبیعهٔ مجهول.

۳- بیع فاسد: بیع را گفته می‌شود که به اعتبار اصل جائز و لی به اعتبار وصف، فاسد و ناروا باشد، یعنی به اعتبار ذات صحیح ولی بنا بربرخی اوصاف خارجی ناجائز باشد؛ مانند: خانهٔ را فروخت به این شرط که یک سال خودم در آن زندگی می‌کنم.

حکم: در بیع فاسد ملکیت با قبض مبیعه یا ثمن ثابت می‌شود ولی متعاقدین هریک می‌توانند بیع را فسخ کنند تا که فساد دور شده و از جدال جلوگیری شود.

٤- بیع موقوف: بیع را گفته می‌شود که حق کسی برآن مرتبط باشد؛ مانند بیع فضولی.

حکم: در این صورت ثبوت ملکیت بر اجازهٔ مالک اصلی موقوف است.(۲)

مطلب دوم: اقسام بیع به اعتبار مبیعه:

بیع به اعتبار مبیعه بر چهار قسم است:

۱- بیع مطلقه: بیعی است که در آن هیچ شرط یا قیدی ذکر نشده باشد و مانند صرف وسلم وغیره قیودی را دارا نباشد و این بیع فروختن مال در برابر ثمن مطلق است.

۲- بیع مقایضه: بیع جنس در مقابل جنس است؛ چون: به کمپیوتر موترسایکل خریده شود.

۳- بیع صرف: بیع دو جنس از جنس‌های نقدین؛ چون: طلا در بدل نقره، یا افغانی در بدل کلدار یا دالر ودیگر ارز معامله کند.

---

(۱) **(الْمَادَّةُ ۱۱۳) الْبَيْعُ النَّافِذُ بَيْعٌ لَا يَتَعَلَّقُ بِهِ حَقُّ الْغَيْرِ وَهُوَ يَنْقَسِمُ إلَى لَازِمٍ وَغَيْرِ لَازِمٍ. (الْمَادَّةُ ۱۱٤) الْبَيْعُ اللَّازِمُ هُوَ الْبَيْعُ النَّافِذُ الْعَارِي عَنْ الْخِيَارَاتِ. (الْمَادَّةُ ۱۱٥) (الْبَيْعُ غَيْرُ اللَّازِمِ هُوَ الْبَيْعُ النَّافِذُ الَّذِي فِيهِ أَحَدُ الْخِيَارَاتِ).** (مجلة الأحكام العدلية، ص ۳۰، نور محمد، کارخانه تجارتِ کتب، آرام باغ، کراتشي).

(۲) **مَطْلَبٌ فِي أَنْوَاعِ الْبَيْعِ ثُمَّ اعْلَمْ أَنَّ الْبَيْعَ جَائِزٌ وَقَدْ مَرَّ بِأَقْسَامِهِ. وَغَيْرُ جَائِزٍ، وَهُوَ ثَلَاثَةٌ: بَاطِلٌ وَفَاسِدٌ، وَمَوْقُوفٌ كَذَا فِي الْفَتْحِ.** (رد المحتار على الدر المختار المعروف بـ (حاشية ابن عابدين)، ٤/٤٩، دار الفكر – بيروت).

– الْبَيْعُ فِي حَقِّ الْحُكْمِ لَا يَخْلُو إمَّا أَنْ يَكُونَ صَحِيحًا، وَإِمَّا أَنْ يَكُونَ فَاسِدًا، وَإِمَّا أَنْ يَكُونَ بَاطِلًا، وَإِمَّا أَنْ يَكُونَ مَوْقُوفًا، وَالصَّحِيحُ لَا يَخْلُو إمَّا أَنْ يَكُونَ فِيهِ خِيَارٌ أَوْ لَا خِيَارَ فِيهِ أَمَّا الْبَيْعُ الصَّحِيحُ الَّذِي لَا خِيَارَ فِيهِ فَلَهُ أَحْكَامٌ لَكِنَّ بَعْضَهَا أَصْلٌ، وَبَعْضَهَا مِنْ التَّوَابِعِ. (بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، ٥ / ۲۳۳، فَصْلٌ فِي حُكْمِ الْبَيْعِ، دار الكتب العلمية).

٤- بیع سلم: بیع مؤجل است بر معجل به این معنا که قیمت و پول معامله نقداً گرفته می‌شود، در حالی‌که جنس (مبیعه) در آینده تحویل داده می‌شود.[١]

مطلب سوم: اقسام بیع به اعتبار ثمن:

بیع به اعتبار ثمن (پول) بر چهار قسم است:

١- بیع مرابحه: فروش مال (کالا) با سود معین را بیع مرابحه می‌گویند؛ چون: کسی چهل وپنج کیلو آرد را به هزار افغانی می‌خرد و می‌گوید که این آرد را با سود صد افغانی می‌فروشد و سپس به یک هزاروصد (١١٠٠) افغانی به فروش می‌رساند.

٢- بیع تولیه: بیعی است که براساس قیمت تمام شده جنس به فروش رسانده شود که در آن نه نفع باشد ونه نقصان.

٣- بیع وضعیه: فروش جنس به کمتر از بهای خرید آن با اعلام قیمت خرید به مشتری را گویند؛ مانند مثال قبلی که این آرد را با زیان صد افغانی می‌فروشم یا او آرد را به نهصد (٩٠٠) افغانی به فروش رساند، (به بیع وضعیه بیع مُواضَعَه، بیع به کمتر از رأس المال، بیع محاطه، بیع مخاسره نیز گفته می شود).

٤- بیع مساومه: عبارت است از معامله‌ای که بهای جنس (کالا) با توافق فروشنده و خریدار تعیین می‌شود، بدون آنکه فروشنده قیمت خرید خود را ذکر کند؛ خواه خریدار قیمت خرید را بداند یا نداند. بیشتر معاملات رایج بازار چنین است؛ (بنابراین بیع مساومه در برابر بیع مرابحه، بیع تولیه و بیع مواضعه قرار دارد).[٢]

---

(١) **إمَّا بِاعْتِبَارِ الْمَبِيعِ لِأَنَّهُ إمَّا بَيْعُ سِلْعَةٍ بِسِلْعَةٍ وَيُسَمَّى مُقَايَضَةً أَوْ بِالثَّمَنِ وَهُوَ الْبَيْعُ الْمَشْهُورُ أَوْ بَيْعُ ثَمَنٍ بِثَمَنٍ وَهُوَ الصَّرْفُ أَوْ دَيْنٍ بِثَمَنٍ وَهُوَ السَّلَمُ**. (مجمع الأنهر في شرح ملتقى الأبحر، ٢/٢، كِتَاب الْبُيُوع،دار إحياء التراث العربي – بيروت، لبنان).

– **(الْمَادَّةُ ١٢٠) (الْبَيْعُ بِاعْتِبَارِ الْمَبِيعِ يَنْقَسِمُ إلَى أَرْبَعَةِ أَقْسَامٍ: الْقِسْمُ الْأَوَّلُ: بَيْعُ الْمَالِ بِالثَّمَنِ وَبِمَا أَنَّ هَذَا الْقِسْمَ أَشْهَرُ الْبُيُوعِ يُسَمَّى بِالْبَيْعِ. الْقِسْمُ الثَّانِي: هُوَ الصَّرْفُ. وَالْقِسْمُ الثَّالِثُ: بَيْعُ الْمُقَايَضَةِ .وَالْقِسْمُ الرَّابِعُ: السَّلَمُ).**

(الْمَادَّةُ ١٢١) (الصَّرْفُ بَيْعُ النَّقْدِ بِالنَّقْدِ).

(الْمَادَّةُ ١٢٢) (بَيْعُ الْمُقَايَضَةِ بَيْعُ الْعَيْنِ بِالْعَيْنِ أَيْ مُبَادَلَةُ مَالٍ بِمَالٍ غَيْرِ النَّقْدَيْنِ).

(الْمَادَّةُ ١٢٣) (بَيْعُ السَّلَمِ مُؤَجَّلٌ بِمُعَجَّلٍ). (مجلة الأحكام العدلية، صـ ٣١، نور محمد، كارخانه تجارتِ كتب، آرام باغ، كراتشي).

(٢) **وَإِمَّا بِاعْتِبَارِ الثَّمَنِ لِأَنَّ الثَّمَنَ الْأَوَّلَ إنْ لَمْ يُعْتَبَرْ يُسَمَّى مُسَاوَمَةً أَوْ اُعْتُبِرَ مَعَ زِيَادَةٍ فَهُوَ الْمُرَابَحَةُ أَوْ بِدُونِهَا فَهُوَ التَّوْلِيَةُ أَوْ مَعَ النَّقْصِ فَهُوَ الْوَضْعِيَّةُ**. (مجمع الأنهر في شرح ملتقى الأبحر، ٢/٢، كِتَاب الْبُيُوع، دار إحياء التراث العربي – بيروت، لبنان).

– **وَأَمَّا بَيْعُ الْمُرَابَحَةِ وَالتَّوْلِيَةِ وَالْوَضِيعَةِ: بِاعْتِبَارِ الثَّمَنِ الْأَوَّلِ**. (المبسوط للسَّرَخْسِيّ، ١٧٣/١١، كِتَابُ الشَّرِكَةِ، اسْتِحْقَاقُ الرِّبْحِ فِي طَرِيقِ الشَّرِكَةِ، دار المعرفة – بيروت، لبنان).

بحث پنجم: خیار واقسام آن:

مطلب اول: تعریف، حکمت، مدت زمان، ساقط شدن خیارشرط وشروط فسخ بیع:

تعریف خیارشرط:

خیار در لغت: اسم مصدر است که پسندیدن وصلاحیت داشتن را گویند.

در اصطلاح: خیارشرط آن صلاحیت و اختیار است که یک جانب یا هردو، مدت زمان معلوم را راجع به پذیرفتن یا نپذیرفتن برای خود محفوظ می دارد.(۱)

حکم خیار شرط: این‌گونه حکم فی الحال موقوف است برای من له الخیار افاده حکم نمی‌کند تا وقتی‌که صاحب خیار بیع را نافذ یا رد نکند، اگر بایع خیارشرط گذاشت مبیعه از ملکش بیرون نمی‌شود، و اگر مشتری خیارشرط گذاشت مبیعه در ملکش داخل نمی‌شود، به هرکسی که خیار شرط باشد و در این سه روز ساقط کرد وپسندید خیار شرط ساقط می‌شود و بیع تام وکامل است و اگر رد کرد بیع فسخ می‌شود.(۲)

دلایل مشروعیت خیار شرط:

تا سه روز خیارشرط جائز است، رسول الله ﷺ می‌فرمایند:

عَنِ ابْنِ عُمَرَ، قَالَ: سَمِعْتُ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ وَكَانَتْ بِلِسَانِهِ لُوثَةٌ يَشْكُو إِلَى رَسُولِ اللهِ ﷺ أَنَّهُ لَا يَزَالُ يُغْبَنُ فِي الْبَيْعِ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ ﷺ: «إِذَا بَايَعْتَ فَقُلْ لَا خِلَابَةَ ثُمَّ أَنْتَ بِالْخِيَارِ فِي كُلِّ سِلْعَةٍ ابْتَعْتَهَا ثَلَاثَ لَيَالٍ، فَإِنْ رَضِيتَ فَأَمْسِكْ وَإِنْ سَخِطْتَ فَارْدُدْ» قَالَ ابْنُ عُمَرَ: فَلَكَأَنِّي الْآنَ أَسْمَعُهُ إِذَا ابْتَاعَ يَقُولُ: لَا خِلَابَةَ يَلُوثُ لِسَانُهُ...»(۳)

---

(۱) خيار الشرط أي خيار يثبت بالشرط، إذ لولا الشرط لما ثبت الخيار بخلاف خيار الرؤية والعيب، فإنهما يثبتان من غير شرط، وهذه الإضافة من باب إضافة الحكم إلى سببه، كصلاة الظهر، وكان من حقه ألا يدخل في البيع لكونه في معنى القمار، ولكن لما جاءت به السنة لم يكن هذا من العمل به فظهر عمله في منع الحكم دون السبب تقليلا لعمله بقدر الإمكان. (البناية شرح الهداية، ۸/ ٤٨، باب خيار الشرط، دار الكتب العلمية – بيروت، لبنان).

– خيار الشرط: نوع من الخيارات للمتباعين في المبيع كله أو بعضه بقصد تاخير التزام البيع فترة من الزمن، ومدته ثلٰثة أيام. (تعريفات ومصطلحات فقهية، ص۳۸).

– (الْمَادَّةُ ١١٦) (الْخِيَارُ كَوْنُ أَحَدِ الْعَاقِدَيْنِ مُخَيَّرًا عَلَى مَا سَيَجِيءُ فِي بَابِهِ). (مجلة الأحكام العدلية، ص ۳۱، نور محمد، کارخانه تجارتِ کتب، آرام باغ، کراتشي).

– إنَّ خِيَارَ الشَّرْطِ مُرَكَّبٌ إضَافِيٌّ صَارَ عَلَمًا فِي اصْطِلَاحِ الْفُقَهَاءِ عَلَى مَا يَثْبُتُ لِأَحَدِ الْمُتَعَاقِدَيْنِ مِنْ الِاخْتِيَارِ بَيْنَ الْإِمْضَاءِ وَالْفَسْخِ. (رد المحتار على الدر المختار المعروف بـ (حاشية ابن عابدين)، ٥٦٧/٤، بَابُ خِيَارِ الشَّرْطِ، دار الفكر – بيروت).

(۲) (وَأَمَّا) حُكْمُ هَذَا الْبَيْعِ: فَقَدْ اخْتَلَفَ الْعُلَمَاءُ فِيهِ، قَالَ أَصْحَابُنَا: لَا حُكْمَ لَهُ لِلْحَالِ، وَالْخِيَارُ يَمْنَعُ انْعِقَادَ الْعَقْدِ فِي الْحُكْمِ لِلْحَالِ لِمَنْ لَهُ الْخِيَارُ بَلْ هُوَ لِلْحَالِ مَوْقُوفٌ عَلَى مَعْنَى أَنَّهُ لَا يُعْرَفُ حُكْمُهُ لِلْحَالِ، وَإِنَّمَا يُعْرَفُ عِنْدَ سُقُوطِ الْخِيَارِ؛ لِأَنَّهُ لَا يَدْرِي أَنَّهُ يَتَّصِلُ بِهِ الْفَسْخُ أَوْ الْإِجَازَةُ فَيُتَوَقَّفُ فِي الْجَوَابِ لِلْحَالِ. (بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، ٥ / ٢٦٤، خِيَارُ الشَّرْطِ، دار الكتب العلمية).

– قَالَ: (وَخِيَارُ الْبَائِعِ يَمْنَعُ خُرُوجَ الْمَبِيعِ عَنْ مِلْكِهِ)؛ لِأَنَّ تَمَامَ هَذَا السَّبَبِ بِالْمُرَاضَاةِ وَلَا يَتِمُّ مَعَ الْخِيَارِ وَلِهَذَا يَنْفُذُ عِتْقُهُ. وَلَا يَمْلِكُ الْمُشْتَرِي التَّصَرُّفَ فِيهِ وَإِنْ قَبَضَهُ بِإِذْنِ الْبَائِعِ (وَلَوْ قَبَضَهُ الْمُشْتَرِي وَهَلَكَ فِي يَدِهِ فِي مُدَّةِ الْخِيَارِ ضَمِنَهُ بِالْقِيمَةِ). (الهداية في شرح بداية المبتدي، ۳۰/۳).

– قَالَ: (وَخِيَارُ الْمُشْتَرِي لَا يَمْنَعُ خُرُوجَ الْمَبِيعِ عَنْ مِلْكِ الْبَائِعِ)؛ لِأَنَّ الْبَيْعَ فِي جَانِبِ الْآخَرِ لَازِمٌ، وَهَذَا؛ لِأَنَّ الْخِيَارَ إنَّمَا يَمْنَعُ خُرُوجَ الْبَدَلِ. عَنْ مِلْكِ مَنْ لَهُ الْخِيَارُ؛ لِأَنَّهُ شُرِعَ نَظَرًا لَهُ دُونَ الْآخَرِ. (الهداية في شرح بداية المبتدي، ۳۰/۳، علي بن أبي بكر بن عبد الجليل الفرغاني المرغيناني، أبو الحسن برهان الدين (ت ٥٩٣هـ) باب خيار الرؤية، دار احياء التراث العربي – بيروت – لبنان).

(۳) السنن الكبرى للبيهقي، ٥ / ٤٤٩، رقم الحديث: ١٠٤٥٩، بَابُ الدَّلِيلِ عَلَى أَنْ لَا يَجُوزَ شَرْطُ الْخِيَارِ فِي الْبَيْعِ أَكْثَرَ مِنْ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ، دار الكتب العلمية، بيروت – لبنان.

خِيَارُ الشَّرْطِ جَائِزٌ فِي الْبَيْعِ لِلْبَائِعِ وَالْمُشْتَرِي وَلَهُمَا الْخِيَارُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فَمَا دُونَهَا، وَالْأَصْلُ فِيهِ مَا رُوِيَ: «أَنَّ حِبَّانَ بْنَ مُنْقِذِ بْنِ عَمْرٍو الْأَنْصَارِيَّ ﷺ كَانَ يُغْبَنُ فِي الْبِيَاعَاتِ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ إذَا بَايَعْت فَقُلْ لَا خِلَابَةَ وَلِيَ الْخِيَارُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ». (وَلَا يَجُوزُ أَكْثَرُ مِنْهَا عِنْدَ أَبِي حَنِيفَةَ) وَهُوَ قَوْلُ زُفَرَ وَالشَّافِعِيِّ. (الهداية في شرح بداية المبتدي، ۲۹/۳).

– وشرط الخيار جائز بإجماع العلماء والفقهاء، ولكن اختلفوا في المدة. (البناية شرح الهداية، ۸/ ٤٨، باب خيار الشرط، دار الكتب العلمية – بيروت، لبنان).

ترجمه: از ابن عمرﷺ روایت شده که گفت: شنیدم مردی از انصار – و زبانش کمی لکنت داشت- نزد رسول اللهﷺ شکایت کرد. رسول اللهﷺ به او فرمود: «هرگاه بیع (معامله) می‌کنی، بگو: "فریب نیست (یا من فریب نمی‌دهم)"، وپس از آن در هر جنسی که خریدی، تا سه شب در انتخاب آزاد هستی؛ اگر راضی بود، نگاه دار، و اگر ناراضی شدی، آن را باز گردان.» ابن عمرﷺ گفت: گویا هم اکنون او را می‌بینم که هر وقت چیزی می‌خرید، می‌گفت: «لا خلابة» و زبانش می‌لغزید.

(توضیح: «لا خلابة» یعنی فریب وحیله درمعامله نیست، این حدیث ناظر به شخصی است که شاید به علت لکنت زبان بیم آن بود که درمعامله دچار فریب شود، پس رسول اللهﷺ برای او شرط خیار مقرر فرمودند.)

وقت (مدت) خیار شرط:

به نزد امام ابو حنیفه رحمه الله برای شرط خیار سه روز وقت است، اما به نزد صاحبین (اما یوسف و امام محمد رحمهماالله) اگر موافقه بایع و مشتری باشد بیشتر از سه روز تعین وقت نیز روا است.[۱]

حکمت خیار شرط:

شرط خیار نظر به ضرورت و نیاز مردم روا گردیده است تا مردم بتوانند وقت مشوره و فکر کردن داشته و از ضرر جلو گیر گردد.[۲]

ساقط شدن خیار شرط:

در امور ذیل خیار شرط:ساقط می‌گردد:

۱- زمانیکه صاحب خیار شرط اختیار خویش را از بین ببرد؛

۲- به اساس ضرورت از بین رفتن اختیار، مانند: مردن صاحب اختیارو یا هم آن چیزیکه در حکم مردن است، مانند: دیوانگی، بیهوشی وغیره؛

۳- تکمیل مدت خیار؛

٤- از طرف صاحب خیار انجام دادن اعمال که دلالت از بین بردن خیار وقبول کردن بیع کند؛

---

(۱) **خيار الشرط: جائز في البيع للبائع والمشتري ولهما الخيار ثلاثة أيام فما دونها ولا يجوز أكثر من ذلك عند أبي حنيفة رحمه الله وقال أبو يوسف ومحمد رحمهما الله: يجوز إذا سمى مدة معلومة.** (مختصر القدوري في الفقه الحنفي، صـ٨٠، باب خيار الشرط، دار الكتب العلمية).

– **(قَوْلُهُ وَلَوْ أَكْثَرَ لا) أَيْ لا يَصِحُّ اشْتِرَاطُهُ أَكْثَرَ مِنْ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ عِنْدَ أَبِي حَنِيفَةَ وَقَالا يَجُوزُ إذَا سَمَّى مُدَّةً مَعْلُومَةً.** (البحر الرائق شرح كنز الدقائق ومنحة الخالق وتكملة الطوري، ٦ /٥، دار الكتاب الإسلامي).

(۲) **وَلِأَنَّ الْخِيَارَ إنَّمَا شُرِعَ لِلْحَاجَةِ إلَى التَّرَوِّي لِيَنْدَفِعَ الْغَبْنُ،** (فتح القدير على الهداية، للإمام كمال الدين محمد بن عبد الواحد السيواسي ثم السكندري، المعروف بابن الهمام الحنفي، ٦ / ٣٠٠، دار الفكر، لبنان).

۵- هلاک شدن مبیعه در مدت زمان خیار.[1]

(۱) (وَأَمَّا) بَيَانُ مَا يَسْقُطُ بِهِ الْخِيَارُ، وَيَلْزَمُ الْبَيْعُ، فَنَقُولُ وَبِاَللَّهِ التَّوْفِيقُ أَمَّا خِيَارُ الْبَائِعِ، فَمَا يَسْقُطُ بِهِ خِيَارُهُ، وَيَلْزَمُ الْبَيْعُ نَوْعَانِ فِي الْأَصْلِ: أَحَدُهُمَا: اخْتِيَارِيٌّ، وَالْآخَرُ ضَرُورِيٌّ أَمَّا الِاخْتِيَارِيُّ، فَالْإِجَازَةُ؛ لِأَنَّ الْأَصْلَ هُوَ لُزُومُ الْبَيْعِ، وَالِامْتِنَاعُ بِعَارِضِ الْخِيَارِ، وَقَدْ بَطَلَ بِالْإِجَازَةِ، فَيَلْزَمُ الْبَيْعُ، وَالْإِجَازَةُ نَوْعَانِ: صَرِيحٌ، وَمَا هُوَ فِي مَعْنَى الصَّرِيحِ، وَدَلَالَةٌ (أَمَّا) الْأَوَّلُ، فَنَحْوَ أَنْ يَقُولَ الْبَائِعُ :أَجَزْتُ الْبَيْعَ أَوْ أَوْجَبْتُهُ أَوْ أَسْقَطْتُ الْخِيَارَ أَوْ أَبْطَلْتُهُ، وَمَا يَجْرِي هَذَا الْمَجْرَى سَوَاءٌ عَلِمَ الْمُشْتَرِي الْإِجَازَةَ، أَوْ لَمْ يَعْلَمْ (وَأَمَّا) الْإِجَازَةُ بِطَرِيقِ الدَّلَالَةِ فَهِيَ: أَنْ يُوجَدَ مِنْهُ تَصَرُّفٌ فِي الثَّمَنِ يَدُلُّ عَلَى الْإِجَازَةِ وَإِيجَابِ الْبَيْعِ، فَالْإِقْدَامُ عَلَيْهِ يَكُونُ إجَازَةً لِلْبَيْعِ دَلَالَةً،...(وَأَمَّا) الضَّرُورِيُّ، فَثَلَاثَةُ أَشْيَاءَ (أَحَدُهُمَا) مُضِيُّ مُدَّةِ الْخِيَارِ؛...وَالثَّانِي مَوْتُ الْبَائِعِ فِي مُدَّةِ الْخِيَارِ عِنْدَنَا،...(وَالثَّالِثُ) إجَازَةُ أَحَدِ الشَّرِيكَيْنِ عِنْدَ أَبِي حَنِيفَةَ رحمه الله بِأَنْ تَبَايَعَا عَلَى أَنَّهُمَا بِالْخِيَارِ، فَأَجَازَ أَحَدُهُمَا بَطَلَ الْخِيَارُ، وَلَزِمَ الْبَيْعُ عِنْدَهُ حَتَّى لَا يَمْلِكَ صَاحِبُهُ الْفَسْخَ، وَعِنْدَهُمَا لَا يَبْطُلُ، وَخِيَارُ الْآخَرِ عَلَى حَالِهِ، وَسَنَذْكُرُ الْمَسْأَلَةَ فِي خِيَارِ الْعَيْبِ. (بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، ٥ / ٢٦٧- ٢٧٣، كتاب البيوع ←خيار الشرط، دار الكتب العلمية).

- (وَمَنْ شُرِطَ لَهُ الْخِيَارُ فَلَهُ أَنْ يَفْسَخَ فِي الْمُدَّةِ وَلَهُ أَنْ يُجِيزَ، فَإِنْ أَجَازَهُ بِغَيْرِ حَضْرَةِ صَاحِبِهَا جَازَ. وَإِنْ فَسَخَ لَمْ يَجُزْ إلَّا أَنْ يَكُونَ الْآخَرُ حَاضِرًا عِنْدَ أَبِي حَنِيفَةَ وَمُحَمَّدٍ. وَقَالَ أَبُو يُوسُفَ: يَجُوزُ) وَهُوَ قَوْلُ الشَّافِعِيِّ وَالشَّرْطُ هُوَ الْعِلْمُ، وَإِنَّمَا كَنَّى بِالْحَضْرَةِ عَنْهُ. لَهُ أَنَّهُ مُسَلَّطٌ عَلَى الْفَسْخِ مِنْ جِهَةِ صَاحِبِهِ فَلَا يُتَوَقَّفُ عَلَى عِلْمِهِ كَالْإِجَازَةِ وَلِهَذَا لَا يُشْتَرَطُ رِضَاهُ وَصَارَ كَالْوَكِيلِ بِالْبَيْعِ. (البناية شرح الهداية، ٨ / ٦٤، باب خيار الشرط (من شرط له الخيار له أن يفسخ العقد)، دار الكتب العلمية - بيروت، لبنان).

(وَأَمَّا) خِيَارُ الْبَائِعِ، وَالْمُشْتَرِي جَمِيعًا، فَيَسْقُطُ بِمَا يَسْقُطُ بِهِ حَالَةَ الِانْفِرَادِ، فَأَيَّهُمَا أَجَازَ صَرِيحًا أَوْ مَا يَجْرِي مَجْرَى الصَّرِيحِ أَوْ فَعَلَ مَا يَدُلُّ عَلَى الْإِجَازَةِ بَطَلَ خِيَارُهُ، وَلَزِمَ الْبَيْعُ مِنْ جَانِبِهِ، وَالْآخَرُ عَلَى خِيَارِهِ إنْ شَاءَ أَجَازَ، وَإِنْ شَاءَ فَسَخَ، وَأَيَّهُمَا فَسَخَ صَرِيحًا أَوْ مَا يَجْرِي مَجْرَى الصَّرِيحِ أَوْ، فَعَلَ مَا يَدُلُّ عَلَى الْفَسْخِ انْفَسَخَ أَصْلًا وَرَأْسًا، وَلَا تَلْحَقُهُ الْإِجَازَةُ مِنْ صَاحِبِهِ بَعْدَ ذَلِكَ. (بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، ٥ / ٢٧١، كتاب البيوع ←خيار الشرط، دار الكتب العلمية).

- المطلب الثالث - طرق إسقاط الخيار: العقد الذي فيه الخيار عقد غير لازم، ويصبح لازمًا إذا سقط الخيار بعد ثبوته، وطرق الإسقاط ثلاثة:

١ - الإسقاط الصريح :هو أن يقول صاحب الخيار :أسقطت الخيار أو أبطلته أو أجزأت البيع أو رضيت به، ونحوها، فيبطل الخيار، سواء علم المشتري بالإجازة أو لم يعلم؛ لأن الخيار شرع للفسخ، فإذا سقط يبطل الخياررجوعًا إلى الأصل في العقد: وهو لزومه ونفاذه.

وكذلك يسقط الخيار إذا قال من له الحق فيه: (فسخت العقد، أو نقضته، أو أبطلته) لأن الخيار هو التخيير بين الفسخ والإجازة، فأيهما وجد سقط الخيار.

أولًا - مضي مدة الخيار :يسقط الخيار بمضي مدته دون اختيار فسخ العقد، لأن الخيار مؤقت بها، فيبقى العقد بلا خيار، فيصبح لازمًا.

ثانيًا - موت المشروط له الخيار :إذا مات المشروط له الخيار، يسقط الخيار، سواء أكان الخيار للبائع أم للمشتري، أو لهما، ويصير العقد لازمًا.

٢ - الإسقاط دلالة :وهو أن يوجد ممن له الخيار تصرف يدل على إجازة البيع وإثبات الملك، فالإقدام عليه يكون إجازة للبيع دلالة.

وبناء على هذا: إذاكان الخيار للمشتري، والمبيع في يده، فعَرَضه على البيع، يبطل خياره، لأن عرض المشتري المبيع على البيع معناه اختيار التملك وهو يكون بإبطال الخيار. (الفِقْهُ الإسلاميُّ وأدلَّتُهُ - للزُّحَيْلِيّ، ٥/٣٥٣٨).

ثالثًا - ما هو في معنى الموت :كالجنون والإغماء والنوم والسُكْر والردة واللحاق بدار الحرب.

رابعًا - هلاك المبيع في مدة الخيار :فيه تفصيل؛ لأن الهلاك إما أن يكون قبل القبض أو بعد القبض، والخيار إما للبائع، أو للمشتري. (الفِقْهُ الإسلاميُّ وأدلَّتُهُ - للزُّحَيْلِيّ، ٥/٣٥٤٤، دار الفكر - سوريَّة - دمشق).

شروط فسخ بر بیع انجام شدهٔ شرط خیار:

۱- فسخه عقد باید در وقت (مدت) شرط خیار باشد، اگر صاحب خیار در این مدت عقد را فسخه نکرد در این صورت عقد لازم می‌گردد.

۲- به فسخ عقد جانب مقابل آگاه باشد.[۱]

مطلب دوم: تعریف، دلائل مشروعیت، حکم، وقت ثبوت واحکام خیار رویت:

تعریف خیار رویت:

رؤیت در لغت دیدن را گویند، و در اصطلاح اختیار دیدن مشتری را در صورت ندیدن جنس هنگام فروش، خیار رؤیت گویند.

بیع که بدون دیدن (مبیعه) صورت گیرد، خریدار اختیار دارد که بعد از دیدن آنرا می‌خرد ویا مسترد می‌کند.[۲]

دلایل مشروعیت خیار رؤیت:

خیار رؤیت یک عمل مشروع و روا است، رسول الله ﷺ فرموده اند:

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنِ اشْتَرَى شَيْئًا لَمْ يَرَهُ فَهُوَ بِالْخِيَارِ إِذَا رَآهُ».[۳]

ترجمه: از ابو هریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند: کسی‌که چیزی را خرید و آنرا ندیده بود، بعد از دیدن برای وی اختیار است.

---

(۱) **(وَأَمَّا) شَرَائِطُ جَوَازِ الْفَسْخِ، فَمِنْهَا قِيَامُ الْخِيَارِ؛ لِأَنَّ الْخِيَارَ إذَا بَطَلَ، فَقَدْ لَزِمَ الْبَيْعُ، فَلَا يَحْتَمِلُ الْفَسْخَ، وَمِنْهَا عِلْمُ صَاحِبِهِ بِالْفَسْخِ عِنْدَ أَبِي حَنِيفَةَ، وَمُحَمَّدٍ حَتَّى لَوْ فُسِخَ بِغَيْرِ عِلْمِهِ كَانَ فَسْخُهُ مَوْقُوفًا عِنْدَهُمَا إنْ عَلِمَ صَاحِبُهُ بِفَسْخِهِ فِي مُدَّةِ الْخِيَارِ نَفَذَ.** (بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، ٥ / ٢٧٣، كتاب البيوع ←خيار الشرط، دار الكتب العلمية).

(۲) **خِيَارُ الرؤية :هو أن يشتري شيئًا لم يره فللمشتري الخيارُ إذا رآه وهو غيرُ موقَّت بمدة.** (التعريفات الفقهية، لمحمد عميم الإحسان المجددي البركتي، ص٩٠، الناشر: دار الكتب العلمية).

– المطلب الرابع . صفة البيع الذي فيه خيار رؤية وحكمه، صفة البيع: إن شراء ما لم يره المشتري غير لازم، فيخير المشتري بين الفسخ والإجازة إذا رأى المبيع؛ لأن عدم الرؤية يمنع تمام الصفقة، ولأن جهالة وصف البيع تؤثر في رضا المشتري، فتوجب الخيار له، تداركًا لما عساه يندم من أجله، وذلك سواء أكان المبيع موافقًا للوصف المذكور أم مخالفًا له. (الفِقْهُ الإسلاميُّ وأدلَّتُهُ – للزُّحَيْلِيّ، ٣٥٨٤/٥، دار الفكر – سوريَّة – دمشق؛ وكذالك في بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، ٥ / ٢٩٢، كتاب البيوع ←خيار الشرط، دار الكتب العلمية).

– وَمِنْ ذَلِكَ أَيْضًا خِيَارُ الرُّؤْيَةِ، فَبَيْعُ الشَّيْءِ قَبْلَ رُؤْيَتِهِ يُثْبِتُ لِلْمُشْتَرِي خِيَارَ الرُّؤْيَةِ، فَلَهُ الأَخْذُ وَلَهُ الرَّدُّ عِنْدَ رُؤْيَتِهِ لِقَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: مَنِ اشْتَرَى شَيْئًا لَمْ يَرَهُ فَلَهُ الْخِيَارُ إِذَا رَآهُ. (الموسوعة الفقهية الكويتية، ١٨ / ٢٥).

– خيار الرؤية: وهو لمن اشترى شيئاً لم يره، والبيع جائز وله الخيار حتّي يراه. (تعريفات ومصطلحات فقهية، ص٣٨).

– الَّذِي ذُكِرَ فِي الْفَتْحِ وَالْبَحْرِ أَنَّ الرُّؤْيَةَ شَرْطُ ثُبُوتِ الْخِيَارِ، وَعَدَمَ الرُّؤْيَةِ هُوَ السَّبَبُ لِثُبُوتِ الْخِيَارِ عِنْدَ الرُّؤْيَةِ. (رد المحتار على الدر المختار المعروف بـ (حاشية ابن عابدين)، ٥٩٢/٤، بَابُ خِيَارِ الرُّؤْيَةِ، دار الفكر – بيروت).

– (وَمَنْ اشْتَرَى شَيْئًا لَمْ يَرَهُ فَالْبَيْعُ جَائِزٌ، وَلَهُ الْخِيَارُ إذَا رَآهُ، إنْ شَاءَ أَخَذَهُ) بِجَمِيعِ الثَّمَنِ (وَإِنْ شَاءَ رَدَّهُ) (وَلَنَا قَوْلُهُ ﷺ «مَنْ اشْتَرَى شَيْئًا لَمْ يَرَهُ فَلَهُ الْخِيَارُ إذَا رَآهُ»)؛ وَلِأَنَّ الْجَهَالَةَ بِعَدَمِ الرُّؤْيَةِ لَا تُفْضِي إلَى الْمُنَازَعَةِ، لِأَنَّهُ لَوْ لَمْ يُوَافِقْهُ يَرُدُّهُ، فَصَارَ كَجَهَالَةِ الْوَصْفِ فِي الْمُعَاينِ الْمُشَارِ إلَيْهِ. (وَكَذَا إذَا قَالَ رَضِيت ثُمَّ رَآهُ لَهُ أَنْ يَرُدَّهُ) لِأَنَّ الْخِيَارَ مُعَلَّقٌ بِالرُّؤْيَةِ لِمَا رَوَيْنَا فَلَا يَثْبُتُ قَبْلَهَا، وَحَقُّ الْفَسْخِ قَبْلَ الرُّؤْيَةِ بِحُكْمِ أَنَّهُ عَقْدٌ غَيْرُ لَازِمٍ لَا بِمُقْتَضَى الْحَدِيثِ، وَلِأَنَّ الرِّضَا بِالشَّيْءِ قَبْلَ الْعِلْمِ بِأَوْصَافِهِ لَا يُتَحَقَّقُ فَلَا يُعْتَبَرُ قَوْلُهُ رَضِيت قَبْلَ الرُّؤْيَةِ بِخِلَافِ قَوْلِهِ رَدَدْت. (الهداية في شرح بداية المبتدي، ٣٤/٣، علي بن أبي بكر بن عبد الجليل الفرغاني المرغيناني، أبو الحسن برهان الدين (ت ٥٩٣هـ) باب خيار الرؤية، دار احياء التراث العربي – بيروت – لبنان)).

(٣) سنن الدارقطني، أبو الحسن علي بن عمر بن أحمد بن مهدي بن مسعود بن النعمان بن دينار البغدادي الدارقطني (ت ٣٨٥هـ)، ٣ / ٣٨٢، رقم الحديث: ٢٨٠٥، كِتَابُ الْبُيُوعِ، مؤسسة الرسالة، بيروت – لبنان.

قَالَ:(وَمَنْ اشْتَرَى شَيْئًا لَمْ يَرَهُ فَالْبَيْعُ جَائِزٌ، وَلَهُ الْخِيَارُ إِذَا رَآهُ، إِنْ شَاءَ أَخَذَهُ) بِجَمِيعِ الثَّمَنِ (وَإِنْ شَاءَ رَدَّهُ) وَقَالَ الشَّافِعِيُّ: لَا يَصِحُّ الْعَقْدُ أَصْلًا؛ لِأَنَّ الْمَبِيعَ مَجْهُولٌ. (وَلَنَا قَوْلُهُ ﷺ «مَنْ اشْتَرَى شَيْئًا لَمْ يَرَهُ فَلَهُ الْخِيَارُ إِذَا رَآهُ»)؛ وَلِأَنَّ الْجَهَالَةَ بِعَدَمِ الرُّؤْيَةِ لَا تُفْضِي إِلَى الْمُنَازَعَةِ، لِأَنَّهُ لَوْ لَمْ يُوَافِقْهُ يَرُدُّهُ، فَصَارَ كَجَهَالَةِ الْوَصْفِ فِي الْمُعَاينِ الْمُشَارِ إِلَيْهِ. (الهداية في شرح بداية المبتدي، ٣٤/٣، دار احياء التراث العربي – بيروت – لبنان).

حکم خیار رؤیت:

حکم خیار رؤیت این است که برای خریدار (کسی که خیار رؤیت دارد) اختیار خریدن و مسترد کردن موجود است.[۱]

وقت ثبوت خیار رؤیت:

وقتی‌که مشتری چیزی را خرید و آن‌را ندیده بود، در وقت دیدن برای وی حق قبول کردن یا رد کردن ثابت است، قبل از دیدن برای وی اختیار نیست، حتی اگر مشتری قبل از دیدن آن‌را قبول هم کند بیع لازم نمی‌گردد و خیار هم ساقط نمی‌شود.[۲]

بعضی احکام خیار رؤیت:

۱- اگر صاحب خیار رؤیت آن چیز را بفروشد که ندیده است، اختیار خویش را از دست می‌دهد؛

۲- اگر صاحب خیار رؤیت فوت کند خیار وی باطل گردیده و به ورثه آن انتقال نمی‌گردد؛

۳- خیار رؤیت وقت معین ندارد و تا زمانی پابر جاست تا که باطل کننده (از بین برنده) آن پدیدار نشود.

٤- دیدن وکیل مانند دیدن مشتری است، چیزیکه دیده شد دوباره مسترد نمی‌گردد مگر اینکه عیب داشته باشد.

٥- اگر کسی چیزی را سابق دیده بود و بعد از چند مدت آنرا خرید و آن چیز به حالت سابق باشد، در این صورت خیار ندارد و اگر تغیرات منفی در آن وارد گردیده بود، در این صورت خریدار اختیار خریدن و مسترد کردن را دارد.[۳]

---

(۱) **وأما حكمه فهو التخيير بين الإجازة والفسخ، ولا يمنع ثبوت الملك في البدلين، ولكن يمنع اللزوم، بخلاف خيار الشرط.** (النهاية في شرح الهداية (شرح بداية المبتدي)، لحسين بن علي السغناقي الحنفي (ت ٧١٤ ه)، ١١٤/١٣، كتاب البيوع ←باب خيار الرؤية).

– **وَأما حكمه فَهُوَ التَّخْيِير بَين الْفَسْخ وَالْإِجَازَة إِذا رأى الْمَبِيع وَلَا يمْنَع ثُبُوت الْملك فِي الْبَدَلَيْنِ وَلَكِن يمْنَع اللُّزُوم بِخِلَاف خِيَار الشَّرْط.** (تحفة الفقهاء، لعلاء الدين السمرقندي (ت ٥٣٩ ه)، ٨٢/٢، كِتَابُ الْبُيُوعِ، بَاب خِيَار الرُّؤْيَة، الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت – لبنان).

– **وَلَهُ الْخِيَارُ إِذَا رَآهُ، إِنْ شَاءَ أَخَذَهُ بِجَمِيعِ الثَّمَنِ وَإِنْ شَاءَ رَدَّهُ.** (الهداية في شرح بداية المبتدي، ٣٤/٣، دار احياء التراث العربي – بيروت – لبنان).

– **خِيَارُ الرُّؤْيَةِ يَمْنَعُ تَمَامَ الْحُكْمِ وَهُوَ الْمِلْكُ وَهُوَ خِيَارٌ ثَبَتَ حُكْمًا لَا بِالشَّرْطِ وَلَا يَتَوَقَّتُ.** (الجوهرة النيرة على مختصر القدوري – أبو بكر الحداد، ١/ ١٩٤، بَابُ خِيَارِ الرُّؤْيَةِ، الناشر: المطبعة الخيرية).

(۲) **وَأما بَيَان وَقت ثُبُوت الْخِيَار فَنَقُول يثبت الْخِيَار عِنْد رُؤْيَة الْمُشْتَرِي لَا قبلهَا حَتَّى لَو أجَاز البيع قبل الرُّؤْيَة لَا يلْزم البيع وَلَا يسْقط الْخِيَار.** (تحفة الفقهاء، لعلاء الدين السمرقندي، ٨٢/٢، كِتَابُ الْبُيُوعِ، بَاب خِيَار الرُّؤْيَة، الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت – لبنان).

– **قال أصحابنا بأن خيار الرؤية مشروع في شراء ما لم يره المشتري فيجوز الشراء، ويثبت له الخيار إذا رآه.** (النهاية في شرح الهداية (شرح بداية المبتدي)، لحسين بن علي السغناقي الحنفي، ١١٢/١٣، كتاب البيوع ←باب خيار الرؤية).

– **فَوَقْتُ ثُبُوتِ الْخِيَارِ هُوَ وَقْتُ الرُّؤْيَةِ لَا قَبْلَهَا، حَتَّى لَوْ أَجَازَ قَبْلَ الرُّؤْيَةِ، وَرَضِيَ بِهِ صَرِيحًا بِأَنْ قَالَ :أَجَزْتُ أَوْ رَضِيتُ أَوْ مَا يَجْرِي هَذَا الْمَجْرَى، ثُمَّ رَآهُ لَهُ أَنْ يَرُدَّهُ لِمَا رُوِيَ عَنْ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ أَثْبَتَ الْخِيَارَ لِلْمُشْتَرِي بَعْدَ الرُّؤْيَةِ، فَلَوْ ثَبَتَ لَهُ خِيَارُ الْإِجَازَةِ قَبْلَ الرُّؤْيَة وَأَجَازَ لَمْ يَثْبُتْ لَهُ الْخِيَارُ بَعْدَ الرُّؤْيَةِ، وَهَذَا خِلَافُ النَّصِّ، وَلِأَنَّ الْمَعْقُودَ عَلَيْهِ قَبْلَ الرُّؤْيَةِ مَجْهُولُ الْوَصْفِ، وَالرِّضَا بِالشَّيْءِ قَبْلَ الْعِلْمِ بِهِ وَالْعِلْمُ بِوُجُودِ سَبَبِهِ مُحَالٌ، فَكَانَ مُلْحَقًا بِالْعَدَمِ.** (بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، ٥ / ٢٩٥، كتاب البيوع ←خيار الرؤية، دار الكتب العلمية).

(۳) **قَالَ: (وَمَنْ بَاعَ مَا لَمْ يَرَهُ فَلَا خِيَارَ لَهُ)[٣٣٩/٦]؛... (وَمَنْ مَاتَ وَلَهُ خِيَارُ الرُّؤْيَةِ بَطَلَ خِيَارُهُ) لِأَنَّهُ لَا يَجْرِي فِيهِ الْإِرْثُ عِنْدَنَا[٣٥١/٦]،... ثُمَّ خِيَارُ الرُّؤْيَةِ غَيْرُ مُؤَقَّتٍ بَلْ يَبْقَى إلَى أَنْ يُوجَدَ مَا يُبْطِلُهُ [٣٤٠/٦]،... (وَنَظَرُ الْوَكِيلِ كَنَظَرِ الْمُشْتَرِي) قِيلَ صُورَةُ التَّوْكِيلِ أَنْ يَقُولَ الْمُشْتَرِي لِغَيْرِهِ كُنْ وَكِيلًا عَنِّي فِي قَبْضِ الْمَبِيعِ أَوْ وَكَّلْتُك بِذَلِكَ[٣٤٥/٦]... (وَمَنْ رَأَى شَيْئًا ثُمَّ اشْتَرَاهُ بَعْدَ مُدَّةٍ، فَإِنْ كَانَ عَلَى الصِّفَةِ الَّتِي رَآهُ فَلَا خِيَارَ لَهُ) لِأَنَّ الْعِلْمَ بِأَوْصَافِهِ حَاصِلٌ لَهُ بِالرُّؤْيَةِ السَّابِقَةِ، وَبِفَوَاتِهِ يَثْبُتُ الْخِيَارُ[٣٥١/٦].** (العناية شرح الهداية – للبابرتي، ٦/ ٣٣٩ – ٣٥١، كتاب البيوع ←خيار الرؤية، دار الفكر، لبنان).

مطلب سوم: تعریف، دلایل مشروعیت، حکم و شروط ثبوت خیار عیب:

تعریف خیار عیب:

به اختیار مشتری (خریدار) گفته می‌شود که به سبب آن می‌تواند مال عیب دار را به بایع (فروشنده) مسترد کند.[۱]

دلایل مشروعیت خیار عیب:

خیار عیب یک عمل مشروع و روا است، رسول اللهﷺ فروش اشیاء عیب دار را منع کرده و چنین فرموده اند: **«الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ، وَلَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ بَاعَ مِنْ أَخِيهِ بَيْعًا فِيهِ عَيْبٌ، إِلَّا بَيَّنَهُ لَه»**.[۲]

ترجمه: مسلمان برادر مسلمان است و برای مسلمان روا نیست که چیز عیب دار را بالای برادر خود بفروشد مگر اینکه عیب آنرا آشکار سازد.

دلیل عقلی: در بیع مطلق عقل تقاضای بدیل‌ها را می‌کند یعنی وقتی‌که در مبیعه عیب موجود باشد، خریدار اختیار فسخ بیع را دارد تا مشتری متضرر نشود.[۳]

حکم خیار عیب:

حکم خیار عیب این است که برای مشتری فی الحال ملکیت ثابت می‌گردد و مانند خیار شرط نمی‌تواند مانع ملکیت گردد.[٤]

---

(۱) **خِيَارُ الْعَيْبِ هُوَ لُغَةً مَا يَخْلُو عَنْهُ أَصْلُ الْفِطْرَةِ السَّلِيمَةِ.** (رد المحتار على الدر المختار المعروف بـ (حاشية ابن عابدين)، ٥/٣، بَابُ خِيَارِ الْعَيْبِ، دار الفكر – بيروت).

– تَفْسِيرُ الْعَيْبِ الَّذِي يُوجِبُ الْخِيَارَ، وَتَفْصِيلُ الْمُفَسَّرِ، فَكُلُّ مَا يُوجِبُ نُقْصَانَ الثَّمَنِ فِي عَادَةِ التُّجَّارِ نُقْصَانًا فَاحِشًا أَوْ يَسِيرًا، فَهُوَ عَيْبٌ يُوجِبُ الْخِيَارَ، وَمَا لَا فَلَا نَحْوَ الْعَمَى وَالْعَوَرِ وَالْحَوَلِ وَالْقَبَلِ، وَهُوَ نَوْعٌ مِنْ الْحَوَلِ مَصْدَرُ الْأَقْبَلِ، وَهُوَ الَّذِي كَأَنَّهُ يَنْظُرُ إلَى طَرَفِ أَنْفِهِ. (بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، ٥ /٢٧٤، كتاب البيوع ←خيار الشرط، دار الكتب العلمية).

– أَمَّا كَلِمَةُ عَيْبٍ، فَهِيَ فِي اللُّغَةِ مَصْدَرُ الْفِعْلِ عَابَ، يُقَال :عَابَ الْمَتَاعَ يَعِيبُ عَيْبًا: أَيْ صَارَ ذَا عَيْبٍ، وَجَمْعُهُ عُيُوبٌ وَأَعْيَابٌ.

وَأَمَّا فِي الاِصْطِلاَحِ فَلِلْفُقَهَاءِ تَعَارِيفُ مُتَعَدِّدَةٌ لِلْعَيْبِ، مِنْهَا: مَا عَرَّفَهُ بِهِ ابْنُ نُجَيْمٍ وَابْنُ الْهُمَامِ بِأَنَّهُ: مَا يَخْلُو عَنْهُ أَصْل الْفِطْرَةِ السَّلِيمَةِ مِمَّا يُعَدُّ بِهِ نَاقِصًا. (الموسوعة الفقهية الكويتية، ٢٠ /١١٣).

(۲) سنن ابن ماجه ت الأرنؤوط، ٣ / ٣٥٦، رقم الحديث: ٢٢٤٦، بَابٌ مَنْ بَاعَ عَيْبًا فَلْيُبَيِّنْهُ، دار الرسالة العالمية، وأخرجه الطبراني في «الكبير» ١٧/ (٨٧٧)، والحاكم ٢/ ٨، والبيهقي ٥/ ٣٢٠، وأخرجه أحمد (١٧٤٥١)؛ صحيح الترغيب والترهيب للألباني، ٢ / ٣٣٨، رقم الحديث: ١٧٧٥ – (١٢)، مكتبة المعارف للنشر والتوزيع – الرياض.

– وَلِكَوْنِ السَّلَامَةِ كَالْمَشْرُوطَةِ فِي الْعَقْدِ لَا يَحِلُّ لَهُ أَنْ يَبِيعَ الْمَعِيبَ حَتَّى يُبَيِّنَ عَيْبَهُ لِقَوْلِهِ –عَلَيْهِ السَّلَامُ – «لَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ بَاعَ مِنْ أَخِيهِ بَيْعًا وَفِيهِ عَيْبٌ إلَّا بَيَّنَهُ لَهُ» رَوَاهُ ابْنُ مَاجَهْ وَأَحْمَدُ بِمَعْنَاهُ «وَمَرَّ –عَلَيْهِ السَّلَامُ – بِرَجُلٍ يَبِيعُ طَعَامًا فَأَدْخَلَ يَدَهُ فِيهِ فَإِذَا هُوَ مَبْلُولٌ فَقَالَ مَنْ غَشَّنَا فَلَيْسَ مِنَّا» رَوَاهُ مُسْلِمٌ وَغَيْرُهُ «وَكَتَبَ –عَلَيْهِ السَّلَامُ – كِتَابًا بَعْدَ مَا بَاعَ فَقَالَ فِيهِ هَذَا مَا اشْتَرَى الْعَدَاءُ بْنُ خَالِدِ بْنِ هَوْذَةَ مِنْ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ اشْتَرَى مِنْهُ عَبْدًا أَوْ أَمَةً لَا دَاءَ وَلَا غَائِلَةَ وَلَا خِبْثَةَ بَيْعُ الْمُسْلِمِ لِلْمُسْلِمِ» رَوَاهُ ابْنُ مَاجَهْ وَالتِّرْمِذِيُّ فَإِذَا اخْتَارَ الْأَخْذَ أَخَذَهُ بِجَمِيعِ الثَّمَنِ وَلَا يَنْقُصُ مِنْ الثَّمَنِ شَيْئًا. (تبيين الحقائق شرح كنز الدقائق وحاشية الشِّلْبِيِّ، ٤ / ٣١، كتاب البيوع، بَابُ خِيَارِ الْعَيْبِ، دار الكتاب الإسلامي).

(۳) لِأَنَّ مُطْلَقَ الْعَقْدِ يَقْتَضِي وَصْفَ السَّلَامَةِ، فَعِنْدَ فَوْتِهِ يَتَخَيَّرُ كَيْ لَا يَتَضَرَّرَ بِلُزُومِ مَا لَا يَرْضَى بِهِ. (الهداية في شرح بداية المبتدي، ٣٧/٣، دار احياء التراث العربي – بيروت – لبنان).

– فلأن سلامة البدلين في عقد المبادلة مطلوبة عادة فيكون بمنْزلة المشروط صريحًا، (النهاية في شرح الهداية (شرح بداية المبتدي)، لحسين بن علي السغناقي الحنفي، ١٣/١٣٥، كتاب البيوع ←باب خيار العيب).

(٤) (أَمَّا) حُكْمُهُ (خيارالعيب)، فَهُوَ ثُبُوتُ الْمِلْكِ لِلْمُشْتَرِي فِي الْمَبِيعِ لِلْحَالِ؛ لِأَنَّ رُكْنَ الْبَيْعِ مُطْلَقٌ عَنْ الشَّرْطِ، وَالثَّابِتُ بِدَلَالَةِ النَّصِّ شَرْطُ السَّلَامَةِ لَا شَرْطُ السَّبَبِ، وَلَا شَرْطُ الْحُكْمِ، وَأَثَرُهُ فِي مَنْعِ اللُّزُومِ لَا فِي مَنْعِ أَصْلِ الْحُكْمِ بِخِلَافِ الْبَيْعِ بِشَرْطِ الْخِيَارِ؛ لِأَنَّ الشَّرْطَ الْمَنْصُوصَ عَلَيْهِ هُنَاكَ دَخَلَ عَلَى السَّبَبِ، فَيَمْنَعُ انْعِقَادَهُ فِي حَقِّ الْحُكْمِ فِي مُدَّةِ الْخِيَارِ. (بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، ٥/ ٢٧٣– ٢٧٤، كتاب البيوع ←خيار الشرط، دار الكتب العلمية).

شروط ثبوت خیار عیب:

۱. عیب باید قبل از عقد موجود باشد، اگر عیب بعد از سپردن و تسلیمی از جانب مشتری به میان آید، در این صورت اختیار خیار عیب را ندارد.

۲. مشتری در وقت عقد و قبض از عیب باخبر نباشد، اگر خبر باشد صاحب خیار نیست، زیرا در آن وقت دلالةً بر آن راضی بود.

۳. مشتری باید در وقت عقد برای عیب ابراء نکرده باشد، اگر مبیعه را با عیب قبول کرده بود، پس برای مشتری خیار نیست.(۱)

مطلب چهارم: تعریف، حکم و دلایل مشروعیت خیار التعیین:

تعریف خیار التعیین:

اکر تجار برای مشتری قیمت اشیاء زیاد را ارائه نمود و گفت در بین آنها هر یک را که خوش دارید آنرا بخرید، مشتری در بین این اشیاء (که از سه چیز اضافه نباشد) چیزی را که می‌خرد باید آنرا تعین نموده و مدت آن نیز از سه روز بیشتر نباشد، این نوع بیع درست است و بنام خیار التعیین یاد می‌گردد.(۲)

حکم خیارالتعیین: در بین دو یا سه شی (چیز) برای مشتری ملکیت یک شی (چیز) ثابت می‌گردد.(۳)

دلیل مشروعیت خیار التعیین:

از نظر قیاس خیار التعیین یک عمل مشروع و روا است و فقهای کرام قیاس آنرا بالای خیار شرط نموده اند، زیرا زمانی مشتری به تعین مبیعه احتیاج و نیاز پیدا می کند تا خود را از غبن نجاد دهد و زمانی به کسی دیگر ضرورت میشود تا یک چیز را برای مشتری انتخاب کند که بایع نمی تواند آن چیز رت به مشتری ببرد مگر به همین نوع بیع، بناً به این نوع بیع نیاز بوده و مشروع است.(٤)

---

(۱) **وَأَمَّا الْمُشْتَرِي فَإِنَّهُ مَا رَأَى الْمَبِيعَ، فَلَوْ أَلْزَمْنَا الْعَقْدَ مَعَ الْغَبْنِ تَضَرَّرَ مِنْ غَيْرِ عِلْمٍ حَصَلَ لَهُ فَيَثْبُتُ لَهُ الْخِيَارُ، ثُمَّ الْمُرَادُ مِنْ الْعَيْبِ الْمُوجِبِ لِلْخِيَارِ عَيْبٌ كَانَ عِنْدَ الْبَائِعِ وَلَمْ يَرَهُ الْمُشْتَرِي عِنْدَ الْبَيْعِ وَلَا عِنْدَ الْقَبْضِ؛ لِأَنَّ ذَلِكَ: أَيْ رُؤْيَةَ الْعَيْبِ عِنْدَ إحْدَى الْحَالَيْنِ رِضًا بِالْعَيْبِ دَلَالَةً.** (العناية شرح الهداية – للبابرتي، ٦/ ٣٥٧، كتاب البيوع ←خيار العيب، دار الفكر، لبنان).

(۲) **وَأَمَّا التَّعْيِينُ: فَهُوَ مَصْدَرٌ قِيَاسِيٌّ لِلْفِعْلِ الْمَزِيدِ (عَيَّنَ) يُقَال :عَيَّنْتُ الشَّيْءَ، وَعَيَّنْتُ عَلَيْهِ، وَاسْتِعْمَالُهُمَا وَاحِدٌ، فَمِنَ الأَوَّل – وَهُوَ الأَلْيَقُ بِهَذَا الْمَوْضُوعِ – مَا جَاءَ فِي الْمَعَاجِمِ مِنْ أَنَّ تَعْيِينَ الشَّيْءِ مَعْنَاهُ تَخْصِيصُهُ مِنَ الْجُمْلَةِ، كَمَا قَال الْجَوْهَرِيُّ. وَمِنَ الثَّانِي :عَيَّنْتُ عَلَى السَّارِقِ: خَصَصْتُهُ مِنْ بَيْنِ الْمُتَّهَمِينَ، مَأْخُوذٌ مِنْ (عَيْنِ) الشَّيْءِ، أَيْ نَفْسِهِ وَذَاتِهِ.**

أَمَّا فِي الاِصْطِلاَحِ فَقَدْ عَرَّفَ الْحَنَفِيَّةُ الْبَيْعَ الَّذِي فِيهِ خِيَارُ التَّعْيِينِ بِأَنَّهُ: شِرَاءُ أَحَدِ الشَّيْئَيْنِ أَوِ الثَّلاَثَةِ عَلَى أَنْ يُعَيِّنَ أَيًّا شَاءَ. (الموسوعة الفقهية الكويتية، ٢٠ /٤٩).

– (وَيَجُوزُ خِيَارُ التَّعْيِينِ) لِلْمُشْتَرِي (وَهُوَ بَيْعُ أَحَدِ الشَّيْئَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةٍ) أَشْيَاءَ (عَلَى أَنْ يَأْخُذَ الْمُشْتَرِي أَيًّا شَاءَ) مِنْ الِاثْنَيْنِ وَالثَّلَاثَةِ. (مجمع الأنهر في شرح ملتقى الأبحر، ٢/٣١، كِتَاب الْبُيُوع، دار إحياء التراث العربي – بيروت، لبنان).

(۳) **فَحُكْمُهُ ثُبُوتُ الْمِلْكِ لِلْمُشْتَرِي فِي أَحَدِ الْمَذْكُورَيْنِ غَيْرَ عَيْنٍ وَخِيَارُ التَّعْيِينِ إلَيْهِ، ... (وَأَمَّا) صِفَةُ هَذَا الْحُكْمِ: فَهُوَ أَنَّ الْمِلْكَ الثَّابِتَ بِهَذَا الْبَيْعِ قَبْلَ الِاخْتِيَارِ مِلْكٌ غَيْرُ لَازِمٍ وَلِلْمُشْتَرِي أَنْ يَرُدَّهُمَا جَمِيعًا؛ لِأَنَّ خِيَارَ التَّعْيِينِ يَمْنَعُ لُزُومَ الْعَقْدِ كَخِيَارِ الْعَيْبِ وَخِيَارِ الرُّؤْيَةِ فَيَمْنَعُ لُزُومَ الْمِلْكِ فَكَانَ مُحْتَمِلًا لِلْفَسْخِ.** (بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، ٥/٢٦١، كتاب البيوع ←خيار الشرط، دار الكتب العلمية).

– وَيَجُوزُ خِيَارُ التَّعْيِينِ وَهُوَ بَيْعُ أَحَدِ الشَّيْئَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةِ أَشْيَاءَ عَلَى أَنْ يَأْخُذَ الْمُشْتَرِي أَيًّا شَاءَ، وَلَا يَجُوزُ فِي أَكْثَرَ مِنْ ثَلَاثَةٍ وَيَتَقَيَّدُ تَخْيِيرُهُ بِمُدَّةٍ خِيَارِ الشَّرْطِ عَلَى الِاخْتِلَافِ. (ملتقى الأبحر، لإبراهيم بن محمد بن إبراهيم الحَلَبي الحنفي ص ٤٦،كتاب البيوع، بَاب الخيارات، دار الكتب العلمية – لبنان/ بيروت).

(٤) **(قَوْلُهُ وَصَحَّ خِيَارُ التَّعْيِينِ فِيمَا دُونَ الْأَرْبَعَةِ) وَهُوَ أَنْ يَبِيعَ أَحَدَ الْعَبْدَيْنِ أَوْ الثَّلَاثَةِ أَوْ أَحَدَ الثَّوْبَيْنِ أَوْ الثَّلَاثَةِ عَلَى أَنْ يَأْخُذَ الْمُشْتَرِي وَاحِدًا وَالْقِيَاسُ الْفَسَادُ كَالْأَرْبَعَةِ لِجَهَالَةِ الْمَبِيعِ وَهُوَ قَوْلُ زُفَرَ وَجْهُ الِاسْتِحْسَانِ إنَّ شَرْعَ الْخِيَارِ لِلْحَاجَةِ إلَى دَفْعِ الْغَبَنِ لِيَخْتَارَ مَا هُوَ الْأَرْفَقُ وَالْأَوْفَقُ وَالْحَاجَةُ إلَى هَذَا النَّوْعِ مِنْ الْبَيْعِ مُتَحَقِّقَةٌ لِأَنَّهُ يَحْتَاجُ إلَى اخْتِيَارِ مَنْ يَثِقُ بِهِ أَوْ اخْتِيَارِ مَنْ يَشْتَرِيهِ لِأَجْلِهِ وَلَا يُمَكِّنُهُ الْبَائِعُ مِنْ الْحَمْلِ إلَيْهِ إلَّا بِالْبَيْعِ فَكَانَ فِي مَعْنَى مَا وَرَدَ بِهِ الشَّرْعُ غَيْرَ أَنَّ هَذِهِ تَنْدَفِعُ بِالثَّلَاثِ لِوُجُودِ الْجَيِّدِ وَالْوَسَطِ وَالرَّدِيءِ فِيهَا.** (البحر الرائق شرح كنز الدقائق ومنحة الخالق وتكملة الطوري، ٦ / ٢٣، كتاب البيع ، باب خيار الشرط [باع عبدين على أنه بالخيار في أحدهما]دار الكتاب الإسلامي).

بحث ششم: عقود اقاله، ربا، قرض، سلم، رهن (گروی) و اجاره:
مطلب اول: تعریف، مشروعیت، حکمت، حکم، شروط و مسایل مرتبط به اقاله:
تعریف اقاله:

تعداد از علماء می‌گویند که "اقاله" از "قول" مشتق شده و همزه (الف) برای سلب است، پس معنی آن قول قبلی را سلب کردن و از بین بردن می‌باشد (یعنی سخن و بیع قبلی خویش را شکستاندن).

دو تن از شارحین بزرگ کتاب هدایه، علامه ابن الهمام و علامه عینی رحمهما الله بعد از تحقیق عمیق شان می‌گویند: "اقاله" از "قیل" مشتق شده (اصل ماده اقاله " ق، ی، ل" است) که معنی آن "شکستن بیع" می‌باشد مانند اینکه {قِلتُ البيعَ} یعنی: "من بیع را شکستاندم"، بطور مختصر معنی لغوی اقاله "شکستاندن" و در اصطلاح شریعت {رَفعُ عَقدِ البيعِ و إزالته} یعنی: "لغو کردن و از بین بردن بیع (پشیمان شدن)" می باشد؛ یعنی: مطلب اقاله این است که مشتری بعد از خریدن یک چیز پشیمان شده و به بایع بگوید که مبیعه خویش را گرفته و پول (ثمن) من را بدهید و بایع نیز همین طور اجرات کند، و یا بایع از فروش (مبیعه) پشیمان شده و به مشتری بگوید پول خویش را گرفته و مبیعه من را بدهید و مشتری نیز همین طور اجرات کند، این را اقاله گویند. خلاصه اینکه بعد از تمام شدن بیع، پشیمان شدن (مشتری یا فروشنده) و فسخ کردن بیع را اقاله گویند.

اگر کسی در معامله پشیمان شود، گرفتن جنس و مال از وی به رویه نیک و احسن لازم بوده و چنین عمل کردن ثواب دارد.[1]

دلایل مشروعیت اقاله:

اقاله از احادیث نبوی ﷺ ثابت بوده و یک عمل جائز است.

---

(۱) **الْإِقَالَةُ فِي اللُّغَةِ هِيَ الرَّفْعُ، وَفِي الشَّرْعِ عِبَارَةٌ عَنْ رَفْعِ الْعَقْدِ.** (الجوهرة النيرة على مختصر القدوري — أبو بكر الحداد، ١/ ٢٠٧، بَابُ الْإِقَالَةِ، الناشر: المطبعة الخيرية).

– **قيل: الإقالة مشتق من القول والهمزة للسلب كأشكى يعني أزال القول السابق، والجوهري ذكرها في «الصحاح» في القاف مع الياء وأقلته البيع إقالة وهو فسخه ورفعه، وذكر في «مجموع اللغة» قال :أقال البيع قيلا وإقالة فسخ.** (البناية شرح الهداية، ٨ / ٢٢٤، باب خيار الشرط (من شرط له الخيار له أن يفسخ العقد)، دار الكتب العلمية – بيروت، لبنان).

– **(قَوْلُهُ: مِنْ أَقَالَ) وَيَأْتِي ثُلَاثِيًّا يُقَالُ قَالَهُ قَيْلًا مِنْ بَابِ بَاعَ إلَّا أَنَّهُ قَلِيلٌ نَهْرٌ. (قَوْلُهُ: أَجْوَفُ) أَيْ عَيْنُهُ حَرْفُ عِلَّةٍ ثُمَّ بَيَّنَهُ بِأَنَّهُ يَائِيٌّ، وَهُوَ خَبَرُ مُبْتَدَإٍ مَحْذُوفٍ أَيْ هُوَ أَجْوَفُ وَيَائِيٌّ خَبَرٌ ثَانٍ. اهـ. ح: وَفِيهِ رَدٌّ عَلَى مَنْ قَالَ إنَّهُ وَاوِيٌّ مِنْ الْقَوْلِ وَالْهَمْزَةُ لِلسَّلْبِ، فَأَقَالَ بِمَعْنَى أَزَالَ الْقَوْلَ أَيْ الْقَوْلَ الْأَوَّلَ وَهُوَ الْبَيْعُ، كَأَشْكَاهُ أَزَالَ شِكَايَتَهُ وَدُفِعَ بِثَلَاثَةِ أَوْجُهٍ ذَكَرَهَا فِي الْفَتْحِ: الْأَوَّلُ قَوْلُهُمْ قُلْتُهُ بِالْكَسْرِ فَهُوَ يَدُلُّ عَلَى أَنَّ عَيْنَهُ يَاءٌ لَا وَاوٌ فَلَيْسَ مِنْ الْقَوْلِ الثَّانِي أَنَّهُ ذَكَرَ الْإِقَالَةَ فِي الصِّحَاحِ مِنْ الْقَافِ مَعَ الْيَاءِ لَا مَعَ الْوَاوِ الثَّالِثُ أَنَّهُ ذَكَرَ فِي مَجْمَعِ اللُّغَةِ قَالَ الْبَيْعَ قَيْلًا وَإِقَالَةً فَسَخَهُ. اهـ. (قَوْلُهُ: رُفِعَ الْعَقْدُ) وَلَوْ فِي بَعْضِ الْمَبِيعِ لِمَا فِي الْحَاوِي لَوْ بَاعَ مِنْهُ حِنْطَةً مِائَةَ مَنٍّ بِدِينَارٍ وَدَفَعَهَا إلَيْهِ فَافْتَرَقَا ثُمَّ قَالَ لِلْمُشْتَرِي ادْفَعْ إلَيَّ الثَّمَنَ أَوْ الْحِنْطَةَ الَّتِي دَفَعْتهَا إلَيْك.** (رد المحتار على الدر المختار المعروف بـ (حاشية ابن عابدين)، ٥/١١٩، كِتَابُ الْبُيُوعِ، بَابُ الْإِقَالَةِ، دار الفكر – بيروت).

– **أَمَّا الْأَوَّلُ فَقَالَ فِي الْقَامُوسِ قُلْتُهُ الْبَيْعَ بِالْكَسْرِ، وَأَقَلْته فَسَخْته، وَاسْتَقَالَهُ طَلَبَ إلَيْهِ أَنْ يُقِيلَهُ، وَتَقَايَلَ الْبَيِّعَانِ، وَأَقَالَ اللَّهُ عَثْرَتَكَ، وَأَقَالَكَهَا اهـ. ذَكَرَهَا فِي الْقَافِ مَعَ الْيَاءِ، وَفِي الْمِصْبَاحِ أَقَالَ اللَّهُ عَثْرَتَهُ إذَا رَفَعَهُ مِنْ سُقُوطِهِ، وَمِنْهُ الْإِقَالَةُ فِي الْبَيْعِ لِأَنَّهَا رَفْعُ الْعَقْدِ، وَقَالَهُ قَيْلًا مِنْ بَابِ بَاعَ لُغَةً، وَاسْتَقَالَهُ الْبَيْعَ فَأَقَالَهُ. اهـ. وَبِهَذَا ظَهَرَ أَنَّهَا لَمْ تَكُنْ مُشْتَقَّةً مِنْ الْقَوْلِ، وَأَنَّ الْهَمْزَةَ لِلسَّلْبِ أَيْ أَزَالَ الْقَوْلَ الْأَوَّلَ كَمَا ذَكَرَهُ الشَّارِحُ، وَإِنَّمَا هِيَ مِنْ الْقِيلِ، وَأَمَّا مَعْنَاهَا شَرْعًا فَهِيَ رَفْعُ الْعَقْدِ كَذَا ذَكَرَهُ فِي الْجَوْهَرَةِ، وَهُوَ تَعْرِيفٌ لِلْأَعَمِّ مِنْ إقَالَةِ الْبَيْعِ، وَالْإِجَارَةِ، وَنَحْوِهِمَا.** (البحر الرائق شرح كنز الدقائق ومنحة الخالق وتكملة الطوري، ٦ / ١١٠، كتاب البيع، بَابُ الْإِقَالَةِ، دار الكتاب الإسلامي).

الف: احادیث نبوی ﷺ:

۱- رسول الله ﷺ می‌فرمایند: **عَنْ شُرَيْحٍ الشَّامِيِّ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ أَقَالَ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ صَفْقَةً كَرِهَهَا، أَقَالَ اللَّهُ عَثْرَتَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».**[۱]

ترجمه: از شریح شامی ﷺ روایت شده که گفت: رسول الله ﷺ فرمود: " اگر کسی در صورت پشیمان شدن برادر مسلمانش معامله را به روش وطریقه بهتر فسخ کند، الله ﷻ در روز قیامت گناه وی را دور می‌سازد".

۲- رسول الله ﷺ فرموده اند: **عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ أَقَالَ نَادِمًا بَيْعَتَهُ، أَقَالَهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ عَثْرَتَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».**[۲]

ترجمه: ازابوهریره ﷺ روایت شده که گفت: رسول الله ﷺ فرمود: هر کس معامله‌ی (بیع) شخص پشیمانی را فسخ کند، الله ﷻ در روز قیامت گناه وی را دور می‌سازد".

رسول الله ﷺ بر اقاله کردن مژده ثواب یا دعای اجر نموده اند که این هردو بر امر مشروع مرتب می‌شوند، نه بر امر غیر مشروع مطلب اینکه ثواب فقط بر کار مشروع وجائز حاصل میشود ، پس ثابت شد که اقاله مشروع است.

ب - اجماع: تمام مسلمانان بر جواز اقاله اجماع دارند.[۳]

ج - دلیل عقلی: اقاله شکستن (لغو کردن) عقد را گویند و عقد حق عاقدین است، بخاطریکه با رضایت جانبین منعقد گردیده است. لهذا وقتی‌که عقد حق عاقدین است و به رضایت آنها منعقد گردیده پس در وقت ضرورت اختیار لغو آنرا نیز دارند.[٤]

حکمت اقاله: اقاله جهت سهولت میان مردم روا گردیده است، زیرا اتفاق می‌افتد وقتی‌که یک شخص چیزی را بخرد اما می‌بیند که به پول نیاز دارد و یا وقتی‌که یک چیز را بفروشد اما می‌بیند که به آن شی نیاز دارد، پس شریعت اسلامی اجازه اقاله را داده است و جانب مقابل را تشویق نموده تا آنرا قبول کند.

شروط صحت اقاله:

۱) **رضایت جانبین در اقاله**: چون سخن در مورد از بین بردن عقد است، پس رضایت جانبین ضروری می‌باشد. اما اگر عقد اصلاً لازم نباشد (یعنی قابل فسخ باشد) پس به جانب که حق فسخ را دارد، تنها به علم داشتن جانب مقابل اکتفا می‌شود نه به شرط رضای وی.

---

(۱) شرح السنة للبغوي، ۱٦۱/۸، رقم الحديث: ۲۱۱۷، كتاب البيوع، بَابُ الإِقَالَةِ، المكتب الإسلامي – دمشق، بيروت.

(۲) شرح مشكل الآثار – الطحاوي، ۱۳ / ۳۱٤، رقم الحديث: ٥۲۹۱، مؤسسة الرسالة.

(۳) (قَوْلُهُ الْإِقَالَةُ جَائِزَةٌ فِي الْبَيْعِ بِمِثْلِ الثَّمَنِ الْأَوَّلِ) عَلَيْهِ إجْمَاعُ الْمُسْلِمِينَ (لِقَوْلِهِ ﷺ «مَنْ أَقَالَ نَادِمًا بَيْعَتَهُ أَقَالَ اللَّهُ عَثْرَتَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ») أَخْرَجَهُ أَبُو دَاوُد وَابْنُ مَاجَهْ عَنْ الْأَعْمَشِ عَنْ أَبِي صَالِحٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ «مَنْ أَقَالَ مُسْلِمًا بَيْعَتَهُ أَقَالَ اللَّهُ عَثْرَتَهُ» زَادَ ابْنُ مَاجَهْ «يَوْمَ الْقِيَامَةِ». وَرَوَاهُ ابْنُ حِبَّانَ فِي صَحِيحِهِ وَالْحَاكِمُ وَقَالَ عَلَى شَرْطِ الشَّيْخَيْنِ. وَأَمَّا لَفْظُ نَادِمًا فَعِنْدَ الْبَيْهَقِيِّ. قَالَ الْمُصَنِّفُ (وَلِأَنَّ الْعَقْدَ حَقُّهُمَا فَيَمْلِكَانِ رَفْعَهُ دَفْعًا لِحَاجَتِهِمَا) الَّتِي لَهَا شُرِعَ الْبَيْعُ وَغَيْرُهُ. (فتح القدير للكمال ابن الهمام، ٦ / ٤٨٦، بَابُ الْإِقَالَةِ، دار الفكر، لبنان).

(٤) ولأن الإقالة رفع العقد والعقد حق المتعاقدين وقد انعقد بتراضيهما فكان لهما رفعه دفعا للحاجة. (البناية شرح الهداية، ۸ / ۲۲٤، باب خيار الشرط (من شرط له الخيار له أن يفسخ العقد)، دار الكتب العلمية – بيروت، لبنان).

– قَالَ الْمُصَنِّفُ (وَلِأَنَّ الْعَقْدَ حَقُّهُمَا فَيَمْلِكَانِ رَفْعَهُ دَفْعًا لِحَاجَتِهِمَا) الَّتِي لَهَا شُرِعَ الْبَيْعُ وَغَيْرُهُ. (فتح القدير للكمال ابن الهمام، ٦ / ٤٨٦، بَابُ الْإِقَالَةِ، دار الفكر، لبنان).

۲) **موجودیت مبیعه در وقت اقاله**: اگر مبیعه از بین برود (هلاک شود) سپس اقاله (فسخ از بابت رضایت) درست نمی‌شود بخاطریکه محل فسخ از بین رفته است.[۱]

۳) **قبض کردن بدیل ها در اقاله بیع صرف**: یعنی معامله اگر بیع صرف (تبادله اسعار نقد) باشد، باید هر دو جانب بدیل های خویش را قبض نمایند، بخاطریکه به قول امام یوسف رحمه الله اقاله هم یک نوع بیع جدید است و از نظر امام ابو حنیفه و امام محمد رحمهما الله یک نوع بیع در حق شخص سوم است که آن حق شریعت می‌باشد.

٤) **قابل فسخ بودن مبیعه**: در مبیعه نباید زیادت رونما شده باشد، زیرا این زیادت مانع فسخ می‌گردد (مانند نسل حیوان، میوه درخت و یا اعمار تعمیر) در چنین حالات اقاله باطل است.

٥) **اتحاد المجلس**: یعنی ایجاب و قبول اقاله در یک مجلس باشد، مثلاً: اگر یک نماینده در بین بایع و مشتری عقد را طوری فسخ می‌کند که یک بار نزد بایع و بار دیگر نز مشتری می‌رود، این طور اقاله درست نمی‌باشد زیرا مجلس ایجاب و قبول یکی نیست.

٦) **عدم بخشش قیمت از طرف بایع به مشتری قبل از قبض قیمت**: یعنی اگر بایع قبل از قبض قیمت آنرا به مشتری بخشید، بعد از آن اقاله درست نمی‌شود.

۷) **فروش مال بالاتر از قیمت بازار از سوی وصی:** اگر وصی مال را قیمت‌تر از نرخ بازار بفروشد، بعد از آن اقاله درست نمی‌شود بخاطریکه چنین عمل از صلاحیت وصی خارج است.[۲]

---

(۱) قَالَ: (وَهَلَاكُ الْمَبِيعِ يَمْنَعُ صِحَّةَ الْإِقَالَةِ (لِأَنَّ الْفَسْخَ يَقْتَضِي قِيَامَ الْبَيْعِ وَهُوَ بِبَقَاءِ الْمَبِيعِ. (وَهَلَاكُ بَعْضِهِ يَمْنَعُ بِقَدْرِهِ) لِقِيَامِ الْبَيْعِ فِي الْبَاقِي. (الاختيار لتعليل المختار – لعبد الله بن محمود بن مودود الموصلي الحنفي، ٢ / ١٢، كتاب البيوع، بَابُ الْخِيَارَاتِ، دار الكتب العلمية – بيروت).

(۲) وَأَمَّا شَرَائِطُ صِحَّتِهَا:

١. فَمِنْهَا رِضَا الْمُتَعَاقِدَيْنِ لِأَنَّ الْكَلَامَ فِي رَفْعِ عَقْدٍ لَازِمٍ، وَأَمَّا رَفْعُ مَا لَيْسَ بِلَازِمٍ فَلِمَنْ لَهُ الْخِيَارُ بِعِلْمِ صَاحِبِهِ لَا بِرِضَاهُ؛

٢. وَمِنْهَا بَقَاءُ الْمَحَلِّ لِمَا سَيَأْتِي أَنَّ الْمَبِيعَ إذَا هَلَكَ لَمْ تَصِحَّ الْإِقَالَةُ؛

٣. وَمِنْهَا قَبْضُ بَدَلَيْ الصَّرْفِ فِي إقَالَةِ الصَّرْفِ أَمَّا عَلَى قَوْلِ أَبِي يُوسُفَ فَظَاهِرٌ لِأَنَّهَا بَيْعٌ، وَأَمَّا عَلَى أَصْلِهِمَا فَلِأَنَّهَا بَيْعٌ فِي حَقِّ ثَالِثٍ، وَهُوَ حَقُّ الشَّرْعِ؛

٤. وَمِنْهَا أَنْ يَكُونَ الْمَبِيعُ قَابِلًا لِلْفَسْخِ بِخِيَارٍ مِنْ الْخِيَارَاتِ فَلَوْ ازْدَادَ زِيَادَةً تَمْنَعُ الْفَسْخَ لَمْ تَصِحَّ الْإِقَالَةُ خِلَافًا لَهُمَا، وَلَا يُشْتَرَطُ لِصِحَّتِهَا بَقَاءُ الْمُتَعَاقِدَيْنِ فَتَصِحُّ إقَالَةُ الْوَارِثِ وَالْوَصِيِّ وَلَا تَصِحُّ إقَالَةُ الْمُوصَى لَهُ كَمَا فِي الْقُنْيَةِ؛

٥. وَمِنْهَا اتِّحَادُ الْمَجْلِسِ، وَعَلَيْهِ يَتَفَرَّعُ مَا فِي الْقُنْيَةِ جَاءَ الدَّلَّالُ بِالثَّمَنِ إلَى الْبَائِعِ بَعْدَمَا بَاعَهُ بِالْأَمْرِ الْمُطْلَقِ فَقَالَ الْبَائِعُ لَا أَدْفَعُهُ بِهَذَا الثَّمَنِ فَأَخْبَرَ بِهِ الْمُشْتَرِيَ فَقَالَ أَنَا لَا أَزِيدُهُ أَيْضًا لَا يَنْفَسِخُ لِأَنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَلْفَاظِ الْفَسْخِ لِأَنَّ اتِّحَادَ الْمَجْلِسِ فِي الْإِيجَابِ، وَالْقَبُولِ شَرْطٌ فِي الْإِقَالَةِ، وَلَمْ يُوجَدْ. اهـ.

٦. وَمِنْهَا أَنْ لَا يَهَبَ الْبَائِعُ الثَّمَنَ لِلْمُشْتَرِي قَبْلَ قَبْضِهِ فِي شِرَاءِ الْمَأْذُونِ فَلَوْ وَهَبَهُ لَهُ لَمْ تَصِحَّ الْإِقَالَةُ بَعْدَهَا كَمَا فِي خِزَانَةِ الْمُفْتِينَ؛

٧. وَمِنْهَا أَنْ لَا يَكُونَ الْبَيْعُ بِالْكَثِيرِ مِنْ الْقِيمَةِ فِي بَيْعِ الْوَصِيِّ فَإِنْ كَانَ لَمْ تَصِحَّ إقَالَتُهُ كَمَا فِيهَا أَيْضًا. (البحر الرائق شرح كنز الدقائق – لزين الدين بن إبراهيم بن محمد، المعروف بابن نجيم المصري، ٦ / ١١٠،] كتاب البيع، بَابُ الْإِقَالَةِ، دار الكتاب الإسلامي).

– وَأَمَّا شَرَائِطُ صِحَّةِ الْإِقَالَةِ:

(فَمِنْهَا) رِضَا الْمُتَقَايِلَيْنِ أَمَّا عَلَى أَصْلِ أَبِي يُوسُفَ فَظَاهِرٌ؛ لِأَنَّهُ بَيْعٌ مُطْلَقٌ، وَالرِّضَا شَرْطُ صِحَّةِ الْبِيَاعَاتِ. وَأَمَّا عَلَى أَصْلِ أَبِي حَنِيفَةَ وَمُحَمَّدٍ وَزُفَرَ فَلِأَنَّهَا فَسْخُ الْعَقْدِ، وَالْعَقْدُ لَمْ يَنْعَقِدْ عَلَى الصِّحَّةِ إلَّا بِتَرَاضِيهِمَا أَيْضًا؛

(وَمِنْهَا) الْمَجْلِسُ لِمَا ذَكَرْنَا أَنَّ مَعْنَى الْبَيْعِ مَوْجُودٌ فِيهَا فَيُشْتَرَطُ لَهَا الْمَجْلِسُ كَمَا يُشْتَرَطُ لِلْبَيْعِ؛

(وَمِنْهَا) تَقَابُضُ بَدَلَيْ الصَّرْفِ فِي إقَالَةِ الصَّرْفِ، وَهَذَا عَلَى أَصْلِ أَبِي يُوسُفَ ظَاهِرٌ، وَكَذَلِكَ عَلَى أَصْلِ أَبِي حَنِيفَةَ؛ لِأَنَّ قَبْضَ الْبَدَلَيْنِ إنَّمَا، وَجَبَ حَقًّا لِلَّهِ تَعَالَى أَلَا تَرَى أَنَّهُ لَا يَسْقُطُ بِإِسْقَاطِ الْعَبْدِ، وَالْإِقَالَةُ عَلَى أَصْلِهِ، وَإِنْ كَانَتْ فَسْخًا فِي حَقِّ الْعَاقِدَيْنِ، فَهِيَ بَيْعٌ جَدِيدٌ فِي حَقِّ ثَالِثٍ فَكَانَ حَقُّ الشَّرْعِ فِي حُكْمِ ثَالِثٍ فَيُجْعَلُ بَيْعًا فِي حَقِّهِ.

(وَمِنْهَا) أَنْ يَكُونَ الْمَبِيعُ بِمَحَلِّ الْفَسْخِ بِسَائِرِ أَسْبَابِ الْفَسْخِ كَالرَّدِّ بِخِيَارِ الشَّرْطِ وَالرُّؤْيَةِ وَالْعَيْبِ عِنْدَ أَبِي حَنِيفَةَ، وَزُفَرَ...؛

موانع اقاله:

۱) **هلاکت حقیقی یا حکمی مبیعه**: اگر مبیعه حقیقتاً از بین برود (مانند سوختن، گم شدن) یا در شریعت حکماً از بین رفته در نظر گرفته شود (مانند عدم تسلط) بناً اقاله صورت نمی‌گیرد، بخاطریکه محل اقاله باقی نمانده است.

۲) **زیادت منفصله در مبیعه که از مبیعه بوجود نیآمده باشد**: مثلاً یک شخص زمین خرید و در آن خانه اعمار کرد و یا نهال غرص کرد که این اشیاء از ذات زمین نبوده بلکی از خارج آورده شده، چنین زیادت مانع فسخ می‌گردد.

۳) **زیادت منفصله در مبیعه که از مبیعه بوجود آمده باشد**: مثلاً شخصی یک حیوان خرید و از آن یک چوچه به دنیا آمد (این چوچه از ذات مبیعه به دنیا آمده است) بناً این هم مانع اقاله پنداشته میشود بخاطریکه عقد تغیر کرده و در قیمت زیادت آمده است.

٤) **تغیر نام مبیعه**: اگر مبیعه آنقدر تغیر یابد که نام اصلی آن برایش صدق نمی‌کند (مثلاً: گندم آرد شده و از آن نان تهیه گردد و یا از چوب چوکی ساخته شود) بناً این هم مانع فسخ می‌گردد، بخاطریکه اصل مبیعه دیگر وجود ندارد.

در موجودیت هرچهار حالت متذکره اقاله صحیح نمی‌شود؛ زیرا یا مبیعه از بین رفته، یا تبدیل شده، یا افزونی آمده است که طبعیت عقد را تغیر داده است.[۱]

مسایل مرتبط به اقاله:

مسئله: اقاله به شخص سوم حکم بیع جدید دارد: بخاطریکه شخص سوم معامله اصلی را انجام نداده بلکی نو (جدید) طرف واقع گردیده است، اگر مبیعه زمین باشد واقاله صورت گیرد، پس برای شخص سوم حق شفع ثابت می‌گردد، بناً چنین حالت یک نوع بیع جدید محسوب می‌شود.[۲]

مسئله: اقاله باید مانند اصل قیمت (ثمن اول) صورت گیرد: اگر در وقت اقاله در مقابل قیمت اصلی جنس دیگر داده شود و یا قیمت آن زیاد وکم شود، باز هم اقاله به اساس اصل قیمت (ثمن اول) صورت می‌گیرد و این شرط (زیادت، کمبود و یا دادن جنس دیگر) باطل است، اما اگر مبیعه ناقص گردیده بود، با پول کمتر نیز اقاله روا است.[۳]

(وَمِنْهَا) قِيَامُ الْمَبِيعِ وَقْتَ الْإِقَالَةِ فَإِنْ كَانَ هَالِكًا، وَقْتَ الْإِقَالَةِ لَمْ تَصِحَّ. (بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، ٥/٣٠٨ - ٣٠٩، كتاب البيوع ←فَصْلٌ فِي بَيَانُ مَا يَرْفَعُ حُكْمَ الْبَيْعِ، دار الكتب العلمية).

(۱) [(الْمَادَّةُ ۱۹٤) مَوَانِعُ الْإِقَالَةِ أَرْبَعَةٌ]

(الْمَادَّةُ ۱۹٤) يَلْزَمُ أَنْ يَكُونَ الْمَبِيعُ قَائِمًا وَمَوْجُودًا فِي يَدِ الْمُشْتَرِي وَقْتَ الْإِقَالَةِ فَلَوْ كَانَ الْمَبِيعُ قَدْ تَلِفَ لَا تَصِحُّ الْإِقَالَةُ مَوَانِعُ الْإِقَالَةِ أَرْبَعَةٌ: أَحَدُهَا هَلَاكُ الْمَبِيعِ هَلَاكًا حَقِيقِيًّا أَوْ حُكْمِيًّا. ثَانِيهَا: حُصُولُ زِيَادَةٍ فِي الْمَبِيعِ مُنْفَصِلَةٍ غَيْرِ مُتَوَلِّدَةٍ فِيهِ ثَالِثُهَا حُصُولُ زِيَادَةٍ فِي الْمَبِيعِ مُنْفَصِلَةٍ مُتَوَلِّدَةٍ فِيهِ. رَابِعُهَا تَبَدُّلُ اسْمِ الْمَبِيعِ فَهَذِهِ الْمَوَانِعُ الْأَرْبَعَةُ تَمْنَعُ صِحَّةَ الْإِقَالَةِ؛ لِأَنَّ رَفْعَ الْبَيْعِ مُتَوَقِّفٌ عَلَى قِيَامِ الْبَيْعِ وَقِيَامَ الْبَيْعِ مُتَوَقِّفٌ عَلَى قِيَامِ الْمَبِيعِ لِوُجُوبِ أَنْ يَكُونَ الْمَبِيعُ مُتَعَيَّنًا وَبِهَلَاكِ الْمَبِيعِ يَرْتَفِعُ الْبَيْعُ وَلَوْ بَقِيَ الثَّمَنُ الَّذِي هُوَ عِبَارَةٌ عَنْ الدَّرَاهِمِ وَالدَّنَانِيرِ مَوْجُودًا فَإِذَا تَلِفَ الْمَبِيعُ فَلَيْسَ ثَمَّةَ عَقْدٌ يُمْكِنُ رَفْعُهُ وَالتَّقَايُلُ فِيهِ. (درر الحكام في شرح مجلة الأحكام، لعلي حيدر خواجه أمين أفندي، الْكِتَابُ الْأَوَّلُ الْبُيُوعُ، الْبَابُ الْأَوَّلُ فِي بَيَانِ الْمَسَائِلِ الْمُتَعَلِّقَةِ بِعَقْدِ الْبَيْعِ، الْفَصْلُ الرَّابِعُ فِي إقَالَةِ الْبَيْعِ، ج:١،ص ١٦٨،(الْمَادَّةُ ١٩٤)، الناشر: دار الجيل).

(۲) قَالَ: (وَهِيَ فَسْخٌ فِي حَقِّ الْمُتَعَاقِدَيْنِ بَيْعٌ جَدِيدٌ فِي حَقِّ ثَالِثٍ) عِنْدَ أَبِي حَنِيفَةَ، فَإِنْ تَعَذَّرَ جَعْلُهَا فَسْخًا بَطَلَتْ. (الاختيار لتعليل المختار – لعبد الله بن محمود بن مودود الموصلي الحنفي، ٢ / ١١، كتاب البيوع، فصل في الإقالة وأحكامه، دار الكتب العلمية – بيروت).

– أن كون الإقالة بيعا في حق الثالث الذي هو الشفيع م: (أمر ضروري) ش: يعني ثبوته بيعا بطريق الضرورة، والمحكم لا باعتبار اللفظ وليس بطريق المجاز إذ الثابت بالمجاز ثابت تقتضيه الصيغة. (البناية شرح الهداية، ٨ / ٢٢٧، [كتاب البيوع] ←[باب الإقالة] دار الكتب العلمية – بيروت، لبنان).

(۳) فَإِنْ شَرَطَا أَكْثَرَ مِنْهُ أَوْ أَقَلَّ فَالشَّرْطُ بَاطِلٌ وَيَرُدُّ مِثْلَ الثَّمَنِ الْأَوَّلِ. وَالْأَصْلُ أَنَّ الْإِقَالَةَ فَسْخٌ فِي حَقِّ الْمُتَعَاقِدَيْنِ بَيْعٌ جَدِيدٌ فِي حَقِّ غَيْرِهِمَا إلَّا أَنْ لَا يُمْكِنَ جَعْلُهُ فَسْخًا فَتَبْطُلُ، وَهَذَا عِنْدَ أَبِي حَنِيفَةَ رحمه الله وَعِنْدَ أَبِي يُوسُفَ رحمه الله هُوَ بَيْعٌ إلَّا أَنْ لَا يُمْكِنَ جَعْلُهُ بَيْعًا فَيُجْعَلُ فَسْخًا إلَّا أَنْ لَا يُمْكِنَ فَتَبْطُلُ. وَعِنْدَ مُحَمَّدٍ رحمه الله هُوَ فَسْخٌ إلَّا إذَا تَعَذَّرَ جَعْلُهُ فَسْخًا فَيُجْعَلُ بَيْعًا إلَّا أَنْ لَا يُمْكِنَ فَتَبْطُلُ. (الهداية في شرح بداية المبتدي، ٣/٥٥، دار احياء التراث العربي – بيروت – لبنان؛ و كذا في الاختيار لتعليل المختار، ١١/٢).

مسئله: اگر ثمن (پول) از بین برود، اقاله درست است: اما اگر مبیعه (چیز فروخته شده) از بین برود اقاله ممکن نیست، بخاطریکه از بین رفتن ثمن (پول) مبیعه را باطل نمی‌سازد؛ زیرا ثمن مقصود اصلی نبوده بلکه جانب مقابل است، پس اقاله هم باطل نمی‌گردد.(۱)

مسئله: اگر یک حصه مبیعه هلاک شود، اقاله حصه باقی مانده درست است: بخاطریکه بیع در حق حصه باقی مانده موجود است، بناً اقاله (فسخ) در حصه باقی ماند واقع می‌گردد.(۲)

مطلب دوم: تعریف، دلائل حرمت، حکمت تحریم، واقسام ربا:

تعریف ربا: ربا در لغت زیادت وسود را گویند، و در اصطلاح شریعت ربا وسود عبارت از گرفتن مال اضافی به گونهٔ که معاملهٔ مال با مال بدون عوض باشد.(۳)

دلائل حرمت ربا: سود خواری حرام وگناه بزرگ است، الله ﷻ سود را حرام قرار داده که آیات ذیل قرآن کریم دلائل واضح وآشکار است.

اول: حرمت ربا از قرآنکریم:

الله ﷻ می‌فرماید:

۱-﴿ٱلَّذِينَ يَأۡكُلُونَ ٱلرِّبَوٰاْ لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ ٱلَّذِي يَتَخَبَّطُهُ ٱلشَّيۡطَٰنُ مِنَ ٱلۡمَسِّۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ قَالُوٓاْ إِنَّمَا ٱلۡبَيۡعُ مِثۡلُ ٱلرِّبَوٰاْۗ وَأَحَلَّ ٱللَّهُ ٱلۡبَيۡعَ وَحَرَّمَ ٱلرِّبَوٰاْۚ فَمَن جَآءَهُۥ مَوۡعِظَةٞ مِّن رَّبِّهِۦ فَٱنتَهَىٰ فَلَهُۥ مَا سَلَفَ وَأَمۡرُهُۥٓ إِلَى ٱللَّهِۖ وَمَنۡ عَادَ فَأُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ٢٧٥﴾.

ترجمه: الله ﷻ می‌فرماید: آنانکه مال سود را می خورند بر نخیزند (ازقبرهای شان) مگر مانند کسی که شیطان او را دیوانه ساخت، به سبب آسیب رسانیدن، این (عذاب) بعلت آنست که سود خواران گفتند: همانا بیع (خرید وفروش) مانند سود است، حال آنکه الله ﷻ حلال کرده بیع (به غیر سود) را و حرام نموده سود را. پس آنکه وی را پندی از سوی پروردگارش آمد و باز از سود خوری اجتناب کرد، پس آنچه در گذشته به دست آورده است از خود او می‌باشد و معالمهٔ او با الله ﷻ است، و آنکه به سود خوری بازگشت، پس ایشان دوزخیان اند که در آن همیشه وجاویدانه می‌باشند.

---

(۱) (وَهَلَاكُ الثَّمَنِ لَا يَمْنَعُ) لِقِيَامِ الْبَيْعِ بِدُونِهِ، وَإِنْ تَقَايَضَا فَهَلَاكُ أَحَدِهِمَا لَا يَمْنَعُ الْإِقَالَةَ، لِأَنَّ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مَبِيعٌ، فَيَكُونُ الْبَيْعُ قَائِمًا، وَيَرُدُّ قِيمَةَ الْهَالِكِ أَوْ مِثْلِهِ؛ لِأَنَّهُ إِذَا انْفَسَخَ فِي الْبَاقِي يَنْفَسِخُ فِي الْهَالِكِ ضَرُورَةً، وَقَدْ عَجَزَ عَنْ رَدِّهِ فَيَرُدُّ عِوَضَهُ، وَلَوْ هَلَكَ الْعِوَضَانِ لا تَصِحُّ الْإِقَالَةُ وَتَصِحُّ لَوْ هَلَكَ الْبَدَلَانِ فِي الصَّرْفِ، وَالْفَرْقُ أَنَّ الْعَقْدَ يَتَعَلَّقُ بِالْعَيْنِ فِي الْعُرُوضِ دُونَ الْأَثْمَانِ فَكَذَا فِي الْإِقَالَةِ. (الاختيار لتعليل المختار – لعبد الله بن محمود بن مودود الموصلي الحنفي، ۲ / ۱۲، كتاب البيوع، فصل في الإقالة وأحكامه، دار الكتب العلمية – بيروت).

(وَلَمْ يَمْنَعْهَا) أي الإقالة (هَلَاكُ الثَّمَنِ بَلْ) يمنعها (هَلَاكُ المَبِيعِ) لأنّ الإقالة رفع البيع، ورفعه يستدعي قيامه، وقيامه بالمبيع دون الثّمن. ولهذا لو هلك المبيع قبل القبض يبطل البيع، ولو هلك الثمن قبله لا يبطل. (وَهَلَاكُ بَعْضِهُ) أي المبيع (يَمْنَعُ) من الإقالة (بقدره) اعتبارًا للجزء بالكلّ، فتجوز الإقالة في الباقي، ويمتنع في الهالك. (فتح باب العناية بشرح «النُّقاية»، لنور الدين أبو الحسن علي بن سلطان محمد الهروي القاري ۲ / ۳۵۳، كِتَابُ البَيْعِ، فَصْلٌ الإِقَالَةُ، دار الأرقم بن أبي الأرقم – بيروت).

(۲) (قَوْلُهُ وَهَلَاكُ بَعْضِهِ بِقَدْرِهِ) أَيْ هَلَاكُ بَعْضِ الْمَبِيعِ يَمْنَعُهَا بِقَدْرِ الْهَالِكِ لِأَنَّ الْجُزْءَ مُعْتَبَرٌ بِالْكُلِّ، وَفِي بَيْعِ الْمُقَايَضَةِ إذَا هَلَكَ أَحَدُهُمَا صَحَّتْ فِي الْبَاقِي مِنْهُمَا، وَعَلَى الْمُشْتَرِي قِيمَةُ الْهَالِكِ إنْ كَانَ قِيَمِيًّا، وَمِثْلُهُ إذَا كَانَ مِثْلِيًّا فَيُسَلِّمُهُ إلَى صَاحِبِهِ. (البحر الرائق شرح كنز الدقائق ومنحة الخالق وتكملة الطوري، ٦ / ١١٥،] كتاب البيع، بَابُ الْإِقَالَةِ، دار الكتاب الإسلامي).

(۳) فَأَمَّا الرِّبَا فِي اللُّغَةِ: هُوَ الزِّيَادَةُ. يُقَالُ :أَرْبَى فُلَانٌ عَلَى فُلَانٍ، أَيْ زَادَ عَلَيْهِ. وَيُسَمَّى الْمَكَانُ الْمُرْتَفِعُ رَبْوَةً لِزِيَادَةٍ فِيهِ عَلَى سَائِرِ الْأَمْكِنَةِ. وَفِي الشَّرِيعَةِ: الرِّبَا: هُوَ الْفَضْلُ الْخَالِي عَنْ الْعِوَضِ الْمَشْرُوطِ فِي الْبَيْعِ؛ لِمَا بَيَّنَّا: أَنَّ الْبَيْعَ الْحَلَالَ مُقَابَلَةُ مَالٍ مُتَقَوَّمٍ بِمَالٍ مُتَقَوَّمٍ فَالْفَضْلُ الْخَالِي عَنْ الْعِوَضِ إذَا دَخَلَ فِي الْبَيْعِ كَانَ ضِدَّ مَا يَقْتَضِيهِ الْبَيْعُ فَكَانَ حَرَامًا شَرْعًا، وَاشْتِرَاطُهُ فِي الْبَيْعِ مُفْسِدٌ لِلْبَيْعِ، كَاشْتِرَاطِ الْخَمْرِ وَغَيْرِهَا. (المبسوط للسَّرَخْسِيّ، ۱۲ / ۱۰۹، كتاب البيوع ←أنواع الربا، دار المعرفة – بيروت، لبنان).

٢- يَمْحَقُ ٱللَّهُ ٱلرِّبَوٰا۟ وَيُرْبِى ٱلصَّدَقَٰتِ ۗ وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ ﴿٢٧٦﴾.

ترجمه: الله ﷻ نابود می سازد مال سود را و صدقات را (مال حلال که از آن صدقه داده می‌شود) افزایش ونمو می‌دهد، و الله ﷻ هر ناسپاسِ گنهگار را دوست ندارد.

٣- إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَأَقَامُوا۟ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُا۟ ٱلزَّكَوٰةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٢٧٧﴾

ترجمه: یقینًا آنان که ایمان آوردند، و اعمال نیک انجام دادند، و نماز را برپا کردند، و زکات را دادند، ثواب آن‌ها نزد پروردگارشان است، و هیچ ترسی بر آن‌ها (در قیامت) نیست و نه غمگین می‌شوند.

٤- يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ ٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ وَذَرُوا۟ مَا بَقِىَ مِنَ ٱلرِّبَوٰٓا۟ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ﴿٢٧٨﴾

ترجمه: ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید، از عذاب الله ﷻ بترسید و باقی ماندهٔ (معاملات) سود را ترک کنید اگر مؤمن هستید.

٥- فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا۟ فَأْذَنُوا۟ بِحَرْبٍ مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ ۖ وَإِن تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَٰلِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ ﴿٢٧٩﴾.

ترجمه: پس اگر چنین نکردید (معاملهٔ سود را ترک نکردید) آگاه شوید به جنگی از طرف الله و رسول او، و اگر (از سود خواری) توبه کردید پس (اصل) سرمایهٔ اموال تان از خود تان است، نه شما به کسی ظلم کنید و نه بر شما ظلم می‌شود.

٦- وَإِن كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ ۚ وَأَن تَصَدَّقُوا۟ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٢٨٠﴾.[1]

ترجمه: و اگر قرضدار شما تنگ‌دست بود پس تا فرا رسیدن آسانی، مهلت داده می‌شود، واگر ببخشید (قرضدارتان را معاف کنید) برای شما بهتر است اگر می‌دانید.

دوم: حرام بودن ربا از سنن و احادیث:

١- رسول الله ﷺ فرمودند: «**دِرْهَمٌ رِبًا يَأْكُلُهُ الرَّجُلُ وَهُوَ يَعْلَمُ، أَشَدُّ مِنْ سِتَّةٍ وَثَلَاثِينَ زَنْيَةً**».[2]

---

(١) سورة البقرة، آيه: ٢٧٥ – ٢٨٠.

وَالدَّلِيلُ عَلَى حُرْمَةِ الرِّبَا: الْكِتَابُ وَالسُّنَّةُ. أَمَّا الْكِتَابُ فَقَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَحَرَّمَ الرِّبَا.﴾ [البقرة: ٢٧٥] وَقَدْ ذَكَرَ اللَّهُ تَعَالَى لِآكِلِ الرِّبَا خَمْسًا مِنْ الْعُقُوبَاتِ (أَحَدُهَا:) التَّخَبُّطُ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿لَا يَقُومُونَ إلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنْ الْمَسِّ.﴾ [البقرة: ٢٧٥] قِيلَ: مَعْنَاهُ يَنْتَفِخُ بَطْنُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ بِحَيْثُ لَا تَحْمِلُهُ قَدَمَاهُ، وَكُلَّمَا رَامَ الْقِيَامَ يَسْقُطُ فَيَكُونُ بِمَنْزِلَةِ الَّذِي أَصَابَهُ مَسٌّ مِنْ الشَّيْطَانِ؛ فَيَصِيرُ كَالْمَصْرُوعِ الَّذِي لَا يَقْدِرُ عَلَى أَنْ يَقُومَ. وَقَدْ وَرَدَ بِنَحْوِهِ أَثَرٌ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ أَنَّهُ ﷺ قَالَ: «يُمْلَأُ بَطْنُهُ نَارًا بِقَدْرِ مَا أَكَلَ مِنْ الرِّبَا.» وَالْمُرَادُ: أَنْ يَفْتَضِحَ عَلَى رُءُوسِ الْأَشْهَادِ. كَمَا أَشَارَ إلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي حَدِيثٍ آخَرَ: «أَنَّ لِوَاءً يَنْتَصِبُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لِأَكَلَةِ الرِّبَا فَيَجْتَمِعُونَ تَحْتَهُ ثُمَّ يُسَاقُونَ إلَى النَّارِ».

(وَالثَّانِي): الْمَحْقُ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا﴾ [البقرة: ٢٧٦]. وَالْمُرَادُ: الْهَلَاكُ وَالِاسْتِيصَالُ، وَقِيلَ: ذَهَابُ الْبَرَكَةِ وَالِاسْتِمْتَاعِ؛ حَتَّى لَا يَنْتَفِعَ هُوَ بِهِ وَلَا وَلَدُهُ بَعْدَهُ.

(وَالثَّالِثُ): الْحَرْبُ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ.﴾ [البقرة: ٢٧٩] وَالْمَعْنَى مِنْ الْقِرَاءَةِ بِالْمَدِّ: أَعْلِمُوا النَّاسَ أَكَلَةَ الرِّبَا أَنَّكُمْ حَرْبُ اللَّهِ وَرَسُولِهِ بِمَنْزِلَةِ قُطَّاعِ الطَّرِيقِ. وَالْقِرَاءَةُ بِالْقَصْرِ اعْلَمُوا أَنَّ أَكَلَةَ الرِّبَا حَرْبُ اللَّهِ وَرَسُولِهِ.

(وَالرَّابِعُ): الْكُفْرُ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنْ الرِّبَا إنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.﴾ [البقرة: ٢٧٨] وَقَالَ تَعَالَى: ﴿وَاَللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ.﴾ [البقرة: ٢٧٦] أَيْ: كَفَّارٍ بِاسْتِحْلَالِ الرِّبَا أَثِيمٍ فَاجِرٍ بِأَكْلِ الرِّبَا.

(وَالْخَامِسُ): الْخُلُودُ فِي النَّارِ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ [البقرة: ٢٧٥]. وَالسُّنَّةُ جَاءَتْ بِتَأْبِيدِ مَا قُلْنَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «أَكْلُ دِرْهَمٍ وَاحِدٍ مِنْ الرِّبَا أَشَدُّ مِنْ ثَلَاثٍ وَثَلَاثِينَ زَنْيَةً يَزْنِيهَا الرَّجُلُ. مَنْ نَبَتَ لَحْمُهُ مِنْ حَرَامٍ فَالنَّارُ أَوْلَى بِهِ». (المبسوط للسَّرَخْسِيّ، ١٢ / ١٠٩– ١١٠، كتاب البيوع ←أنواع الربا، دار المعرفة – بيروت، لبنان).

(٢) مسند الإمام أحمد بن حنبل، ٣٦ / ٢٨٨، رقم الحديث: ٢١٩٥٧،وقال المنذري والهيثمي : رجاله رجال الصحيح. مؤسسة الرسالة.

ترجمه: یک درهم ربا که مردی آن را آگاهانه بخورد (یعنی با علم به حرمتش)، سخت‌تر وشدیدتر است از سی وشش بار زنا کردن.

۲- همچنان رسول الله ﷺ فرمودند: «**الربا ثلاثة وسبعون بابا أيسرها مثل أن ينكح الرجل أمه**».[۱]

ترجمه: ربا (سود خوری) هفتاد وسه نوع (یا مرتبه) دارد؛ آسان‌ترین آن، مانند این است که مردی با مادر خود زنا کند.

۳- رسول الله ﷺ فرمودند: «**اجْتَنِبُوا السَّبْعَ الْمُوبِقَاتِ ... وَأَكْلُ الرِّبَا...**».[۲]

ترجمه: از هفت چیز مهلک بترسید. صحابه کرام ﷺ گفتند: یا رسول الله ﷺ آنها کدام اند؟ آنحضرت ﷺ از جمله آن هفت گناه « وَأَكْلُ الرِّبَا » خوردن سود را هم یاد فرمودند.

٤- رسول الله ﷺ فرمودند: **عَنْ جَابِرٍ قَالَ: «لَعَنَ رَسُولُ اللهِ ﷺ آكِلَ الرِّبَا وَمُؤْكِلَهُ، وَكَاتِبَهُ وَشَاهِدَيْهِ، وَقَالَ: هُمْ سَوَاءٌ».**[۳]

ترجمه: از جابر ﷺ روایت است که گفت: رسول الله ﷺ خورنده و دهنده و دو شاهدش و نویسندهء سود را لعنت نمود، و چنین فرمود که: همهٔ اینان در گناه برابراند.

سوم: اجماع امت:

همه فقهاء، محدثین، مفسرین و علماء امت اسلامی بر این متفق اند که سود حرام است، در این باره اختلافی نیست، حتا این هم گفته شده: که سود در هیچ شریعت آسمانی حلال نشده است؛ یعنی سود در تمام شریعت‌های انبیاء علیهم السلام حرام دانسته شده است.[٤]

حکمت حرمت ربا (سود):

از ضعیفی و تنگدستی مردم بی بضاعت بسیار استفادهٔ نادرست در سود می‌شود به جای اینکه بر آنان ترحم ومهربانی صورت گیرد و یا کم از کم احسان وهمدردی شود یا قرض حسنه داده شود چشم بر ملکیت باقی مانده شان دوخته شده که در نتیجه آن هم از دست رفته و یا تمام عمر غلام می‌گرداند.

همچنان اسلام در سدد این است که اسباب جنگ، منازعه، مجادله و مخالفت‌ها را از بین ببرد و مردم به اصول اساسی بدست آوردن روزی مانند تجارت، زراعت، صنعت و غیره روی بیاورند. دو چیز در عرب‌ها در زمان جاهلیت رواج وعام بود که سبب دشمنی وجدال در میان جامعه شده بود که یکی قمار ودیگری سود که این هردو چنان چیزهای نشه آور بودند که هر روز افزونی می‌یافت و مردم را از کسب، کار، تجارت و صنعت که از راه‌های اصلی کمایی روزی حلال اند، منع می‌کردند، به ویژه بیشترین سود گیرنده‌گان مردمان مفلس، نادار و فقیرانی بودند که هنگام پوره

---

(۱) **شعب الإيمان – أبو بكر البيهقي، ۷ / ۳٦۳، رقم الحديث: ٥۱۳۱، رواه الحاكم وصححه. وفي معناه أحاديث كثيرة في بعضها: «الربا سبعون بابا» وفي بعضها «الربا اثنان وسبعون بابا : » (راجع مجمع الزوائد: ج: ٤، ص۱۱۷ ، سبل السلام ۳: ص۳۷).**

(۲) **صحيح البخاري، ۸ / ۱۷٥، رقم الحديث: ٦۸٥۷، كِتَابُ الْحُدُودِ وَمَا يُحْذَرُ مِنَ الْحُدُودِ، بَابُ رَمْيِ الْمُحْصَنَاتِ، دار طوق النجاة – بيروت؛ صحيح مسلم (۹۲/۱) رقم الحديث: (۱٤٥ – ۸۹).**

(۳) **صحيح مسلم، المحقق: محمد فؤاد عبد الباقي، ۳ / ۱۲۱۹، رقم الحجيث: ۱۰٦ – (۱٥۹۸)، كتاب المساقاة، بَاب لَعْنِ آكِلِ الرِّبَا وَمُؤْكِلِهِ. دار إحياء التراث العربي بيروت.**

رواه أبو داود وغيره أن النبي صلّى الله عليه وسلم « لَعَنَ آكِلَ الرِّبَا وَمُؤْكِلَهُ، وَكَاتِبَهُ وَشَاهِدِه» وللبخاري نحوه من حديث أبي جحيفة، وروى الترمذي وابن ماجه عن أنس قال: «لَعَنَ رَسُولُ اللهِ ﷺ في الخمر عشرة .. الحديث». راجع مجمع الزوائد: ج:٤، صـ ۱۱۸.

(٤) **ثم جاء إجماع التابعين على تحريم الربا بنوعيه، فرفع الخلاف.** (الفِقْهُ الإسلاميُّ وأدلَّتُهُ – للزُّحَيْلِيّ، ٥/۳۷۰۳، دار الفكر – سوريَّة – دمشق).

– وأجمعت الأمة على أن الربا محرم، قال الماوردي: «حتى قيل: إنه لم يحل في شريعة قط» لقوله تعالى: ﴿وأخذهم الربا وقد نهوا عنه﴾ [النساء:۱٦۱/ ٤] **يعني في الكتب السابقة.** (الفِقْهُ الإسلاميُّ وأدلَّتُهُ – للزُّحَيْلِيّ، ٥ / ۳۷٤٤، دار الفكر – سوريَّة – دمشق).

شدن مدت زمان سود توان ادا کردن پول و اجناس گرفته شده به سود را نداشتند که منجر به بسیاری از منازعات وجدال می‌شد، ناگزیر دین مبین اسلام ربا یا سود را محدود می‌ساخت یا به گونهٔ کامل مسدود می‌کرد؛ به همین سبب که عامل بیشترین منازعات وجدال و مانع راه‌های اصلی کمایی روزی بود، بجای محدودیت به طور قطع مسدود ساحخته حکم به حرمت کرد.[۱]

اقسام ربا (سود):

سود بر دو قسم است: سود ربا النسیة (سود قرض)، سود ربا الفضل (گرفتن زیادت بلا عوض).

هردو قسم گناه سخت و هلاک کننده است که اندیشه بزرگ در قبال دارد.[۲]

---

(۱) وَكَذَلِكَ الرِّبَا، وَهُوَ الْقَرْض على أَن يُؤَدِّي إِلَيْهِ أَكثر أَو أفضل مِمَّا أَخذ سحت بَاطِل فَإِن عَامَّة المقترضين بِهَذَا النَّوْع هم المفاليس المضطرون، وَكَثِيرًا مَا لَا يَجدونَ الْوَفَاء عِنْد الْأَجَل، فَيصير أضعافا مضاعفة لَا يُمكن التَّخَلُّص مِنْهُ أبدا، وَهُوَ مَظَنَّة لمناقشات عَظِيمَة وخصومات مستطيرة، وَإِذا جرى الرَّسْم باستنماء المَال بِهَذَا الْوَجْه أفْضى إِلَى ترك الزراعات والصناعات الَّتِي هِيَ أصُول المكاسب، وَلَا شَيْء فِي الْعُقُود أَشد تدقيقا واعتناء بِالْقَلِيلِ وخصومة من الرِّبَا، وَهَذَانِ الكسبان بِمَنْزِلَة السكر مناقضان لأصل مَا شرع الله لِعِبَادِهِ من المكاسب، وَفِيهِمَا قبح ومناقشة، وَالْأَمر فِي مثل ذَلِك إِلَى الشَّارِع، إِمَّا أَن يضْرب لَهُ حدا يرخص فِيمَا دونه ويغلظ النَّهْي عَمَّا فَوْقه أَو يصد عَنهُ رَأْسا. وَكَانَ الميسر والربا شائعين فِي الْعَرَب، وَكَانَ قد حدث بسببهما مناقشاتعَظِيمَة لَا انْتِهَاء لَهَا ومحاربات، وَكَانَ قليلهما يدعوا إِلَى كثيرهما، فَلم يكن أصوب وَلَا أَحَق من أَن يُرَاعى حكم الْقبْح وَالْفساد موفرا، فينهى عَنْهُمَا بِالْكُلِّيَّةِ. (حجة الله البالغة، ١٦٤/٢، الْبُيُوع الْمنْهِي عَنْهَا، دار الجيل، بيروت – لبنان).

أَوْرَدَ الْمُفَسِّرُونَ لِتَحْرِيمِ الرِّبَا حِكَمًا تَشْرِيعِيَّةً:

مِنْهَا: أَنَّ الرِّبَا يَقْتَضِي أَخْذَ مَال الإِنْسَانِ مِنْ غَيْرِ عِوَضٍ؛ لأَنَّ مَنْ يَبِيعُ الدِّرْهَمَ بِالدِّرْهَمَيْنِ نَقْدًا أَوْ نَسِيئَةً تَحْصُل لَهُ زِيَادَةُ دِرْهَمٍ مِنْ غَيْرِ عِوَضٍ، وَمَال الْمُسْلِمِ مُتَعَلِّقٌ حَاجَتِهِ، وَلَهُ حُرْمَةٌ عَظِيمَةٌ، قَال ﷺ: حُرْمَةُ مَال الْمُسْلِمِ كَحُرْمَةِ دَمِهِ وَإِبْقَاءُ الْمَال فِي يَدِهِ مُدَّةً مَدِيدَةً وَتَمْكِينُهُ مِنْ أَنْ يَتَّجِرَ فِيهِ وَيَنْتَفِعَ بِهِ أَمْرٌ مَوْهُومٌ، فَقَدْ يَحْصُل وَقَدْ لاَ يَحْصُل، وَأَخْذُ الدِّرْهَمِ الزَّائِدِ مُتَيَقَّنٌ، وَتَفْوِيتُ الْمُتَيَقَّنِ لأَجْل الْمَوْهُومِ لاَ يَخْلُو مِنْ ضَرَرٍ.

وَمِنْهَا: أَنَّ الرِّبَا يَمْنَعُ النَّاسَ مِنَ الاِشْتِغَال بِالْمَكَاسِبِ؛ لأَنَّ صَاحِبَ الدِّرْهَمِ إِذَا تَمَكَّنَ بِوَاسِطَةِ عَقْدِ الرِّبَا مِنْ تَحْصِيل الدِّرْهَمِ الزَّائِدِ نَقْدًا كَانَ أَوْ نَسِيئَةً خَفَّ عَلَيْهِ اكْتِسَابُ وَجْهِ الْمَعِيشَةِ، فَلاَ يَكَادُ يَتَحَمَّل مَشَقَّةَ الْكَسْبِ وَالتِّجَارَةِ وَالصِّنَاعَاتِ الشَّاقَّةِ، وَذَلِكَ يُفْضِي إِلَى انْقِطَاعِ مَنَافِعِ الْخَلْقِ الَّتِي لاَ تَنْتَظِمُ إِلاَّ بِالتِّجَارَاتِ وَالْحِرَفِ وَالصِّنَاعَاتِ وَالْعِمَارَاتِ.

وَمِنْهَا: أَنَّ الرِّبَا يُفْضِي إِلَى انْقِطَاعِ الْمَعْرُوفِ بَيْنَ النَّاسِ مِنَ الْقَرْضِ؛ لأَنَّ الرِّبَا إِذَا حُرِّمَ طَابَتِ النُّفُوسُ بِقَرْضِ الدِّرْهَمِ وَاسْتِرْجَاعِ مِثْلِهِ، وَلَوْ حَل الرِّبَا لَكَانَتْ حَاجَةُ الْمُحْتَاجِ تَحْمِلُهُ عَلَى أَخْذِ الدِّرْهَمِ بِدِرْهَمَيْنِ، فَيُفْضِي إِلَى انْقِطَاعِ الْمُوَاسَاةِ وَالْمَعْرُوفِ وَالإِحْسَانِ.

وَمِنْ ذَلِكَ مَا قَال ابْنُ الْقَيِّمِ. . . فَرِبَا النَّسِيئَةِ، وَهُوَ الَّذِي كَانُوا يَفْعَلُونَهُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ، مِثْل أَنْ يُؤَخِّرَ دَيْنَهُ وَيَزِيدَهُ فِي الْمَال، وَكُلَّمَا أَخَّرَهُ زَادَ فِي الْمَال، حَتَّى تَصِيرَ الْمِائَةُ عِنْدَهُ آلاَفًا مُؤَلَّفَةً، وَفِي الْغَالِبِ لاَ يَفْعَل ذَلِكَ إِلاَّ مُعْدِمٌ مُحْتَاجٌ، فَإِذَا رَأَى أَنَّ الْمُسْتَحِقَّ يُؤَخِّرُ مُطَالَبَتَهُ وَيَصْبِرُ عَلَيْهِ بِزِيَادَةٍ يَبْذُلُهَا لَهُ تَكَلَّفَ بَذْلَهَا لِيَفْتَدِيَ مِنْ أَسْرِ الْمُطَالَبَةِ وَالْحَبْسِ، وَيُدَافِعُ مِنْ وَقْتٍ إِلَى وَقْتٍ، فَيَشْتَدُّ ضَرَرُهُ، وَتَعْظُمُ مُصِيبَتُهُ، وَيَعْلُوهُ الدَّيْنُ حَتَّى يَسْتَغْرِقَ جَمِيعَ مَوْجُودِهِ، فَيَرْبُو الْمَال عَلَى الْمُحْتَاجِ مِنْ غَيْرِ نَفْعٍ يَحْصُل لَهُ، وَيَزِيدُ مَال الْمُرَابِي مِنْ غَيْرِ نَفْعٍ يَحْصُل مِنْهُ لأَخِيهِ، فَيَأْكُل مَال أَخِيهِ بِالْبَاطِل، وَيَحْصُل أَخُوهُ عَلَى غَايَةِ الضَّرَرِ، فَمِنْ رَحْمَةِ أَرْحَمِ الرَّاحِمِينَ وَحِكْمَتِهِ وَإِحْسَانِهِ إِلَى خَلْقِهِ أَنْ حَرَّمَ الرِّبَا. (الموسوعة الفقهية الكويتية، ٥٤/٢٢ –٥٥، حرف الراء ←ربا ←حكمة تحريم الربا).

(۲) والربا المحرم في الإسلام نوعان: أولهما :ربا النسيئة الذي لم تكن العرب في الجاهلية تعرف سواه، وهو المأخوذ لأجل تأخير قضاء دين مستحق إلى أجل جديد، سواء أكان الدين ثمن مبيع أم قرضًا. (الفِقْهُ الإسلاميُّ وأدلَّتُهُ – للزُّحَيْليّ، ٥ / ٣٦٩٩، دار الفكر – سوريَّة – دمشق).

– و قال صاحب النهاية فى هامشه: النسيئة: يقال باعه بنسيئة أي بتأخير والدين المؤخر وربا النسيئة خلاف ربا الفضل وهو البيع إلى أجل معلوم من غير تقابض ولو كان بغير زيادة. أُنْظَر: المعجم الوسيط (٢/ ٩١٦)؛ اللباب في شرح الكتاب (٣/ ٣٦٥).

– ربا النسيئة: هو الزيدة المشروطة التي يأْخذها الدائن من المدين نظير التأجيل. انظر: تبيين الحقائق (٨٥/٤)؛ القاموس الفقهي (ص :١٤٤)؛ معجم لغة الفقهاء (ص: ٢١٨)؛ النهاية فى شرح الهداية، ج ،١٧ص .١٤ج ،٢١ص ٣٨.

۱- سود ربا النسیة (قرض یا وام):

سود قرض، سودی است که کسی پول به دیگری به قرض بدهد و از آن پول بیشتری بگیرد، یا با گذشت مدت زمان از وی منفعت دریافت کند؛ مثلا شخصی به دیگری هزار افغانی نقد می‌دهد پس از یک سال یک ونیم هزار از وی می‌گیرد. این گونه سود خطرناک‌ترین نوع سود است؛ زیرا ضررش زیاد است.

الله سبحانه و تعالی می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَأۡكُلُواْ ٱلرِّبَوٰٓاْ أَضۡعَٰفٗا مُّضَٰعَفَةٗۖ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ١٣٠﴾.(۱)

ترجمه: ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! سود (ربا) را چندین برابر مخورید، و از بترسید، تا کامیاب ورستگار گردید.

سود بانک در عصر کنونی همین‌گونه سود است که بانک همانند قرضدار می‌باشد که به دارندگان حساب پس انداز به اساس مدت زمان یا مهلت نفع (تکتانه) می‌دهد یا خود بانک قرضه‌های سودی به دیگران می‌دهد و از آنان به فیصدی معین نفع می‌گیرد، این همانند سود زمان جاهلیت است که از همان وقت در جهان کفری به میراث مانده و بدبختانه در سددد گسترش در میان امت اسلامی است. مسلمانان باید به این طوفان بزرگ پلید اقتصادی سخت متوجه باشند؛ زیرا این بازار آلوده سرمایه انسان را از بین می‌برد و در آخرت نیز با عذاب سخت روبرو می‌شود.(۲)

۲- سود ربا الفضل (اضافه ستانی بدون عوض):

سودی است که در داد وستد یا بیع که پول نقد به نقد یا جنس یکی باشد مانند افغانی به افغانی یا مال وزنی و پیمانه‌ی که از جنس یکی باشد با زیادت تبادله یا فروخته شود.(۳)

– وقال علماؤنا: ربا الفضل هو نوع بيع فيه فضل مستحق لأحد المتعاقدين خال عما يقابله من عوض شرط في هذا العقد. (البناية شرح الهداية، ٨ / ٢٦٠، [كتاب البيوع] ←[باب الربا] دار الكتب العلمية – بيروت، لبنان).

(۱) سورة آل عمران، آيه: ۱۳۰.

(۲) ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَأۡكُلُواْ ٱلرِّبَوٰٓاْ أَضۡعَٰفٗا مُّضَٰعَفَةٗۖ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ١٣٠﴾. {آل عمران: ۱۳۰}.

– القسم الأول: ربا النسيئة: وهو الزيادة التي يأخذها البائع من المشتري مقابل التأجيل. كأن يعطيه مائة ألف جنيه نقدًا، على أن يردها عليه مائة وعشرة آلاف بعد سنة. ومنه قلب الدين على المعسر: بأن يكون له مال مؤجل على رجل ببيع أو قرض، فإذا حل الأجل قال له: أتقضي أم تربي؟

فإن وفّاه ماله، وإلا زاد هذا في الأجل، وزاد ذاك في المال، فيتضاعف المال على المدين، ويتراكم حتى يرهقه. وهذا هو أصل الربا في الجاهلية، فحرمه الله ﷻ وأوجب إنظار المعسر، ورغّب في الإحسان إليه، وهو أخطر أنواع الربا؛ لعظيم ضرره، وشدة عقوبته. (موسوعة الفقه الإسلامي – محمد بن إبراهيم التويجري، ٣/٤٧٥-٤٧٦، الباب الحادي عشر كتاب المعاملات،

الربا، الناشر: بيت الأفكار الدولية).

(۳) قَالَ الرِّبَا مُحَرَّمٌ فِي كُلِّ مَكِيلٍ أَوْ مَوْزُونٍ إذَا بِيعَ بِجِنْسِهِ مُتَفَاضِلًا فَالْعِلَّةُ عِنْدَنَا الْكَيْلُ مَعَ الْجِنْسِ وَالْوَزْنُ مَعَ الْجِنْسِ. قَالَ رضي الله عنه : وَيُقَالُ الْقَدْرُ مَعَ الْجِنْسِ وَهُوَ أَشْمَلُ.

وَالْأَصْلُ فِيهِ الْحَدِيثُ الْمَشْهُورُ وَهُوَ قَوْلُهُ عليه الصلاة والسلام «الْحِنْطَةُ بِالْحِنْطَةِ مِثْلًا بِمِثْلٍ يَدًا بِيَدٍ، وَالْفَضْلُ رِبًا» وَعَدَّ الْأَشْيَاءَ السِّتَّةَ: الْحِنْطَةَ وَالشَّعِيرَ وَالتَّمْرَ وَالْمِلْحَ وَالذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ عَلَى هَذَا الْمِثَالِ. وَيُرْوَى بِرِوَايَتَيْنِ بِالرَّفْعِ مِثْلٌ وَبِالنَّصْبِ مِثْلًا. وَمَعْنَى الْأَوَّلِ بَيْعُ التَّمْرِ، وَمَعْنَى الثَّانِي بِيعُوا التَّمْرَ، وَالْحُكْمُ مَعْلُومٌ بِإِجْمَاعِ الْقَائِسِينَ لَكِنَّ الْعِلَّةَ عِنْدَنَا مَا ذَكَرْنَاهُ.

وَعِنْدَ الشَّافِعِيِّ رحمه الله :الطَّعْمُ فِي الْمَطْعُومَاتِ وَالثَّمَنِيَّةُ فِي الْأَثْمَانِ، وَالْجِنْسِيَّةُ شَرْطٌ، وَالْمُسَاوَاةُ مُخَلِّصٌ. وَالْأَصْلُ هُوَ الْحُرْمَةُ عِنْدَهُ لِأَنَّهُ نَصَّ عَلَى شَرْطَيْنِ التَّقَابُضِ وَالْمُمَاثَلَةِ وَكُلُّ ذَلِكَ يُشْعِرُ بِالْعِزَّةِ وَالْخَطَرِ كَاشْتِرَاطِ الشَّهَادَةِ فِي النِّكَاحِ، فَيُعَلَّلُ بِعِلَّةٍ تُنَاسِبُ إظْهَارَ الْخَطَرِ وَالْعِزَّةِ وَهُوَ الطَّعْمُ لِبَقَاءِ الْإِنْسَانِ بِهِ وَالثَّمَنِيَّةُ لِبَقَاءِ الْأَمْوَالِ الَّتِي هِيَ مَنَاطُ الْمَصَالِحِ بِهَا، وَلَا أَثَرَ لِلْجِنْسِيَّةِ فِي ذَلِكَ فَجَعَلْنَاهُ شَرْطًا وَالْحُكْمُ قَدْ يَدُورُ مَعَ الشَّرْطِ.---

دلائل حرمت این گونه سود حدیث ذیل است:

عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ : «الذَّهَبُ بِالذَّهَبِ، وَالْفِضَّةُ بِالْفِضَّةِ، وَالْبُرُّ بِالْبُرِّ، وَالشَّعِيرُ بِالشَّعِيرِ، وَالتَّمْرُ بِالتَّمْرِ، وَالْمِلْحُ بِالْمِلْحِ، مِثْلًا بِمِثْلٍ، سَوَاءً بِسَوَاءٍ، يَدًا بِيَدٍ، فَإِذَا اخْتَلَفَتْ هَذِهِ الْأَصْنَافُ، فَبِيعُوا كَيْفَ شِئْتُمْ، إِذَا كَانَ يَدًا بِيَدٍ». (۱)

عباده بن صامت ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «طلا را در برابر طلا، نقره را در برابر نقره، گندم را در برابر گندم، جو را در برابر جو، خرما را در برابر خرما و نمک را در برابر نمک، مثل هم بطور مساوی و دست بدست بفروشید. اما اگر نوع آنها با هم تفاوت داشت (مثلاً طلا را در برابر نقره خواستید بفروشید) هر گونه که فروختید، اشکالی ندارد؛ به شرط اینکه دست بدست باشد».

به نزد امام ابوحنیفه رحمه الله علاوه از این شش نوع جنس که در حدیث مذکور است اجناس دیگری که وزنی وپیمانه‌ی و از یک جنس باشند زیادت حرام است. اگر وزنی وپیمانه‌ی و در جنس نیز با هم برابر نباشند پس زیادت ومهلت در صورت که جانبین راضی باشند هردو جائزاند.

صورت سود در پول نقد این است که کسی نوت صد افغانی را به کسی بدهد و از وی در مقابل آن یکصد و ده افغانی بگیرد این زیادت ده افغانی سود است؛ زیرا جنس نوت یک قسم است.

عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ قَالَ: «لَا تَبِيعُوا الذَّهَبَ بِالذَّهَبِ إِلَّا مِثْلًا بِمِثْلٍ، وَلَا تُشِفُّوا بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ، وَلَا تَبِيعُوا الْوَرِقَ بِالْوَرِقِ إِلَّا مِثْلًا بِمِثْلٍ، وَلَا تُشِفُّوا بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ، وَلَا تَبِيعُوا مِنْهَا غَائِبًا بِنَاجِزٍ». (۲)

--- وَلَنَا أَنَّهُ أَوْجَبَ الْمُمَاثَلَةَ شَرْطًا فِي الْبَيْعِ وَهُوَ الْمَقْصُودُ بِسَوْقِهِ تَحْقِيقًا لِمَعْنَى الْبَيْعِ، إذْ هُوَ يُنْبِئُ عَنْ التَّقَابُلِ وَذَلِكَ بِالتَّمَاثُلِ،أَوْ صِيَانَةً لِأَمْوَالِ النَّاسِ عَنْ التَّوَى، أَوْ تَتْمِيمًا لِلْفَائِدَةِ بِاتِّصَالِ التَّسْلِيمِ بِهِ، ثُمَّ يَلْزَمُ عِنْدَ فَوْتِهِ حُرْمَةُ الرِّبَا وَالْمُمَاثَلَةُ بَيْنَ الشَّيْئَيْنِ بِاعْتِبَارِ الصُّورَةِ وَالْمَعْنَى، وَالْمِعْيَارُ يَسْوَى الذَّاتَ، وَالْجِنْسِيَّةُ تَسْوَى الْمَعْنَى فَيَظْهَرُ الْفَضْلُ عَلَى ذَلِكَ فَيَتَحَقَّقُ الرِّبَا، لِأَنَّ الرِّبَا هُوَ الْفَضْلُ الْمُسْتَحَقُّ لِأَحَدِ الْمُتَعَاقِدَيْنِ فِي الْمُعَاوَضَةِ الْخَالِي عَنْ عِوَضٍ شَرْطٍ فِيهِ، وَلَا يُعْتَبَرُ الْوَصْفُ لِأَنَّهُ لَا يُعَدُّ تَفَاوُتًا عُرْفًا، أَوْ لِأَنَّ فِي اعْتِبَارِهِ سَدَّ بَابِ الْبِيَاعَاتِ، أَوْ لِقَوْلِهِ عليه الصلاة والسلام »جَيِّدُهَا وَرَدِيئُهَا سَوَاءٌ» وَالطَّعْمُ وَالثَّمَنِيَّةُ مِنْ أَعْظَمِ وُجُوهِ الْمَنَافِعِ، وَالسَّبِيلُ فِي مِثْلِهَا الْإِطْلَاقُ بِأَبْلَغِ الْوُجُوهِ لِشِدَّةِ الِاحْتِيَاجِ إلَيْهَا دُونَ التَّضْيِيقِ فِيهِ فَلَا مُعْتَبَرَ بِمَا ذَكَرَهُ.

إذَا ثَبَتَ هَذَا نَقُولُ إذَا: بَيْعُ الْمَكِيلِ أَوْ الْمَوْزُونِ بِجِنْسِهِ مِثْلًا بِمِثْلٍ جَازَ الْبَيْعُ فِيهِ لِوُجُوبِ شَرْطِ الْجَوَازِ، وَهُوَ الْمُمَاثَلَةُ فِي الْمِعْيَارِ؛ أَلَا تَرَى إلَى مَا يُرْوَى مَكَانَ قَوْلِهِ، مِثْلًا بِمِثْلٍ كَيْلًا بِكَيْلٍ، وَفِي الذَّهَبِ بِالذَّهَبِ وَزْنًا بِوَزْنٍ (وَإِنْ تَفَاضَلَا لَمْ يَجُزْ) لِتَحَقُّقِ الرِّبَا وَلَا يَجُوزُ (بَيْعُ الْجَيِّدِ بِالرَّدِيءِ مِمَّا فِيهِ الرِّبَا إلَّا مِثْلًا بِمِثْلٍ) لِإِهْدَارِ التَّفَاوُتِ فِي الْوَصْفِ (وَيَجُوزُ بَيْعُ الْحَفْنَةِ بِالْحَفْنَتَيْنِ وَالتُّفَّاحَةِ بِالتُّفَّاحَتَيْنِ) لِأَنَّ الْمُسَاوَاةَ بِالْمِعْيَارِ وَلَمْ يُوجَدْ فَلَمْ يَتَحَقَّقْ الْفَضْلُ،وَلِهَذَا كَانَ مَضْمُونًا بِالْقِيمَةِ عِنْدَ الْإِتْلَافِ.

وَعِنْدَ الشَّافِعِيِّ رحمه الله الْعِلَّةُ هِيَ الطَّعْمُ وَلَا مُخَلِّصَ وَهُوَ الْمُسَاوَاةُ فَيَحْرُمُ، وَمَا دُونَ نِصْفِ الصَّاعِ فَهُوَ فِي حُكْمِ الْحَفْنَةِ لِأَنَّهُ لَا تَقْدِيرَ فِي الشَّرْعِ بِمَا دُونَهُ، وَلَوْ تَبَايَعَا مَكِيلًا أَوْ مَوْزُونًا غَيْرَ مَطْعُومٍ بِجِنْسِهِ مُتَفَاضِلًا كَالْجِصِّ وَالْحَدِيدِ لَا يَجُوزُ عِنْدَنَا لِوُجُودِ الْقَدْرِ وَالْجِنْسِ. وَعِنْدَهُ يَجُوزُ لِعَدَمِ الطَّعْمِ وَالثَّمَنِيَّةِ.

قَالَ (وَإِذَا عُدِمَ الْوَصْفَانِ الْجِنْسُ وَالْمَعْنَى الْمَضْمُومُ إلَيْهِ حَلَّ التَّفَاضُلُ وَالنَّسَاءُ) لِعَدَمِ الْعِلَّةِ الْمُحَرِّمَةِ وَالْأَصْلُ فِيهِ الْإِبَاحَةُ. (الهداية في شرح بداية المبتدي، ٣/٦٠-٦١، بَابُ الرِّبَا، دار احياء التراث العربي - بيروت – لبنان).

– الثاني: ربا البيوع: ويسمى ربا الفضل، وقد حُرِّم سدًا للذرائع؛ لأنه ذريعة إلى ربا النسيئة، لاشتماله على زيادة بدون عوض. وهو بيع النقود بالنقود مع الزيادة، أو الطعام بالطعام مع الزيادة، وقد ثبت تحريمه بالسنة.

عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الخُدْرِيِّ رضي الله عنه أَنّ رَسُولَ اللهِ ﷺ قَالَ: «لاَ تَبِيعُوا الذّهَبَ بِالذّهَبِ وَلاَ الوَرِقَ بِالوَرِقِ، إلاّ وَزْنًا بِوَزْنٍ، مِثْلًا بِمِثْلٍ، سَوَاءً بِسَوَاءٍ». (موسوعة الفقه الإسلامي – محمد بن إبراهيم التويجري، ٣/٤٧٢، الباب الحادي عشر كتاب المعاملات –الربا، الناشر: بيت الأفكار الدولية).

(۱) صحيح مسلم – ت عبد الباقي، ٣ / ١٢١١، رقم الحديث: ٨١ – (١٥٨٧)، كتاب الْمُسَاقَاةِ، بَاب الصَّرْفِ وَبَيْعِ الذَّهَبِ بِالْوَرِقِ نَقْدًا. دار إحياء التراث العربي ببيروت.

(۲) صحيح مسلم – ت عبد الباقي، ٣ / ١٢٠٨، رقم الحديث: (١٥٨٤)، كتاب الْمُسَاقَاةِ، باب الربا. دار إحياء التراث العربي ببيروت.

ترجمه: ابوسعید خدری ﷺ روایت می‌کند که رسول الله ﷺ فرمود: «طلا را در مقابل طلا، جز اینکه برابر باشند و هیچ یک در برابر دیگری، زیاد نباشد، نفروشید. و نقره را در مقابل نقره نفروشید جز اینکه برابر باشند و یکی را بر دیگری ترجیح ندهید. و نسیه آنها را به نقد، نفروشید».

مسئله: افزونی قیمت در مقابل مدت:

بیعی که نقداً به یک نرخ و در قرض به نرخ دیگری صورت گیرد شرعاً جواز دارد به شرطی هردو جانب موافق بوده و در وقت عقد وپیمان نرخ تعیین شده باشد.

یعنی: هرچهار امام، جمهورفقهاء ومحدثین بیع قرض که نسبت به نقد به قیمت زیاد فروخته شود اجازه داده‌اند به این شرط که بائع ومشتری قیمت ثابتی را هنگام بیع در میان خود تعیین کنند و وقت تأجیل معلوم باشد، نیز گیرنده باید جنس تجارتی را در قبضهٔ خود بیارد؛ زیرا قبض جنس شرط صحت بیع است.[۱]

مطلب سوم: تعریف، رکن، حکم، اصطلاحات ، دلائل مشروعیت، حکمت و شرائط بیع سلم:

تعریف سلم:

سلم وسلف که در وزن ومعنی یک قسم است در لغت تسلیم وسپردن را گویند.

تعریف بیع سلم در اصطلاح فقهاء: تبادلهٔ مال آجل (مالی‌که پس از مدت زمان تعیین شده به دست بیاید) به مبلغ عاجل را گویند.[۲]

رکن بیع سلم: معامله سلم هنگامی منعقد می‌شود که ایجاب وقبول صورت گیرد، یعنی از جانبی پیشنهاد شود ودیگری بپذیرد.[۳]

حکم بیع سلم: سلم، معاملهٔ است که بواسطهٔ آن: رَبُّ السَّلَم (مشتری) بر مال (مسلّم فیه)ملکیت پیدا می‌کند؛ ولی این ملکیت مؤجل می‌باشد، یعنی بعدا داده می‌شود. مسلم إلیه (فروشنده) را بر رأس المال ملکیت حاصل شده؛ ولی این رأس المال معلوم، مشخص یا توصیف شده باشد و فوراً به او سپرده می‌شود.[٤]

اصطلاحات مرتبط به بیع سلم:

- رَبُّ السَّلَم: **مشتری** (خریدار) را گویند؛
- المُسلَم إلَیه: **بائع** (فروشنده) را گویند؛
- المُسلَم فِیه: **مبیعه** (یعنی شی فروخته شده) را گویند؛

---

(۱) أما الأئمة الأربعة وجمهور الفقهاء والمحدثون، فقد أجازوا البيع المؤجل بأكثر من سعر النقد، بشرط أن يبت العاقدان بأنه بيع مؤجل بأجل معلوم، وبثمن متفق عيه عند العقد، فأما إذا قال البائع: أبيعك نقدا بكذا ونسيئة بكذا، وافتراقا على ذلك، دون أن يتفقا على تحديد واحد من السعرين، فإن مثل هذا البيع لا يجوز، ولكن إذا عين العاقدان أحد الشقين في مجلس العقد، فالبيع جائز. يقول الإمام الترمذي رحمه الله في جامعه: تحت حديث أبي هريرةﷺ : نهى رسول الله ﷺ عن بيعتين في بيعة، وقد فسر بعض أهل العلم قالوا: بيعتين في بيعة أن يقول: (أبيعك هذا الثوب بنقد بعشرة، وبنسيئة بعشرين، ولا يفارقه على أحد البيعين، فإن فارقه على أحدهما، فلا بأس، إذا كانت العقدة على أحد منهما). (بحوث في قضايا فقهية معاصرة، القاضي محمد تقي العثماني بن الشيخ المفتي محمد شفيع، صـ ١٢، دار النشر: دار القلم – دمشق).

– الجامع الصغير لمحمد بن الحسن الشيباني رحمه الله، صـ ٣٤٧؛ العناية شرح الهداية للبابرتى،٩/٢٦٤؛ حاشية ابن عابدين ،٥/١٤٢؛ الهداية فى شرح البداية للمرغياني ،٣/٥٨؛ شرح فتح القدير لابن الهمام، ٦/١١٢.

(۲) بَابُ السَّلَمِ (هُوَ) لُغَةً كَالسَّلَفِ وَزْنًا وَمَعْنًى وَشَرْعًا (بَيْعُ آجِلٍ) وَهُوَ الْمُسْلَمُ فِيهِ (بِعَاجِلٍ) وَهُوَ رَأْسُ الْمَالِ. (رد المحتار على الدر المختار المعروف بـ (حاشية ابن عابدين)، ٥/٢٠٩، كِتَابُ الْبُيُوعِ، بَابُ السَّلَمِ ، دار الفكر – بيروت).

(۳) أَمَّا رُكْنُ السَّلَمِ فَهُوَ لَفْظُ السَّلَمِ وَالسَّلَفِ وَالْبَيْعِ بِأَنْ يَقُولَ رَبُّ السَّلَمِ :أَسْلَمْتُ إلَيْكَ فِي كَذَا أَوْ أَسْلَفْتُ؛ لِأَنَّ السَّلَمَ وَالسَّلَفَ مُسْتَعْمَلَانِ بِمَعْنًى وَاحِدٍ، يُقَالُ: سَلَّفْتُ وَأَسْلَفْتُ وَأَسْلَمْتُ بِمَعْنًى وَاحِدٍ فَإِذَا قَالَ الْمُسْلَمُ إلَيْهِ: قَبِلْتُ فَقَدْ تَمَّ الرُّكْنُ، وَكَذَا إذَا قَالَ الْمُسْلَمُ إلَيْهِ: بِعْتُ مِنْكَ كَذَا وَذَكَرَ شَرَائِطَ السَّلَمِ، فَقَالَ رَبُّ السَّلَمِ :قَبِلْتُ، وَهَذَا قَوْلُ عُلَمَائِنَا الثَّلَاثَةِ. (بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، ٥/ ٢٠١، كتاب البيوع ←فَصْلٌ فِي شَرَائِطِ جَرَيَانِ الرِّبَا فِي الْبَيْعِ، دار الكتب العلمية).

(٤) وَحُكْمُهُ ثُبُوتُ الْمِلْكِ لِلْمُسْلَمِ إلَيْهِ وَلِرَبِّ السَّلَمِ فِي الثَّمَنِ وَالْمُسْلَمِ فِيهِ) فِيهِ لَفٌّ وَنَشْرٌ مُرَتَّبٌ. (رد المحتار على الدر المختار المعروف بـ (حاشية ابن عابدين)، ٥/٢٠٩، كِتَابُ الْبُيُوعِ، بَابُ السَّلَمِ ، دار الفكر – بيروت).

- رَأسُ المال: **ثمن** (پول) را گویند.[۱]

دلائل مشروعیت بیع سلم: بیع سلم به قرآنکریم، سنن نبوی و اجماع امت ثابت است و همه مذاهب به جواز این بیع متفق اند.[۲]

قرآنکریم: برای ثبوت بیع سلم دلیل این آیهٔ قرآنکریم است:

الله سبحانه و تعالی می‌فرماید: ﴿**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدَيْنٍ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى فَاكْتُبُوهُ**﴾.[۳]

ترجمه: {ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید، هنگامی‌که با یکدیگر قرضی تا سررسید معینی انجام می‌دهید، آن را بنویسید}.

احادیث نبوی:

۱- عبد الله بن عباس ﷺ می‌فرماید: **أَشْهَدُ أَنَّ السَّلَفَ الْمَضْمُونَ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى قَدْ أَحَلَّهُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ، وَأَذِنَ فِيهِ، ثُمَّ قَالَ: ﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدَيْنٍ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى فَاكْتُبُوهُ﴾**.[٤]

ترجمه: " گواهي مي‌دهم که سلف تضمین شده تا سررسید معین را در کتاب خود حلال کرده و به آن اجازه داده است، سپس (برای تأیید آن) فرمود: {ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید، هنگامی‌که با یکدیگر قرضی تا سررسید معینی انجام می‌دهید، آن را بنویسید}".

وجه استدلال به آیه این است که سلم یک نوع قرض (دَین) است، وآیه قرض (دَین) را تایید وجائز قرار داده است؛ پس بنابر این سلم نیز روا وجائز است.

۲- رسول الله ﷺ فرمودند: **عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: «قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ الْمَدِينَةَ وَهُمْ يُسْلِفُونَ فِي الثِّمَارِ السَّنَةَ وَالسَّنَتَيْنِ فَقَالَ: مَنْ أَسْلَفَ فِي تَمْرٍ فَلْيُسْلِفْ فِي كَيْلٍ مَعْلُومٍ، وَوَزْنٍ مَعْلُومٍ، إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ»**.[٥]

ترجمه: ابن عباس ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ به مدینه تشریف آورد در حالی که مردم مدینه در داد وستد میوه‌ها برای مدت یک سال و دو سال، بیع سلف (یا سَلَم) می‌کردند (یعنی قبلاً قیمت محصول را پرداخت می‌کردند). رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس، در خرما، بیع سَلَم می‌کند، لازم است که مقدار خرمای مورد معامله را به وسیله‌ی وزن یا کیل و همچنین وقت تحویل آن را مشخص کند».

---

(۱) (**وَيُسَمَّى صَاحِبُ الدَّرَاهِمِ رَبُّ السَّلَمِ وَالْمُسْلِمُ**) بِكَسْرِ اللَّامِ (**وَ**) **يُسَمَّى** (**الْآخَرُ الْمُسْلَمُ إلَيْهِ وَالْحِنْطَةُ مَثَلًا الْمُسْلَمُ فِيهِ**) **وَالثَّمَنُ رَأْسُ الْمَالِ**. (رد المحتار على الدر المختار المعروف بـ (حاشية ابن عابدين)، ٥/٢٠٩، كِتَابُ الْبُيُوعِ، بَابُ السَّلَمِ ، دار الفكر – بيروت).

(۲) **السَّلَمُ عَقْدٌ مَشْرُوعٌ بِالْكِتَابِ وَهُوَ آيَةُ الْمُدَايَنَةِ، فَقَدْ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ ﷺ : أَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَحَلَّ السَّلَفَ الْمَضْمُونَ وَأَنْزَلَ فِيهَا أَطْوَلَ آيَةٍ فِي كِتَابِهِ، وَتَلَا قَوْله تَعَالَى ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدَيْنٍ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى فَاكْتُبُوهُ﴾ [البقرة: ٢٨٢] الْآيَةُ.**

– وَبِالسُّنَّةِ وَهُوَ مَا رُوِيَ «أَنَّهُ عليه الصلاة والسلام نَهَى عَنْ بَيْعِ مَا لَيْسَ عِنْدَ الْإِنْسَانِ وَرَخَّصَ فِي السَّلَمِ» وَالْقِيَاسُ وَإِنْ كَانَ يَأْبَاهُ وَلَكِنَّا تَرَكْنَاهُ بِمَا رَوَيْنَاهُ. وَوَجْهُ الْقِيَاسِ أَنَّهُ بَيْعُ الْمَعْدُومِ إذْ الْمَبِيعُ هُوَ الْمُسْلَمُ فِيهِ.

– قَالَ (وَهُوَ جَائِزٌ فِي الْمَكِيلَاتِ وَالْمَوْزُونَاتِ) لِقَوْلِهِ عليه الصلاة والسلام «مَنْ أَسْلَمَ مِنْكُمْ فَلْيُسْلِمْ فِي كَيْلٍ مَعْلُومٍ وَوَزْنٍ مَعْلُومٍ إلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ» وَالْمُرَادُ بِالْمَوْزُونَاتِ غَيْرُ الدَّرَاهِمِ وَالدَّنَانِيرِ لِأَنَّهُمَا أَثْمَانٌ، وَالْمُسْلَمُ فِيهِ لَا بُدَّ أَنْ يَكُونَ مُثَمَّنًا فَلَا يَصِحُّ السَّلَمُ فِيهِمَا ثُمَّ قِيلَ يَكُونُ بَاطِلًا، وَقِيلَ يَنْعَقِدُ بَيْعًا بِثَمَنٍ مُؤَجَّلٍ تَحْصِيلًا لِمَقْصُودِ الْمُتَعَاقِدِينَ بِحَسَبِ الْإِمْكَانِ، وَالْعِبْرَةُ فِي الْعُقُودِ لِلْمَعَانِي وَالْأَوَّلُ أَصَحُّ لِأَنَّ التَّصْحِيحَ إنَّمَا يَجِبُ فِي مَحِلٍّ أَوْجَبَا الْعَقْدَ فِيهِ وَلَا يُمْكِنُ ذَلِكَ. (الهداية في شرح بداية المبتدي، ٣/٧٠، بَابُ السَّلَمِ، دار احياء التراث العربي – بيروت – لبنان).

وبالإجماع فإنّ الأمّة أجمعت على جواز السَّلم لحاجة النّاس وضرورتهم إليه. (فتح باب العناية بشرح «النُّقاية»، لنور الدين أبو الحسن علي بن سلطان محمد الهروي القاري ٢ / ٣٧٥، كِتَابُ البَيْعِ، فَصْلٌ الإِقَالَةُ، دار الأرقم بن أبي الأرقم – بيروت).

(٣) [سورة البقرة: ٢٨٢]

(٤) شرح السنة، أبو محمد الحسين بن مسعود بن محمد بن الفراء البغوي الشافعي، ٨ / ١٧٢، بَابُ السَّلَمِ، المكتب الإسلامي – دمشق، بيروت.

(٥) صحيح مسلم – ت عبد الباقي، ٣ / ١٢٢٦، رقم الحديث: ١٢٧ –(١٦٠٤)، كِتَابُ الْبُيُوعِ، بَابُ السَّلَمِ، دار إحياء التراث العربي ببيروت.

۳- همچنان رسول الله ﷺ فرمودند: **عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبْزَى وَعَبْدِ اللهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى، فَسَأَلْتُهُمَا عَنِ السَّلَفِ، فَقَالَا: «كُنَّا نُصِيبُ الْمَغَانِمَ مَعَ رَسُولِ اللهِ ﷺ، فَكَانَ يَأْتِينَا أَنْبَاطٌ مِنْ أَنْبَاطِ الشَّأْمِ، فَنُسْلِفُهُمْ فِي الْحِنْطَةِ وَالشَّعِيرِ وَالزَّبِيبِ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى، قَالَ: قُلْتُ: أَكَانَ لَهُمْ زَرْعٌ، أَوْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ زَرْعٌ؟ قَالَا: مَا كُنَّا نَسْأَلُهُمْ عَنْ ذَلِكَ»**.(۱)

ترجمه: از عبد الرحمن بن أبزی وعبد الله ابن ابی اوفی رضی الله عنهما روایت است که: پرسیدم از آن دو در باره‌ی "سلف" (پیش خرید یا پیش فروش). آن دو گفتند: ما در جنگ‌ها رسول الله ﷺ، شرکت می‌کردیم و غنیمت به دست می‌آوردیم، در این هنگام برخی از انباط شام (کشاورزان عرب یا غیر عرب شام) نزد ما می‌آمدند، و ما به آنان در معامله گندم، جو و کشمش تا زمانی معین، پیش فروش (سلف) می‌کردیم (یعنی پول را نقد می‌دادیم و کالا را در آینده تحویل می‌گرفتیم). راوی می‌گوید از آن دو پرسیدم: آیا آن انباط زمین زراعتی (کشت زار) داشتند یا خیر؟ گفتند: ما این مورد را از آنها سؤال نمی‌کردیم».

٤- رسول الله ﷺ فرمودند: **عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ أَسْلَفَ فِي شَيْءٍ فَفِي كَيْلٍ مَعْلُومٍ، وَوَزْنٍ مَعْلُومٍ، إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ»**.(۲)

ترجمه: از ابن عباس ﷺ روایت است که: رسول الله ﷺفرمود: «هرکس، در چیزی، بیع سلف یا سَلَم می‌کند، لازم است که به وسیله‌ی وزن یا کیل وهمچنین وقت تحویل آن را مشخص کند».

این احادیث واضح می‌سازد که سلم (پول پیش داده شده در بدل مال آینده) در زمان رسول الله ﷺ جائز وعملی بود، و حتی با کسانی نیز سلم می‌کردند که هنوز کشت نکرده بودند.

اجماع امت: همه فقهای کرام با جائز بودن معامله سلم متفق اند، دلیلش این است که مردم به آن نیاز دارد، دهاقین برای زراعت میوه جات و تجاران برای تجارت نیاز دارند که بالای خود و فصول خویش مصرف کنند تا وقتیکه حاصلات شان بدست آید. بناً جهت رفع این ضرورت معامله سلم جائز است.(۳)

بنابر قاعدهٔ عمومی (قیاس) شریعت اسلامی، فروش مال معدوم جواز ندارد، شریعت بیع سلم را به اساس حدیث ویژه استحسانا از این قاعده جائز قرار داده است؛ زیرا از منافع مهم اقتصادی برخورداراست، و برای رفع ضرورت وسهولت مردم رخصت داده شده است.(٤)

حکمت مشروعیت بیع سلم:

قبلاً اشاره شد که به اساس قیاس بیع سلم باید غیر مشروع می‌بود، بخاطریکه این نوع بیع فروش چیزی است که معلوم (موجود) نبوده و یا در ملکیت انسان نمی‌باشد. اما شریعت بر مبنی ضرورت انسان ها آنرا روا گردانیده است. این ضرورت در مثال ذیل آشکار می‌گردد: مثلاً صاحبان صنعت، تجارت، فابریکه ها و به همین شکل صاحبان زمین باغها و فصول اکثر وقت جهت تهیه اموال و حاصلات شان نیاز به اموال اولیه دارند، یا برای فابریکه های شان ماشین آلات و وسائل ضرورت دارند، همچنان دهاقین به مال ها ضرورت دارند تا زمین ها را کشت نموده و باغهای خویش

---

(۱) **صحيح البخاري،۳ / ۸۷، رقم الحديث: ۲۲۵٤-۲۲۵۵، كِتَابُ السَّلَمِ، بَابُ السَّلَمِ إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ، دار طوق النجاة – بيروت.**

(۲) **صحيح البخاري،۳ / ۸۵، رقم الحديث: ۲۲٤۰، كِتَابُ السَّلَمِ، بَابُ السَّلَمِ فِي وَزْنٍ مَعْلُومٍ، دار طوق النجاة – بيروت.**

(۳) **وبالإجماع فإنّ الأمّة أجمعت على جواز السَّلم لحاجة النّاس وضرورتهم إليه. وإنّما يصحّ السَّلم (فِيمَا يُعْلَمُ قَدْرُهُ، وَوَصْفُهُ) بكيلٍ أو وزنٍ، أو ذراعٍ، أو عدّ.** (فتح باب العناية بشرح «النُّقاية»، لنور الدين أبو الحسن علي بن سلطان محمد الهروي القاري، ۲ / ۳۷۵، كِتَابُ البَيْعِ، فصلٌ (في السَّلَمِ)، دار الأرقم بن أبي الأرقم – بيروت).

(٤) **(ووجه القياس أنه بيع المعدوم إذ المسلم فيه هو المبيع) ش: وفي أكثر النسخ إذ المبيع هو المسلم فيه وهو معدوم وبيع موجود غير مملوك أو مملوك غير مقدور التسليم لا يصح، فبيع المعدوم أولى وأجدر وانعقد الإجماع على جوازه باعتبار الحاجة والضرورة.** (البناية شرح الهداية، ۸ / ۳۲۹، [كتاب البيوع] ←[باب السلم] مشروعية السلم، دار الكتب العلمية – بيروت، لبنان).

را نگهداری کنند. اما زیاد تر وقت کسی آماده نمی شود تا برای آنها قرض بدهد. فلهذا شریعت این سهولت را ایجاد کرده تا آنها مال را به سلم گرفته و سپس در عوض آن محصول (میوه یا سامان) را بدهند. به همین شکل تجار نیز به حالت بر می‌خورد تا اجناس و لوازم را در وقت مناسب بدست آرد، در حالیکه در وقت دیگر اگر چه پول هم داشته باشد، نمی‌تواند آنرا بدست آرد. بناً شریعت این سهولت را به میان آورده تا آنها پول را قبلاً داده و مال مطلوبه را بعداً بدست بیآرند.

همچنان وقتیکه بایع ضرورت داشته باشد تا نیاز مندی خویش را به سود رفع نماید، بیع سلم بایع را از سود گرفتن نجات می‌دهد.(۱)

شروط بیع سلم:

بیع سلم جهت سهولت میان بایع و مشتری جائز گردیده است، این بیع در هر چیزی که صفت و چگونگی آن به گفتن و نوشتن بیان می‌گردد جائز است. بخاطری این که در آینده میان بایع و مشتری اختلاف صورت نگیرد، برای صحت این بیع شرایط وضع گردیده که اگر در میان این شرایط یک شرط هم موجود نشود، بیع سلم جائز نیست. برای جواز بیع سلم (١٤) شروط است که تعدادی به رأس المال و تعداد آن به مسلم فیه ارتباط دارد:

١- وضاحت جنس: یعنی حنطه (گندم) شعیر (جو) قطن (پنبه) حدید (آهن) و غیره؛

٢- وضاحت نوع: مثلاً گندم آبی یا للمی؛

٣- وضاحت کیفیت (صفت): اعلی، ادنی، متوسط؛

٤- وضاحت مقدار (اندازه): مانند بیست سیر جواری، پنجا سیر کندم و غیره؛

٥- مؤجل بودن مسلم فیه: اگر مسلم فیه تسلیمی را فی الحال می‌خواهد، به این نوع معامله، بیع سلم گفته نمی‌شود.

٦- موجودیت مسلم فیه از وقت عقد بیع الی آداء آن: اگر مسلم فیه فی الحال در بازار موجود نباشد، در این نوع اموال بیع سلم درست نمی‌شود؛

٧- مشخص بودن مسلم فیه با تعیین: (یعنی کالای که در عقد سلم برآن توافق می‌شود) با تعیین مشخص شود، به گونه‌ای که حتی در اموال مانند دراهم (درهم‌های ضرب شده) و دنانیر(دینارهای ضرب شده) نیز سَلم جائز نیست؛ زیرا مسلم فیه چیزی باشد که قابلیت بیع را داشته باشد.

٨- مسلم فیه از چیزهای باشد که تعین آن ممکن بوده مثلاً مکیلات، موزونات، مذروعات و چیز های عددی متقارب: اگر مسلم فیه حیوانی باشد که به چهار نوع فوق الذکر اندازه گیری نمی‌شود، بیع سلم در آن درست نیست.

٩- معلوم بودن جای تسلیمی مسلم فیه: آن مبیعه که ضرورت به انتقال دارد مانند گندم و غیره باید جای تسلیمی آن معلوم باشد، اگر جای تسلیمی معلوم نباشد سلم در آن درست نمی‌گردد.

١٠- قبض رأس المال فی الحال در مجلس: اگر رأس المال قبل از جدایی در مجلس قبض نگردد، بیع سلم درست نیست.

١١- معلوم بودن اندازه رأس المال: اندازه رأس المال باید معلوم باشد، اگر معلوم نباشد بیع سلم درست نمی‌شود.

١٢- اصلی بودن پول رأس المال: به نزد امام ابو حنیفه رحمه الله شرط است که دراهم و دینار رأس المال باید نقد (اصلی) بوده، باطل و جعلی نباشد.

١٣- عدم موجودیت خیار شرط در عقد سلم: اگر به یکی یا هردو (بایع و مشتری) خیار شرط موجود باشد، بیع سلم درست نمی‌شود.

---

(١) **فإنه يحتاج إليه الفقير والغني لأنه ربما لا يكون عنده عين مال يبيعها وينفق على نفسه فيحتاج إلى أخذ السلم والغني يحتاج إلى أن ينفق على نفسه وعياله، فيحتاج إلى الاسترباح والاسترباح يحصل بهذا الطريق أكثر مما يحصل بشراء الأعيان، لأن الأعيان تشترى بمثل والدين بأقل يأكل منه فجوز باعتبار الحاجة.** (البناية شرح الهداية، ٨ / ٣٢٩، [كتاب البيوع] ←[باب السلم] مشروعية السلم، دار الكتب العلمية - بيروت، لبنان).

۱۴- مشخص بودن اوصاف مسلم فیه: اگر مسلم فیه نمی‌تواند به اوصاف آن مشخص شود، در چنین چیزها بیع سلم صحیح نیست.[۱]

مطلب چهارم: تعریف، رکن، دلائل مشروعیت، حکم، شرایط، هدایات و سزای عدم پرداخت قرض:

تعریف و رکن قرض:

الف: تعریف قرض: قرض در لغت بریدن و قطع کردن را گویند یعنی قرض دهنده یک اندازه معین مال خویش را قطع کرده و به درخواست کننده (قرض گیرنده) می‌دهد.

شرعاً دادن مال مثلی به کسی است که آن شخص از مال متذکره منفعت گرفته و مثل را دوباره به قرض دهنده تسلیم دهد.[۲]

---

(۱) فنقول: للسلم شرائط كثيرة:

أحدها: بيان جنس المسلم فيه كقولنا تمرزلا.

والثاني: بيان نوعه كقولنا فارسي أو ما أشبهه.

والثالث: بيان صفته كقولنا جيد أو رديء.

والرابع: بيان قدره في المكيلات بالكيل والموزونات بالوزن والمعدودات بالعد لأن بدون بيان هذه الأشياء يقع بينهما منازعة من التسليم والتسلم.

الشرط الخامس: أن يكون المسلم فيه مؤجلًا بأجل معلوم حتى إن سلم الحال لا يجوز.

الشرط السادس: أن يكون المسلم فيه موجودًا من وقت العقد إلى وقت محل الأجل حتى أن السلم في المنقطع لا يجوز.

الشرط السابع: أن يكون المسلم فيه يتعين بالتعيين حتى لا يجوز السلم في الأثمان نحو الدراهم المضروبة والدنانير المضروبة؛ لأن المسلم فيه يجب أن يكون مبيعًا.

الشرط الثامن: أن يكون المسلم فيه من الأجناس الأربعة من المكيلات والموزونات والعدديات المتقاربة والذرعيات، حتى لا يجوز السلم في الحيوان.

الشرط التاسع: بيان مكان الإيفاء إذا كان المسلم فيه شيئًا له حمل ومؤنة كالحنطة وغير ذلك، وهذا قول أبي حنيفة آخرًا.

الشرط العاشر: قبض رأس المال في المجلس سواء كان رأس المال شيئًا يتعين بالتعيين أو لا يتعين، إنما كان كذلك لأن السلم عقد جوز بخلاف القياس إلى رأس المال، فإذا افتراقا من غير قبض رأس المال يتبين أنه لا حاجة فيعمل فيه بالقياس.

الشرط الحادي عشر: إعلام قدر رأس المال في المقدرات نحو المكيلات والموزونات والعدديات المتقاربة.

الثاني عشر: أن يكون رأس المال منتقدة عند أبي حنيفة رحمه الله أن غيره كرها خلافا لهما، بأن ترك الانتقاد يؤدي إلى فساد السلم على ما عليه غالب دراهم الناس.

الشرط الثالث عشر: أن يكون عقد السلم باتًا لا خيار فيه، فإذا عقد عقد السلم بشرط الخيار لهما أو لأحدهما، فالسلم فاسد.

الشرط الرابع (عشر): أن يكون ما جعل مسلمًا فيه مضبوطًا بالوصف على الوجه الذي يذكر الوصف بذوات الأمثال حتى قالوا ما كان مضبوطًا بوصفه معلومًا بقدره موجودًا من وقت أجله يجوز السلم فيه ومالا فلا. (المحيط البرهاني في الفقه النعماني: فقه الإمام أبي حنيفة رحمه الله، برهان الدين أبو المعالي محمود بن أحمد بن عبد العزيز بن عمر بن مَازَةَ البخاري الحنفي (ت ٦١٦ هـ)، ٧/ ٧٠- ٧٤، كتاب البيع ←الفصل الثاني والعشرون: في السلم، دار الكتب العلمية، بيروت – لبنان؛ النهاية في شرح الهداية (شرح بداية المبتدي)، لحسين بن علي السغناقي الحنفي، ١٢٨/١٤-١٢٩، كتاب البيوع ←باب السلم).

(۲) **الْقَرْضُ: وَهُوَ لُغَةً الْقَطْعُ. وَعَرَّفَهُ الْفُقَهَاءُ بِأَنَّهُ دَفْعُ الْمَالِ إرْفَاقًا لِمَنْ يَنْتَفِعُ بِهِ وَيَرُدُّ بَدَلَهُ.** (الموسوعة الفقهية الكويتية، ١٧٢/١).

–الْقَرْضُ عَقْدٌ مَخْصُوصٌ يَرِدُ عَلَى دَفْعِ مَالٍ مِثْلِيٍّ لِآخَرَ لِيَرُدَّ مِثْلَهُ. وَيُطْلَقُ عَلَيْهِ أَحْيَانًا اسْمُ «دَيْنٍ» فَيُقَال: دَانَ فُلاَنٌ يَدِينُ دَيْنًا: اسْتَقْرَضَ. وَدِنْتُ الرَّجُل: أَقْرَضْتُهُ. وَالْقَرْضُ أَخَصُّ مِنَ الدَّيْنِ. (الموسوعة الفقهية الكويتية، ١٠٣/٢١).

– لِأَنَّ الْقَرْضَ هُوَ الْقَطْعُ فِي اللُّغَةِ، سُمِّيَ هَذَا الْعَقْدُ قَرْضًا لِمَا فِيهِ مِنْ قَطْعِ طَائِفَةٍ مِنْ مَالِهِ، وَذَلِكَ بِالتَّسْلِيمِ إلَى الْمُسْتَقْرِضِ؛ فَكَانَ مَأْخَذُ الِاسْمِ دَلِيلًا عَلَى اعْتِبَارِ هَذَا الشَّرْطِ. (بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، ٧/ ٣٩٥، كِتَابُ الْقَرْضِ، فَصْلٌ فِي شَرَائِطِ رُكْنِ الْقَرْضِ، دار الكتب العلمية).

– القرض: في اللغة مصدر قرض الشيء يقرضه: إذا قطعه. والقرض: ما تعطيه الإنسان من مالك لتقضاه، وكأنه شيء قد قطعته من مالك، ويقال :إن فلانا وفلانا يتقا رضان الثناء، إذا أثني كل واحد منهما على صاحبه، وكأن معني هذا أن كل واحد منهما أقرض صاحبه ثناء، كقرض المال. (معجم مقاييس اللغة والصحاح للجوهري .مادة ق ر ض).

– واصطلاحًا عند الحنفية: هو مَا تُعْطِيهِ مِنْ مِثْلِيٍّ لِتَتَقَاضَاهُ. أو بعبارة أخرى: وَهُوَ عَقْدٌ مَخْصُوصٌ يَرِدُ عَلَى دَفْعِ مَالٍ مِثْلِيٍّ لِآخَرَ لِيَرُدَّ مِثْلَهُ. (الفِقْهُ الإسلاميُّ وأدلَّتُهُ - للزُّحَيْلِيّ، ٣٧٨٦/٥، دار الفكر - سوريَّة – دمشق).

یاد داشت: قرض تنها در مال مثلی جائز است، یعنی چیز های که از لحاظ وزن، پیمانه و شمارش بدیل برابر دارند؛ مانند: گندم، برنج، پول و غیره. اما قرض دادن چیز های قیمی جائز نیست، مانند: حیوانات، چوب، خانه، عددی متفاوت (چیز های که به شمارش تعین میگردد اما اندازه های شان متفاوت است) بخاطریکه دوباره تادیه مثل چنین اشا ناممکن و مشکل است.(۱)

ب: رکن قرض: رکن قرض ایجاب و قبول است.

ایجاب: این قول قرض دهنده است، مانند: **أقرضتک هذا الشیء** (من به شما این چیز را قرض دادم) **أو خذ هذا الشیء قرضا** (این چیز را بشکل قرض بگیرید) و به همین شکل عبارات مشابه دیگر.

قبول: این قول و سخن قرض گیرنده است، مانند: **استقرضت** (من قرض گرفتم)، **أو قبلت** (من قبول کردم)، **أو رضیت** (من راضی هستم) **أو ما یجری هذا المجری** (یا عبارات مشابه دیگر که نشان دهند رضایت باشد) این اقوال امام ابو حنیفه و محمد رحمهما الله است.(۲)

دلائل مشروعیت قرض:

قرض دادن یک عمل جائز و روا بوده، و به قرآنکریم، سنت نبوی و اجماع امت ثابت است.

قرآنکریم:

۱- الله ﷻ می فرماید:

﴿مَّن ذَا ٱلَّذِى يُقۡرِضُ ٱللَّهَ قَرۡضًا حَسَنًا فَيُضَٰعِفَهُۥ لَهُۥٓ أَضۡعَافًا كَثِيرَةً وَٱللَّهُ يَقۡبِضُ وَيَبۡصُۜطُ وَإِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ ٢٤٥﴾.(۳)

ترجمه: کیست آنکه به الله ﷻ قرض نیکو بدهد (در راه او انفاق کند به اخلاص قلب) و (الله ﷻ ثواب) آنرا برای او چندین برابر کند؟.

۲- الله ﷻ می فرماید: ﴿ إِن تُقۡرِضُواْ ٱللَّهَ قَرۡضًا حَسَنًا يُضَٰعِفۡهُ لَكُمۡ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡۚ وَٱللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ ١٧﴾.(٤)

ترجمه: اگر به الله ﷻ قرض الحسنه بدهید آنرا برای‌تان چندین برابر می‌سازد و شما را می‌آمرزد و الله ﷻ سپاسگزار برد بار است.

احادیث نبوی:

۱- رسول الله ﷺ می‌فرماید: **عن ابْنِ مَسْعُودٍ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «مَا مِنْ مُسْلِمٍ يُقْرِضُ مُسْلِمًا قَرْضًا مَرَّتَيْنِ إِلَّا كَانَ كَصَدَقَتِهَا مَرَّةً».**(٥)

---

(۱) (وَصَحَّ) الْقَرْضُ (فِي مِثْلِيٍّ) هُوَ كُلُّ مَا يُضْمَنُ بِالْمِثْلِ عِنْدَ الِاسْتِهْلَاكِ (لَا فِي غَيْرِهِ) مِنْ الْقِيَمِيَّاتِ كَحَيَوَانٍ وَحَطَبٍ وَعَقَارٍ وَكُلِّ مُتَفَاوِتٍ لِتَعَذُّرِ رَدِّ الْمِثْلِ. (رد المحتار على الدر المختار المعروف بـ (حاشية ابن عابدين)، ١٦١/٥، كِتَابُ الْبُيُوعِ، فَصْلٌ فِي الْقَرْضِ، دار الفكر – بيروت).

(۲) (أَمَّا) رُكْنُهُ فَهُوَ الْإِيجَابُ، وَالْقَبُولُ، وَالْإِيجَابُ قَوْلُ الْمُقْرِضِ: أَقْرَضْتُكَ هَذَا الشَّيْءَ، أَوْ خُذْ هَذَا الشَّيْءَ قَرْضًا، وَنَحْوُ ذَلِكَ، وَالْقَبُولُ هُوَ أَنْ يَقُولَ الْمُسْتَقْرِضُ: اسْتَقْرَضْتُ، أَوْ قَبِلْتُ، أَوْ رَضِيتُ، أَوْ مَا يَجْرِي هَذَا الْمُجْرَى، وَهَذَا قَوْلُ مُحَمَّدٍ رحمه الله، وَهُوَ إحْدَى الرِّوَايَتَيْنِ عَنْ أَبِي يُوسُفَ وَرُوِيَ عَنْ أَبِي يُوسُفَ أُخْرَى: أَنَّ الرُّكْنَ فِيهِ الْإِيجَابُ. (بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، ٣٩٤/٧، كِتَابُ الْقَرْضِ، رُكْن الْقَرْضِ، دار الكتب العلمية).

(۳) سورة البقره، آية: ۲۴۵.

(٤) سورة التغابن،آية: ۱۷.

(٥) سنن ابن ماجه – ت الأرنؤوط، ۳ / ۵۰۰، رقم الحديث: ۲۴۳۰، أَبْوَابُ الصَّدَقَاتِ، بَابُ الْقَرْضِ، ط: دار الرسالة العالمية؛ مسند الإمام أحمد بن حنبل – ت – شاكر، ۸۲/٤، رقم الحديث:۳۹۱۲، ط: دار الحديث – القاهرة.

ترجمه: از ابن مسعود ﷺ روایت است که: رسول الله ﷺ فرمود: " هیچ مسلمانی نیست که دوبار به مسلمانی قرض دهد، مگر اینکه مانند این است که یک بار صدقه داده باشد (به اندازه یک بار صدقه اجر و پاداش دارد)".

۲- رسول الله ﷺ می‌فرماید: **عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «رَأَيْتُ لَيْلَةَ أُسْرِيَ بِي عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ مَكْتُوبًا: الصَّدَقَةُ بِعَشْرِ أَمْثَالِهَا، وَالْقَرْضُ بِثَمَانِيَةَ عَشَرَ، فَقُلْتُ: يَا جِبْرِيلُ مَا بَالُ الْقَرْضِ أَفْضَلُ مِنْ الصَّدَقَةِ؟ قَالَ: لِأَنَّ السَّائِلَ يَسْأَلُ وَعِنْدَهُ، وَالْمُسْتَقْرِضُ لَا يَسْتَقْرِضُ إِلَّا مِنْ حَاجَةٍ».**(۱)

ترجمه: از انس بن مالک ﷺ روایت است که: رسول الله ﷺ فرمود: "در شب معراج، بر در بهشت نوشته‌ای دیدم که در آن آمده بود: صدقه ده برابر پاداش دارد، وقرض دادن هجده برابر. گفتم: ای جبرئیل! چرا قرض دادن از صدقه بهتر است؟ گفت: زیرا صدقه دهنده به کسی می‌دهد که ممکن است نیاز نداشته باشد، اما کسی‌که قرض می‌گیرد، تنها در حالت نیاز قرض می‌گیرد".

۳- رسول الله ﷺ می‌فرماید: **عَنْ عَائِشَةَ ﷺ قَالَتْ: «تُوُفِّيَ رَسُولُ اللهِ ﷺ وَدِرْعُهُ مَرْهُونَةٌ عِنْدَ يَهُودِيٍّ بِثَلَاثِينَ صَاعًا مِنْ شَعِيرٍ».**(۲)

ترجمه: از عائشه ﷺ روایت شده که گفت: رسول الله ﷺ وفات یافتند در حالیکه زره شان در برابر ۳۰ صاع جو نزد یهودیی در گرو بود.

٤- رسول الله ﷺ می‌فرماید: **عَنْ سَالِمٍ ، عَنْ أَبِيهِ أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ قَالَ: « الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ لَا يَظْلِمُهُ، وَلَا يُسْلِمُهُ، مَنْ كَانَ فِي حَاجَةِ أَخِيهِ كَانَ اللهُ فِي حَاجَتِهِ، وَمَنْ فَرَّجَ عَنْ مُسْلِمٍ كُرْبَةً فَرَّجَ اللهُ عَنْهُ بِهَا كُرْبَةً مِنْ كُرَبِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَمَنْ سَتَرَ مُسْلِمًا سَتَرَهُ اللهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».**(۳)

ترجمه: سالم بن عبد الله از پدر خود عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت می‌کند که: رسول الله ﷺ فرمود: مسلمان برادر مسلمان است بر او ظلم نمی‌کند، او را به دشمنش تسلیم نمی‌دهد، کسی که در صدد برآوردن نیازمندی و حاجت برادرش باشد، الله ﷻ در برآوردن حاجتش یاری اش می نماید. و کسی که مشکل مسلمانی را حل کند، الله ﷻ در برابر آن مشکلی از مشکلات روز قیامت او را می گشاید و کسی که عیب مسلمانی را بپوشاند، الله ﷻ در روز قیامت عیب او را می پوشاند.

٥- رسول الله ﷺ می‌فرماید: **عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ قَالَ: «مَطْلُ الْغَنِيِّ ظُلْمٌ».**(٤)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «اگر ثروتمند، در پرداخت وام خود، تأخیر کند، مرتکب ظلم شده است.

اجماع امت: مسلمانان اجماع کرده اند که قرض دادن برای قرض دهنده یک عمل مستحب و برای قرض گیرنده یک عمل جائز و روا بوده و با مسلمان اعانه و کمک است.(٥)

---

(۱) سنن ابن ماجه – ت الأرنؤوط، ۳ / ٥۰۱، رقم الحديث: ۲٤۳۱، أَبْوَابُ الصَّدَقَاتِ، بَابُ الْقَرْضِ، ط: دار الرسالة العالمية.

(۲) صحيح البخاري، ٤ / ٤۱، رقم الحديث: ۲۹۱٦، كِتَابُ الْجِهَادِ وَالسِّيَرِ، بَابُ مَا قِيلَ فِي دِرْعِ النَّبِيِّ ﷺ، ط: دار طوق النجاة – بيروت.

(۳) صحيح مسلم – ت عبد الباقي، ٤ / ۱۹۹٦، رقم الحديث: ٥۸ – (۲٥۸۰)، كِتَابُ الْبِرِّ وَالصِّلَةِ وَالْآدَابِ. بَابُ تَحْرِيمِ الظُّلْمِ، دار إحياء التراث العربي بيروت.

(٤) صحيح مسلم – ت عبد الباقي، ۳ / ۱۱۹۷، رقم الحديث: ۳۳ – (۱٥٦٤)، كتاب المساقاة، بَاب تَحْرِيمِ مَطْلِ الْغَنِيِّ. دار إحياء التراث العربي بيروت.

(٥) وَأَجْمَعَ الْمُسْلِمُونَ عَلَى جَوَازِ الْقَرْضِ، وَهُوَ قُرْبَةٌ مَنْدُوبٌ إِلَيْهَا، مُبَاحٌ لِلْمُقْتَرِضِ؛ لِمَا رَوَى أَبُو هُرَيْرَةَ رضي الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: مَنْ نَفَّسَ عَنْ مُؤْمِنٍ كُرْبَةً مِنْ كُرَبِ الدُّنْيَا نَفَّسَ اللَّهُ عَنْهُ كُرْبَةً مِنْ كُرَبِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَمَنْ يَسَّرَ عَلَى مُعْسِرٍ يَسَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. . وَاللَّهُ فِي عَوْنِ الْعَبْدِ مَا كَانَ الْعَبْدُ فِي عَوْنِ أَخِيهِ. (الموسوعة الفقهية الكويتية، ۱۱/۳۱۲ – ۳۱۳).

–وأجمع المسلمون على جواز القرض. وهو مندوب إليه في حق المقرض، مباح للمقترض، للأحاديث السابقة. (الفِقْهُ الإسلاميُّ وأدلَّتُهُ – للزُّحَيْليّ، ٥ / ۳۷۸۷، دار الفكر – سوريَّة – دمشق).

حکم قرض: این است که برای قرض گیرنده دفعتاً ملکیت ثابت می‌شود و همچنان به ذمه وی پرداخت مثل نیز ثابت می‌گردد که در آینده قرض را دوباره به قرض دهنده پرداخت نماید.(۱)

یاد داشت: برای قرض تعین تاریخ و تأجیل جائز نیست و فرق میان قرض و دین همین است یعنی در دین تأجیل روا است اما در قرض تأجیل جائز نیست.(۲)

حکمت قرض: گاهی مشکلات اقتصادی انسان را مجبور می‌سازد تا از دیگران کمک نقدی بخواهد، اما مردم به وی بلا عوض کمک پولی نمی‌کنند و این شخص نیز صدقه دیگران را قبول ندارد. بناً تنها راه حل همین است که به یک مدت از دیگران قرض گرفته و دوباره آنرا پرداخت نماید؛ فلهذا شریعت قرض را روا دانسته و مردم را تشویق کرده تا به نیازمندان قرض بدهند.

شروط قرض: شروط قرض چهار اند که بعضی آن به قرض دهنده، تعداد به قرض گیرنده و بعضی آن به نفس قرض ارتباط دارد.

شروط قرض دهنده: قرض دهنده اهلیت تبرع و احسان کردن را داشته باشد، اگر اهلیت تبرع و احسان را نداشته باشد نمی تواند قرض بدهد. مانند: پدر، وصی، صبی و غیره.

شروط قرض گیرنده:

۱- قبض کردن قرض.

۲- مال قرض باید از مال‌های مثل باشد، مال قیمی قرض داده نمی شود بخاطریکه پرداخت قرض واجب است وقتی مال مثل نداشته باشد چه چیز را پرداخت خواهد کرد.

---

(۱) **وَأَمَّا حُكْمُ الْقَرْضِ فَهُوَ ثُبُوتُ الْمِلْكِ لِلْمُسْتَقْرِضِ فِي الْمُقْرَضِ لِلْحَالِ، وَثُبُوتُ مِثْلِهِ فِي ذِمَّةِ الْمُسْتَقْرِضِ لِلْمُقْرِضِ لِلْحَالِّ، وَهَذَا جَوَابُ ظَاهِرِ الرِّوَايَةِ.** (بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، ٣٩٦/٧، كِتَابُ الْقَرْضِ، فَصْلٌ فِي حُكْمِ الْقَرْضِ، دار الكتب العلمية).

– لاَ خِلاَفَ بَيْنَ الْفُقَهَاءِ فِي أَنَّ الأَصْل فِي الْقَرْضِ فِي حَقِّ الْمُقْرِضِ أَنَّهُ قُرْبَةٌ مِنَ الْقُرَبِ، لِمَا فِيهِ مِنْ إِيصَال النَّفْعِ لِلْمُقْتَرِضِ، وَقَضَاءِ حَاجَتِهِ، وَتَفْرِيجِ كُرْبَتِهِ، وَأَنَّ حُكْمَهُ مِنْ حَيْثُ ذَاتِهِ النَّدْبُ. (الموسوعة الفقهية الكويتية، ١١٣/٣٣).

– هو مراعاة مصالح الناس والتيسير عليهم في القيام بصنائع المعروف، ولذا يحرم القرض إن لم يكن القصد منه عمل المعروف كتحقيق منفعة للمقرض مثلًا. (الفِقْهُ الإسلاميُّ وأدلَّتُهُ – للزُّحَيْلِيّ، ٥ / ٣٧٨٥، دار الفكر – سوريَّة – دمشق).

(۲) **(وَصَحَّ تَأْجِيلُ كُلِّ دَيْنٍ).... (إلاّ الْقَرْضَ) وهو ما ثبت في الذّمة باستقراضٍ، فإنّه لا يصحّ تأجيله حتى لو أجلّه مدةً معلومةً عِنْد الإقراض أوبعده لا يثبت الأجل وله المطالبة في الحال.** (فتح باب العناية بشرح «النُّقاية»، لنور الدين أبو الحسن علي بن سلطان محمد الهروي القاري، ٢ / ٣٧٠، كِتَابُ البَيْعِ، فَصْلٌ {فِي بَيْعِ المَنْقُولِ}، دار الأرقم بن أبي الأرقم – بيروت).

– وَالأَجَلُ لَا يَلْزَمُ فِي الْقَرْضِ – سَوَاءٌ كَانَ مَشْرُوطًا فِي الْعَقْدِ أَوْ مُتَأَخِّرًا عَنْهُ – بِخِلَافِ سَائِرِ الدُّيُونِ، وَالْفَرْقُ مِنْ وَجْهَيْنِ:

أَحَدُهُمَا – أَنَّ الْقَرْضَ تَبَرُّعٌ. أَلَا يَرَى أَنَّهُ لَا يُقَابِلُهُ عِوَضٌ لِلْحَالِ. وَكَذَا لَا يَمْلِكُهُ مَنْ لَا يَمْلِكُ التَّبَرُّعَ؛ فَلَوْ لَزِمَ فِيهِ الْأَجَلُ؛ لَمْ يَبْقَ تَبَرُّعًا؛ فَيَتَغَيَّرُ الْمَشْرُوطُ، بِخِلَافِ الدُّيُونِ –.

وَالثَّانِي – أَنَّ الْقَرْضَ يُسْلَكُ بِهِ مَسْلَكَ الْعَارِيَّةِ، وَالْأَجَلُ لَا يَلْزَمُ فِي الْعَوَارِيِّ، وَالدَّلِيلُ عَلَى أَنَّهُ يُسْلَكُ بِهِ مَسْلَكَ الْعَارِيَّةِ: أَنَّهُ لَا يَخْلُو، إمَّا أَنْ يُسْلَكَ بِهِ مَسْلَكُ الْمُبَادَلَةِ –، وَهِيَ تَمْلِيكُ الشَّيْءِ بِمِثْلِهِ – أَوْ يُسْلَكَ بِهِ مَسْلَكُ الْعَارِيَّةِ لَا سَبِيلَ إلَى الْأَوَّلِ؛ لِأَنَّهُ تَمْلِيكُ الْعَيْنِ بِمِثْلِهِ نَسِيئَةً، وَهَذَا لَا يَجُوزُ؛ فَتَعَيَّنَ أَنْ يَكُونَ عَارِيَّةً؛ فَجُعِلَ التَّقْدِيرُ كَأَنَّ الْمُسْتَقْرِضَ انْتَفَعَ بِالْعَيْنِ مُدَّةً، ثُمَّ رَدَّ عَيْنَ مَا قَبَضَ، وَإِنْ كَانَ يَرُدُّ بَدَلَهُ فِي الْحَقِيقَةِ، وَجُعِلَ رَدُّ بَدَلِ الْعَيْنِ بِمَنْزِلَةِ رَدِّ الْعَيْنِ – بِخِلَافِ سَائِرِ الدُّيُونِ – وَقَدْ يَلْزَمُ الْأَجَلُ فِي الْقَرْضِ بِحَالٍ؛ بِأَنْ يُوصِيَ بِأَنْ يُقْرِضَ مِنْ مَالِهِ بَعْدَ مَوْتِهِ فُلَانًا أَلْفَ دِرْهَمٍ، إلَى سَنَةٍ، فَإِنَّهُ يُنَفِّذُ وَصِيَّتَهُ، وَيُقْرِضُ مِنْ مَالِهِ – كَمَا أَمَرَ –، وَلَيْسَ لِوَرَثَتِهِ أَنْ يُطَالِبُوا قَبْلَ السَّنَةِ، وَاَللَّهُ تَعَالَى أَعْلَمُ. (بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، ٣٩٦/٧، كِتَابُ الْقَرْضِ، فَصْلٌ فِي شَرَائِطِ رُكْنِ الْقَرْضِ، دار الكتب العلمية).

شرط نفس قرض:

۱- قرض دهنده در مقابل قرض از قرض گیرنده فایده نگرفته و اگر فایده بگیرد این نوع قرض روا نیست، بخاطریکه رسول الله ﷺ فرموده اند: هر قرض که از آن فایده گرفته شد سود است.[۱]

هدایات شریعت اسلامی به قرض دهنده:

از اینکه قرض دادن یک اصل برادری و همدردی در اسلام است و قرض دادن اجر عظیم دارد، بناً قرض دهنده باید هدایات ذیل را در نظر داشته باشد:

۱- اگر قرض گیرنده تنگ دست و بی بضاعت باشد، برایش مهلت دهید و اگر کاملاً قرض را معاف نمائید اجر عظیم دارد.

الله سبحانه و تعالی می فرماید: ﴿وَإِن كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ ۚ وَأَن تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٢٨٠﴾﴾.

ترجمه: و اگر قرض دار شما تنگدست بود پس تا فرا رسیدن آسانی، مهلت داده می‌شود، واگر ببخشید (قرضدارتان را معاف کنید) برای شما بهتر است اگر می‌دانید.[۲]

۲- رسول الله ﷺ فرموده اند: **عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ أَبِي قَتَادَةَ «أَنَّ أَبَا قَتَادَةَ طَلَبَ غَرِيمًا لَهُ، فَتَوَارَى عَنْهُ، ثُمَّ وَجَدَهُ فَقَالَ: إِنِّي مُعْسِرٌ، فَقَالَ: آللهِ؟ قَالَ: آللهِ. قَالَ: فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ ﷺ يَقُولُ: مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُنْجِيَهُ اللهُ مِنْ كُرَبِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَلْيُنَفِّسْ عَنْ مُعْسِرٍ أَوْ يَضَعْ عَنْهُ».**[۳]

ترجمه: عبدالله بن ابی قتاده می‌گوید: پدرم ابوقتاده بدنبال شخصی که به وی بدهکار بود، می‌گشت و او پنهان شده بود. سرانجام، او را دید. آن شخص بدهکار گفت: من تنگدست هستم. پدرم گفت: سوگند به الله؟ آن مرد گفت: سوگند به

---

(۱) وَأَمَّا الشَّرَائِطُ فَأَنْوَاعٌ، بَعْضُهَا يَرْجِعُ إِلَى الْمُقْرِضِ، وَبَعْضُهَا يَرْجِعُ إِلَى الْمُقْرَضِ، وَبَعْضُهَا يَرْجِعُ إِلَى نَفْسِ الْقَرْضِ.

(أَمَّا) الَّذِي يَرْجِعُ إِلَى الْمُقْرِضِ:

١- فَهُوَ أَهْلِيَّتُهُ لِلتَّبَرُّعِ؛ فَلَا يَمْلِكُهُ مَنْ لَا يَمْلِكُ التَّبَرُّعَ، مِنْ الْأَبِ، وَالْوَصِيِّ، وَالصَّبِيِّ، وَالْعَبْدِ الْمَأْذُونِ، وَالْمُكَاتَبِ؛ لِأَنَّ الْقَرْضَ لِلْمَالِ تَبَرُّعٌ أَلَا تَرَى أَنَّهُ لَا يُقَابِلُهُ عِوَضٌ لِلْحَالِ؛ فَكَانَ تَبَرُّعًا لِلْحَالِ، فَلَا يَجُوزُ إلَّا مِمَّنْ يَجُوزُ مِنْهُ التَّبَرُّعُ، وَهَؤُلَاءِ لَيْسُوا مِنْ أَهْلِ التَّبَرُّعِ؛ فَلَا يَمْلِكُونَ الْقَرْضَ.

(وَأَمَّا) الَّذِي يَرْجِعُ إِلَى الْمُقْرَضِ:

١- فَمِنْهَا الْقَبْضُ؛ لِأَنَّ الْقَرْضَ هُوَ الْقَطْعُ فِي اللُّغَةِ، سُمِّيَ هَذَا الْعَقْدُ قَرْضًا لِمَا فِيهِ مِنْ قَطْعِ طَائِفَةٍ مِنْ مَالِهِ، وَذَلِكَ بِالتَّسْلِيمِ إلَى الْمُسْتَقْرِضِ؛ فَكَانَ مَأْخَذُ الِاسْمِ دَلِيلًا عَلَى اعْتِبَارِ هَذَا الشَّرْطِ.

٢- وَمِنْهَا أَنْ يَكُونَ مِمَّا لَهُ مِثْلٌ كَالْمَكِيلَاتِ، وَالْمَوْزُونَاتِ، وَالْعَدَدِيَّاتِ الْمُتَقَارِبَةِ، فَلَا يَجُوزُ قَرْضُ مَا لَا مِثْلَ لَهُ مِنْ الْمَذْرُوعَاتِ، وَالْمَعْدُودَاتِ الْمُتَقَارِبَةِ؛ لِأَنَّهُ لَا سَبِيلَ إلَى إيجَابِ رَدِّ الْعَيْنِ وَلَا إلَى إيجَابِ رَدِّ الْقِيمَةِ؛ لِأَنَّهُ يُؤَدِّي إلَى الْمُنَازَعَةِ لِاخْتِلَافِ الْقِيمَةِ بِاخْتِلَافِ تَقْوِيمِ الْمُقَوِّمِينَ؛ فَتَعَيَّنَ أَنْ يَكُونَ الْوَاجِبُ فِيهِ رَدَّ الْمِثْلِ؛ فَيَخْتَصُّ جَوَازُهُ بِمَا لَهُ مِثْلٌ.

(وَأَمَّا) الَّذِي يَرْجِعُ إِلَى نَفْسِ الْقَرْضِ:

١- فَهُوَ أَنْ لَا يَكُونَ فِيهِ جَرُّ مَنْفَعَةٍ، فَإِنْ كَانَ لَمْ يَجُزْ، نَحْوُ مَا إذَا أَقْرَضَهُ دَرَاهِمَ غَلَّةٍ، عَلَى أَنْ يَرُدَّ عَلَيْهِ صِحَاحًا، أَوْ أَقْرَضَهُ وَشَرَطَ شَرْطًا لَهُ فِيهِ مَنْفَعَةٌ؛ لِمَا رُوِيَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ «نَهَى عَنْ قَرْضٍ جَرَّ نَفْعًا»؛ وَلِأَنَّ الزِّيَادَةَ الْمَشْرُوطَةَ تُشْبِهُ الرِّبَا؛ لِأَنَّهَا فَضْلٌ لَا يُقَابِلُهُ عِوَضٌ، وَالتَّحَرُّزُ عَنْ حَقِيقَةِ الرِّبَا، وَعَنْ شُبْهَةِ الرِّبَا وَاجِبٌ هَذَا إذَا كَانَتْ الزِّيَادَةُ مَشْرُوطَةً فِي الْقَرْضِ، فَأَمَّا إذَا كَانَتْ غَيْرَ مَشْرُوطَةٍ فِيهِ وَلَكِنَّ الْمُسْتَقْرِضَ أَعْطَاهُ أَجْوَدَهُمَا؛ فَلَا بَأْسَ بِذَلِكَ؛ لِأَنَّ الرِّبَا اسْمٌ لِزِيَادَةٍ مَشْرُوطَةٍ فِي الْعَقْدِ، وَلَمْ تُوجَدْ، بَلْ هَذَا مِنْ بَابِ حُسْنِ الْقَضَاءِ، وَأَنَّهُ أَمْرٌ مَنْدُوبٌ إلَيْهِ قَالَ النَّبِيُّ عليه السلام:« خِيَارُ النَّاسِ أَحْسَنُهُمْ قَضَاءً». «وَقَالَ النَّبِيُّ عليه الصلاة والسلام عِنْدَ قَضَاءِ دَيْنٍ لَزِمَهُ – لِلْوَازِنِ: زِنْ، وَأَرْجِحْ». (بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، ٣٩٤/٧- ٣٩٥، كِتَابُ الْقَرْضِ، فَصْلٌ فِي شَرَائِطِ رُكْنِ الْقَرْضِ، دار الكتب العلمية).

(۲) سورة البقرة، آية: ۲۸۰.

(۳) صحيح مسلم – ت عبد الباقي، ۳/ ۱۱۹٦، رقم الحديث: ۳۲ – (۱۵٦۳)، كتاب المساقاة، بَابُ فَضْلِ إِنْظَارِ الْمُعْسِرِ، دار إحياء التراث العربي بيروت.

الله. پدرم گفت: که: از رسول الله ﷺ شنیدم که می فرمود: "آنکه خوشش آید اینکه خداوند او را از رنج های روز قیامت نجات دهد، باید مشکل فقیری را بگشاید. (به اینکه مطالبهء حقش را تأخیر نماید) و یا از او در گذرد و قرضش را ببخشد".

سزای اداء نکردن قرض و دین:

اداء نکردن قرض و یا غفلت کردن در ادای قرض سبب می‌گردد تا انسان از این دنیا دین دار رحلت کند، در حالیکه در آخرت نه درهمی وجود دارد و نه هم دیناری بلکه در مقابل پول (قرض) اعمال نیک و ثواب انسان داده می‌شود. در مورد اداء نکردن قرض وعید و ارشادات سخت در احادیث نبوی آمده است:

۱- رسول الله ﷺ فرموده‌اند: **عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ، يَقُولُ: عَنْ أَبِيهِ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّ أَعْظَمَ الذُّنُوبِ عِنْدَ اللَّهِ أَنْ يَلْقَاهُ بِهَا عَبْدٌ بَعْدَ الْكَبَائِرِ الَّتِي نَهَى اللَّهُ عَنْهَا، أَنْ يَمُوتَ رَجُلٌ وَعَلَيْهِ دَيْنٌ، لَا يَدَعُ لَهُ قَضَاءً».**(۱)

ترجمه: از ابو موسی اشعری ﷺ روایت است که از پدرش، از رسول الله ﷺ نقل کرده که فرمودند: " بزرگترین گناهان نزد الله ﷻ ، پس از گناهان بزرگی که الله ﷻ از آن نهی کرده، این است که انسان بمیرد در حالی که بدهکار باشد وچیزی برای پرداخت بدهی‌اش باقی نگذارد".

۲- رسول الله ﷺ فرموده‌اند: **عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنْ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «نَفْسُ المُؤْمِنِ مُعَلَّقَةٌ بِدَيْنِهِ حَتَّى يُقْضَى عَنْهُ».**(۲)

ترجمه: از ابو هریره ﷺ روایت شده که: پیامبر ﷺ فرمود: مؤمن به قرض خود معلق است، تا اینکه از عوض وی پرداخته شود.

۳- رسول الله ﷺ فرموده‌اند: **عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ قَالَ» :يُغْفَرُ لِلشَّهِيدِ كُلُّ ذَنْبٍ إِلَّا الدَّيْنَ ».**(۳)

ترجمه: از عبد الله بن عمرو بن عاص ﷺ روایت شده که: رسول الله ﷺ فرمود: الله ﷻ همهء گناهان شهید را می آمرزد، جز قرض.

٤- رسول الله ﷺ فرموده‌اند: **«وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَوْ أَنَّ رَجُلًا قُتِلَ فِي سَبِيلِ اللهِ، ثُمَّ عَاشَ، ثُمَّ قُتِلَ فِي سَبِيلِ اللهِ، ثُمَّ عَاشَ، ثُمَّ قُتِلَ فِي سَبِيلِ اللهِ، ثُمَّ عَاشَ وَعَلَيْهِ دَيْنٌ مَا دَخَلَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَقْضِيَ دَيْنَهُ».**(٤)

ترجمه: "قسم به آنکه جان محمد (ﷺ) در دست اوست، اگر مردی در راه خدا کشته شود، سپس زنده شود، و باز در راه خدا کشته شود، و باز زنده شود، و باز در راه خدا کشته شود، سپس زنده شود، در حالی‌که بر گردن او دَینی باشد، داخل بهشت نمی‌شود تا دَینش پرداخت گردد".

---

(۱) سنن أبي داود – ت محيي الدين عبد الحميد، ۳ / ۲٤٦، رقم الحديث: ۳۳٤۲، كِتَاب الْبُيُوعِ، بَابٌ فِي التَّشْدِيدِ فِي الدَّيْنِ، المكتبة العصرية، صيدا – بيروت؛ مسند أحمد – ط الرسالة، ۲٤٦/۳۲، رقم الحديث: ۱۹٤۹٥، مُسْنَدِ الْكُوفِيِّينَ، حَدِيثُ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ.

(۲) سنن الترمذي – ت بشار، ۳۷٥/۲، رقم الحديث:۱۰۷۹، أَبْوَابُ الْجَنَائِزِ عَنْ رَسُولِ اللهِ ﷺ ، بَابُ مَا جَاءَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: نَفْسُ الْمُؤْمِنِ مُعَلَّقَةٌ بِدَيْنِهِ حَتَّى يُقْضَى عَنْهُ، دار الغرب الإسلامي – بيروت.

(۳) صحيح مسلم – ت عبد الباقي، ۳/ ۱٥۰۲، رقم الحديث: ۱۱۹ – (۱۸۸٦)، كِتَاب الْإِمَارَةِ، بَاب مَنْ قُتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كُفِّرَتْ خَطَايَاهُ، إِلَّا الدَّيْنَ، دار إحياء التراث العربي ببيروت.

(٤) مسند أحمد – ط الرسالة، ۱٦۳/۳۷، رقم الحديث: ۲۲٤۹۳، تتمة مسند الأنصار، حَدِيثُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللهِ بْنِ جَحْشٍ.

۵- رسول الله ﷺ فرموده‌اند: **عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ أَخَذَ أَمْوَالَ النَّاسِ يُرِيدُ أَدَاءَهَا أَدَّى اللهُ عَنْهُ، وَمَنْ أَخَذَ يُرِيدُ إِتْلَافَهَا أَتْلَفَهُ اللهُ».**(۱)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هر کس که اموال مردم را (بعنوان وام) بگیرد و نیت پرداخت آن را داشته باشد، خداوند وامَش را پرداخت خواهد کرد. و هر کس که آنرا به نیت اتلاف و ضایع کردن، بگیرد، خداوند مال و جانش را ضایع می‌گرداند».

٦- رسول الله ﷺ فرموده‌اند: **عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ ﷺ: «أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أُتِيَ بِجِنَازَةٍ لِيُصَلِّيَ عَلَيْهَا، فَقَالَ: هَلْ عَلَيْهِ مِنْ دَيْنٍ، قَالُوا: لَا، فَصَلَّى عَلَيْهِ، ثُمَّ أُتِيَ بِجِنَازَةٍ أُخْرَى، فَقَالَ: هَلْ عَلَيْهِ مِنْ دَيْنٍ، قَالُوا: نَعَمْ، قَالَ: صَلُّوا عَلَى صَاحِبِكُمْ، قَالَ أَبُو قَتَادَةَ: صَلِّ عَلَيْهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَعَلَيَّ دَيْنُهُ، فَصَلَّى عَلَيْهِ».**(۲)

ترجمه: سلمه بن اکوع ﷺ می‌گوید: نزد رسول الله ﷺ نشسته بودیم که جنازه‌ای را آوردند. مردم گفتند: بر این جنازه، نماز بخوان. رسول الله ﷺ فرمود: «آیا این میت، بدهکار است»؟ گفتند: خیر. آنگاه، رسول الله ﷺ بر او نماز جنازه خواند. سپس، جنازه دیگری آوردند و گفتند: ای رسول خدا! بر آن، نماز بخوان. رسول الله ﷺ فرمود: «آیا او، بدهکاری دارد»؟ گفتند: بلی. رسول الله ﷺ فرمود: «بر رفیقتان، نماز جنازه بخوانید». ابوقتاده ﷺ گفت: ای رسول‌خدا! بر او، نماز بخوان. پرداخت بدهی او، به عهده من است. آنگاه، رسول الله ﷺ بر وی، نماز خواند».

مطلب پنجم: تعریف، اصطلاحات ویژه، رکن، دلایل مشروعیت، حکم و شروط رهن:

تعریف رهن (گروی):

رهن در لغت حبس و بند کردن را گویند. در اصطلاح بند کردن چیزی جهت بدست آوردن حقی.(۳)

اصطلاحات مرتبط به رهن:

عقد رهن بعضی اصطلاحات ویژه دارد که قرار ذیل اند:

۱) رهن، مرهون یا مرهونه: چیزی را گویند که به گرو داده میشود.

۲) راهن: مالک اصلی چیز گرو شده را گویند (مدیون).

۳) مرتهن: شخص را گویند که چیزی همرای وی گرو است (داین).

---

(۱) **صحيح البخاري،۳ / ۱۱۵، رقم الحديث: ۲۳۸۷، كِتَابٌ فِي الِاسْتِقْرَاضِ، بَابُ مَنْ أَخَذَ أَمْوَالَ النَّاسِ يُرِيدُ أَدَاءَهَا أَوْ إِتْلَافَهَا، دار طوق النجاة – بيروت.**

(۲) **صحيح البخاري،۳ / ۹٦، رقم الحديث: ۲۲۹۵، كِتَابُ الْكَفَالَةِ، بَابُ مَنْ تَكَفَّلَ عَنْ مَيِّتٍ دَيْنًا فَلَيْسَ لَهُ أَنْ يَرْجِعَ، دار طوق النجاة – بيروت.**

(۳) **الرَّهْنُ لُغَةً: حَبْسُ الشَّيْءِ بِأَيِّ سَبَبٍ كَانَ وَفِي الشَّرِيعَةِ: جَعْلُ الشَّيْءِ مَحْبُوسًا بِحَقٍّ يُمْكِنُ اسْتِيفَاؤُهُ مِنْ الرَّهْنِ كَالدُّيُونِ.** (الهداية في شرح بداية المبتدي، ٤١٢/٤، كِتَابُ الرَّهْنِ، دار احياء التراث العربي – بيروت – لبنان).

– (هُوَ) أَيْ الرَّهْنُ لُغَةً الْحَبْسُ مُطْلَقًا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ﴾ [المدثر: ۳۸] أَيْ مَحْبُوسَةٌ بِجَزَاءِ عَمَلِهَا وَيُقَالُ قَلْبُ الْمُحِبِّ رَهْنٌ عِنْدَ حَبِيبِهِ وَقِيلَ هُوَ جَعْلُ الشَّيْءِ مَحْبُوسًا أَيِّ شَيْءٍ كَانَ بِأَيِّ سَبَبٍ كَانَ وَقَدْ يُطْلَقُ الرَّهْنُ عَلَى الْمَرْهُونِ تَسْمِيَةً لِلْمَفْعُولِ بِالْمَصْدَرِ وَحِينَئِذٍ يُجْمَعُ عَلَى رِهَانٍ وَرُهُونٍ وَرُهُنٍ. (مجمع الأنهر في شرح ملتقى الأبحر، ٥٨٤/٢، كِتَابِ الرَّهْنِ، دار إحياء التراث العربي – بيروت، لبنان).

– وأما معناه شريعة: فما ذكره بقوله: م: (وَفِي الشَّرِيعَةِ: جَعْلُ الشَّيْءِ) ش: أي رهن جعل الشيء م: (مَحْبُوسًا بِحَقٍّ) ش: إنما قيده بقوله « بِحَقٍّ» لأن الرهن كما يصح بالدين يصح بالغصب أيضا، والحق يشملها م: (يُمْكِنُ اسْتِيفَاؤُهُ) ش: أي استيفاء الحق م: (مِنْ الرَّهْنِ) ش: أي من المرهون م: (كَالدُّيُونِ) ش: احترز به عن ارتهان الخمر، وعن الرهن عن الحدود والقصاص. (البناية شرح الهداية، بدر الدين العيني، ۱۲ / ٤٦٥، كِتَابُ الرَّهْنِ، دار الكتب العلمية – بيروت، لبنان).

٤) مرهون به: (دین) را گویند که در مقابل آن چیزی گرو شده باشد.[١]

رکن رهن (گروی):

رکن گروی ایجاب و قبول است که میان راهن و مرتهن صورت گرفته و مانند عقود دیگر با قبض گردن تکمیل می گردد.[٢]

دلایل مشروعیت رهن (گروی):

رهن (گروی) در شریعت اسلامی یک عمل جائز بوده که در قرآنکریم، احادیث نبوی، اجماع و قیاص ثابت است.[٣]

اول: قرآنکریم:

﴿ وَإِن كُنتُمۡ عَلَىٰ سَفَرٖ وَلَمۡ تَجِدُواْ كَاتِبٗا فَرِهَٰنٞ مَّقۡبُوضَةٞۖ فَإِنۡ أَمِنَ بَعۡضُكُم بَعۡضٗا فَلۡيُؤَدِّ ٱلَّذِي ٱؤۡتُمِنَ أَمَٰنَتَهُۥ وَلۡيَتَّقِ ٱللَّهَ رَبَّهُۥۗ ﴿٢٨٣﴾﴾.[٤]

ترجمه: و اگر در سفر بودید و نویسنده‌ای نیافتید، پس چیزی را از (قرضدار) به طور گرو بگیرید، پس اگر یکدیگر تان را امین دانستید (و نخواستید از او گرو بگیرید) پس کسی‌که امین قرار داده شد باید امانتش را ادا کند، و باید از پروردگار خود بترسد.

دوم: احادیث نبوی:

رسول الله ﷺ فرموده اند: **عَنْ أَنَسٍ ﷺ: «أَنَّهُ مَشَى إِلَى النَّبِيِّ ﷺ بِخُبْزِ شَعِيرٍ، وَإِهَالَةٍ سَنِخَةٍ، وَلَقَدْ رَهَنَ النَّبِيُّ ﷺ دِرْعًا لَهُ بِالْمَدِينَةِ عِنْدَ يَهُودِيٍّ، وَأَخَذَ مِنْهُ شَعِيرًا لِأَهْلِهِ».**[٥]

ترجمه: انس ﷺ می‌گوید: مقداری نان جو با کمی روغن بدبو، خدمت رسول الله ﷺ بردم. آنحضرت ﷺ زره‌اش را نزد فردی یهودی به رهن نهاده و از او قدری جو برای توشه عیالش گرفته بود.

---

(١) الْمُقَدِّمَةُ: في بيان الاصطلاحات الفقهية المتعلقة بالرهن

(الْمَادَّةُ ٧٠١) الرَّهْنُ حَبْس مَالٍ مَحْبُوسٍ وَتَوْثِيْقُهُ مُقَابِلَ حَقٍّ يُمْكِنِ اسْتِيفَاؤه مِنْه ويُسَمَّى ذَلِكَ الْمَالُ: مَرْهُوْنًا وَ: رَهْنًا.

(الْمَادَّةُ ٧٠٢) الارتهانُ أَخْذُ الرَّهْنِ.

(الْمَادَّةُ ٧٠٣) الرَّاهِنُ هُوَ الشَّخْصُ الَّذِي يُعْطِي الرَّهْنَ. أَيْ الْمَدِينُ الَّذِي يُعْطِي الْمَرْهُونَ.

(الْمَادَّةُ ٧٠٤) الْمُرْتَهِنُ هُوَ الشَّخْصُ الَّذِي يَأْخُذُ الرَّهْنَ، أَيْ الدَّائِنُ. (مجلة الأحكام العدلية، ص١٣٣، ط: نور محمد، کارخانه تجارتِ کتب، آرام باغ، کراتشي).

(٢) أَمَّا رُكْنُ عَقْدِ الرَّهْنِ فَهُوَ الْإِيجَابُ وَالْقَبُولُ وَهُوَ أَنْ يَقُولَ الرَّاهِنُ: رَهَنْتُكَ هَذَا الشَّيْءَ بِمَا لَكَ عَلَيَّ مِنْ الدَّيْنِ أَوْ يَقُولَ: هَذَا الشَّيْءُ رَهْنٌ بِدَيْنِكَ، وَمَا يَجْرِي هَذَا الْمَجْرَى، وَيَقُولُ الْمُرْتَهِنُ: ارْتَهَنْتُ أَوْ قَبِلْتُ أَوْ رَضِيتُ، وَمَا يَجْرِي مَجْرَاهُ. (بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، ١٣٥/٦، كِتَابُ الرَّهْنِ دار الكتب العلمية).

– (الرَّهْنُ يَنْعَقِدُ بِالْإِيجَابِ وَالْقَبُولِ وَيَتِمُّ بِالْقَبْضِ) قَالُوا: الرُّكْنُ الْإِيجَابُ بِمُجَرَّدِهِ؛ لِأَنَّهُ عَقْدُ تَبَرُّعٍ فَيَتِمُّ بِالْمُتَبَرَّعِ كَالْهِبَةِ وَالصَّدَقَةِ. (العناية شرح الهداية – للبابرتی، ١٠/ ١٣٦، كِتَابُ الرَّهْنِ ، دار الفكر، لبنان).

(٣) وَأَمَّا مَشْرُوعِيَّتُهُ فَبِقَوْلِهِ تَعَالَى ﴿فَرِهَانٌ مَقْبُوضَةٌ﴾ [البقرة: ٢٨٣] وَهُوَ جَمْعُ رَهْنٍ كَعِبَادٍ فِي جَمْعِ عَبْدٍ، وَبِمَا رُوِيَ «أَنَّهُ ﷺ اشْتَرَى مِنْ يَهُودِيٍّ طَعَامًا وَرَهَنَهُ دِرْعَهُ» وَبِالْإِجْمَاعِ فَإِنَّ الْأُمَّةَ اجْتَمَعَتْ عَلَى جَوَازِهِ مِنْ غَيْرِ نَكِيرٍ، وَبِالْمَعْقُولِ وَهُوَ أَنَّهُ عَقْدُ وَثِيقَةٍ لِجَانِبِ الِاسْتِيفَاءِ فَيُعْتَبَرُ بِالْوَثِيقَةِ فِي طَرَفِ الْوُجُوبِ. وَتَقْرِيرُهُ أَنَّ لِلدَّيْنِ طَرَفَيْنِ: طَرَفُ الْوُجُوبِ وَطَرَفُ الِاسْتِيفَاءِ لِأَنَّهُ يَجِبُ أَوَّلًا فِي الذِّمَّةِ ثُمَّ يُسْتَوْفَى الْمَالُ بَعْدَ ذَلِكَ، ثُمَّ الْوَثِيقَةُ لِطَرَفِ الْوُجُوبِ الَّذِي يَخْتَصُّ بِالذِّمَّةِ وَهِيَ الْكَفَالَةُ جَائِزَةٌ، فَكَذَا الْوَثِيقَةُ الَّتِي تَخْتَصُّ بِالْمَالِ، بَلْ بِطَرِيقِ الْأَوْلَى لِأَنَّ الِاسْتِيفَاءَ هُوَ الْمَقْصُودُ وَالْوُجُوبُ وَسِيلَةٌ إلَيْهِ. (العناية شرح الهداية – للبابرتی، ١٠/ ١٣٥– ١٣٦، كِتَابُ الرَّهْنِ، دار الفكر، لبنان).

(٤) سورة البقرة، آية: ٢٨٣.

(٥) صحيح البخاري،٣ / ٥٦، رقم الحديث: ٢٠٦٩، كِتَابُ الْبُيُوعِ، بَابُ شِرَاءِ النَّبِيِّ ﷺ بِالنَّسِيئَةِ، دار طوق النجاة – بيروت.

سوم: اجماع امت:

تمام فقهای کرام اجماع دارند که رهن یک عمل جائز است.[1]

چهارم: قیاس:

قیاس و عقل نیز تقاضای این را دارد تا این نوع عقد جائز و روا باشد، بخاطریکه برای وجوب عقد توثیق و گرفتن ضامن روا است مثلاً کفیل که از مدیون گرفته شود عقد با وی قایم میگردد، به همین شکل برای استیفاء عقد نیز توثیق و ضمانت مالی روا است.[2]

حکم رهن صحیح:

مرتهن (گرو گیرنده) الی پرداخت دین، اختیار حبس و نگهداشت مرهون (چیزی گرو شده) را دارد.

برای رهن صحیح چندین احکام وجود دارد که یک تعداد آن به قیام و موجودیت مرهون (چیزی گرو شده) تعلق دارد و یک تعداد آن به هلاک شدن مرهونه ارتباط دارد:

احکامی‌که به موجودیت مرهون تعلق دارد:

۱- حبس دایمی مرهون الی پرداخت دین.

۲- راهن اختیار فروش مرهونه و نگهداشت پول را دارد.

۳- وقتیکه دین (پول گروی) تادیه گردید، مرتهن مرهونه (چیزی گرو شده) را به راهن تسلیم دهد.

احکامی‌که به هلاکت مرهونه ارتباط دارد:مرهون یا که خودش هلاک شده و یا کسی آنرا هلاک کرده است.

۱- اگر مرهون خودش هلاک شده باشد، در مقابل آن به همان اندازه دین کاهش می‌یابد.

---

(۱) **وَبِالْإِجْمَاعِ فَإِنَّ الْأُمَّةَ اجْتَمَعَتْ عَلَى جَوَازِهِ مِنْ غَيْرِ نَكِيرٍ.** (العناية شرح الهداية – للبابرتي، ۱۰/ ۱۳۵– ۱۳۶، كِتَابُ الرَّهْنِ، دار الفكر، لبنان).

– م (وقد انعقد على ذلك) ش: أي على كون الرهن مشروعا م: (الإجماع) ش: أي الأمة اجتمعت على جواز الرهن من غير نكير إلى يومنا هذا. (البناية شرح الهداية، بدر الدين العيني، ۱۲ / ٤٦٦، كِتَابُ الرَّهْنِ ، دار الكتب العلمية – بيروت، لبنان).

(۲) وَأَمَّا حُكْمُ الرَّهْنِ فَنَقُولُ وَبِاَللَّهِ التَّوْفِيقُ: الرَّهْنُ نَوْعَانِ: صَحِيحٌ، وَفَاسِدٌ.

(أَمَّا) الْأَوَّلُ فَلَهُ أَحْكَامٌ بَعْضُهَا يَتَعَلَّقُ بِحَالِ قِيَامِ الْمَرْهُونِ وَبَعْضُهَا يَتَعَلَّقُ بِحَالِ هَلَاكِهِ.

(أَمَّا) الَّذِي يَتَعَلَّقُ بِحَالِ قِيَامِهِ فَعِنْدَنَا ثَلَاثَةٌ:

(الْأَوَّلُ) مِلْكُ حَبْسِ الْمَرْهُونِ عَلَى سَبِيلِ الدَّوَامِ إلَى وَقْتِ الْفِكَاكِ، أَوْ مِلْكِ الْعَيْنِ فِي حَقِّ الْحَبْسِ عَلَى سَبِيلِ الدَّوَامِ إلَى وَقْتِ الْفِكَاكِ.

(وَالثَّانِي) اخْتِصَاصُ الْمُرْتَهِنِ بِبَيْعِ الْمَرْهُونِ أَوْ اخْتِصَاصُهُ بِثَمَنِهِ، وَهَذَانِ الْحُكْمَانِ أَصْلِيَّانِ لِلرَّهْنِ عِنْدَنَا.

(وَالثَّالِثُ) وُجُوبُ تَسْلِيمِ الْمَرْهُونِ عِنْدَ الِافْتِكَاكِ. (فَصْلٌ فِي حُكْمِ الرَّهْنِ، ٦/١٤٥)

وَأَمَّا الَّذِي يَتَعَلَّقُ بِحَالِ هَلَاكِ الْمَرْهُونِ: فَالْمَرْهُونُ إذَا هَلَكَ، لَا يَخْلُو إمَّا أَنْ يَهْلِكَ بِنَفْسِهِ وَإِمَّا أَنْ يَهْلِكَ بِالِاسْتِهْلَاكِ، فَإِنْ هَلَكَ بِنَفْسِهِ، يَهْلِكُ مَضْمُونًا بِالدَّيْنِ عِنْدَنَا. (٦/١٥٤)

(وَأَمَّا) الرَّهْنُ الْفَاسِدُ فَلَا حُكْمَ لَهُ حَالَ قِيَامِ الْمَرْهُونِ، حَتَّى لَا يَثْبُتَ لِلْمُرْتَهِنِ حَقُّ الْحَبْسِ وَلِلرَّاهِنِ أَنْ يَسْتَرِدَّهُ مِنْهُ، فَإِنْ مَنَعَهُ حَتَّى هَلَكَ، يَضْمَنُ مِثْلَهُ إنْ كَانَ لَهُ مِثْلٌ، وَقِيمَتَهُ إنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِثْلٌ؛ لِأَنَّهُ صَارَ غَاصِبًا بِالْمَنْعِ.

(وَأَمَّا) حُكْمُ اسْتِهْلَاكِهِ فَنَقُولُ: الْمَرْهُونُ لَا يَخْلُو (إمَّا) أَنْ يَكُونَ مِنْ بَنِي آدَمَ كَالْعَبْدِ وَالْأَمَةِ، (وَإِمَّا) إنْ كَانَ مِنْ غَيْرِ بَنِي آدَمَ مِنْ سَائِرِ الْأَمْوَالِ، فَإِنْ كَانَ مِنْ غَيْرِ بَنِي آدَمَ فَاسْتَهْلَكَهُ أَجْنَبِيٌّ، ضَمِنَ قِيمَتَهُ إنْ كَانَ مِمَّا لَا مِثْلَ لَهُ، وَمِثْلَهُ إنْ كَانَ مِمَّا لَهُ مِثْلٌ، كَمَا إذَا لَمْ يَكُنْ مَرْهُونًا وَالْمُرْتَهِنُ هُوَ الْخَصْمُ فِي تَضْمِينِهِ وَكَانَ الضَّمَانُ رَهْنًا؛ لِأَنَّهُ بَدَلُ الْمَرْهُونِ ثُمَّ إنْ كَانَ الضَّمَانُ مِنْ جِنْسِ الدَّيْنِ وَالدَّيْنُ حَالٌّ، اسْتَوْفَاهُ بِدَيْنِهِ، وَإِنْ كَانَ الدَّيْنُ لَمْ يَحِلَّ، حَبَسَهُ رَهْنًا مَكَانَهُ. (٦/ ١٦٣)؛ (بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، ٦/١٤٥ – ١٦٣، كِتَابُ الرَّهْنِ، فَصْلٌ فِي حُكْمِ الرَّهْنِ، دار الكتب العلمية).

–النهاية في شرح الهداية (شرح بداية المبتدي) تأليف: حسين بن علي السغناقي الحنفي(ت ٧١٤ هـ) ، ج ٢٣ ، ص٢٦٣ .

۲- اگر مرهون را کسی دیگری هلاک کرده باشد، تاوان آن گرفته شده و با مرتهن نیز گرو می‌باشد.[۱]

حکمت مشروعیت رهن: حکمت مشروعیت رهن [تأیید دَین، حفظ مال قرض‌دهنده از فراموشی، انکار و ورشکستگی مدیون، جلب رضایت و تشویق مدیون به بازپرداخت سریع دَین] است.

شروط رهن (گروی): شرایط رهن (گروی) چندین نوع است که بعضی آن به رهن، تعداد به راهن و مرتهن، بعضی به مرهون و یک تعداد آن به (مرهون به) ارتباط دارد.

شرط رهن: شرط رهن این است که رهن به کدام شرط وابسته نبوده و نه هم نسبت آن به وقت باشد.

شرط راهن و مرتهن: راهن و مرتهن عاقلان باشند.

شروط مرهون:

۱. مرهون قابل بیع و فروش باشد (در وقت عقد موجود، مطلق و مال متقوم، مملوک، معلوم و قابل تسلیمی باشد).

۲. مرهون در قبض مرتهن و یا در قبض جانشین وی باشد.

شروط مرهون به:

۱. مرهون به باید مضمون باشد (مالی نباشد که تاوان نداشته باشد مانند: امانت، ودیعت، عاریت، مضاربت و غیره).

۲. ممکن بودن استیفاء رهن از مرهون به، بطور مثال: در حق قصاص رهن گرفته نمی‌شود.[۲]

---

(۱) وأما حكمته: فحصول النظر من الجانبين. (البناية شرح الهداية، بدر الدين العيني، ۱۲ / ٤٦٥، كِتَابُ الرَّهْنِ ، دار الكتب العلمية – بيروت، لبنان).

– والحكمة من تشريع الرهن توثيق الديون، فكما أن الكفالة توثق الدين شخصيًا، يوثق الرهن الدين ماليًا، تسهيلًا للقروض. (الفِقْهُ الإسلاميُّ وأدلَّتُهُ – للزُّحَيْلِيّ، ٦ / ٤٢١٠، دار الفكر – سوريَّة – دمشق).

– (اعْلَمْ) بِأَنَّ الرَّهْنَ عَقْدُ وَثِيقَةٍ بِمَالٍ مَشْرُوعٍ لِلتَّوَثُّقِ فِي جَانِبِ الِاسْتِيفَاءِ، فَالِاسْتِيفَاءُ هُوَ الْمُخْتَصُّ بِالْمَالِ، وَلِهَذَا كَانَ مُوجَبُهُ ثُبُوتَ يَدِ الِاسْتِيفَاءِ حَقًّا لِلْمُرْتَهِنِ عِنْدَنَا؛ لِأَنَّ مُوجَبَ حَقِيقَةِ الِاسْتِيفَاءِ مِلْكُ عَيْنِ الْمُسْتَوْفَى، وَمِلْكُ الْيَدِ، فَمُوجَبُ الْعَقْدِ – الَّذِي هُوَ وَثِيقَةُ الِاسْتِيفَاءِ – بَعْضُ ذَلِكَ، وَهُوَ مِلْكُ الْيَدِ. المبسوط للسرخسي — شمس الأئمة السرخسي (ت ٤٨٣)، ٦٣/٢١، كِتَابُ الرَّهْنِ، دار المعرفة – بيروت، لبنان).

– وَلِأَنَّ مَا شُرِعَ لَهُ الرَّهْنُ وَهُوَ الْحَاجَةُ إلَى تَوْثِيقِ الدَّيْنِ يُوجَدُ فِي الْحَالَيْنِ وَهُوَ الرَّهْنُ عَنْ تَوَاءِ الْحَقِّ بِالْجُحُودِ وَالْإِنْكَارِ وَتَذَكُّرُهُ عِنْدَ السَّهْوِ وَالنِّسْيَانِ. (بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، ١٣٥/٦، كِتَابُ الرَّهْنِ،فَصْلٌ فِي شَرَائِطِ رُكْنِ الرَّهْنِ، دار الكتب العلمية).

– [الحكمة من حبس الرهن] (لِيَقَعَ الْأَمْنُ مِنْ الْجُحُودِ)، أَيْ :جُحُودُ الرَّاهِنِ الدَّيْنَ. (مَخَافَةَ جُحُودِ الْمُرْتَهِنِ الرَّهْنَ)، أَيْ: لَا يَجْحَدُ الرَّاهِنُ الدَّيْنَ خَوْفَا مِنْ أَنْ يَجْحَدَ الْمُرْتَهِنُ الرَّهْنَ، فَعَسَى تَكُونُ قِيمَةُ الرَّهْنِ أَكْثَرَ مِنْ الدَّيْنِ فَيَتَضَرَّرَ الرَّاهِنُ، عَلَى تَقْدِيرِ جُحُودِ الْمُرْتَهِنِ، فَكَانَ فِي الْحَبْسِ الدَّائِمِ فَائِدَةٌ، وَهِيَ وُقُوعُ الْأَمْنِ مِنْ جُحُودِ الرَّاهِنِ الدَّيْنَ، فَيَحْصُلُ بِالرَّهْنِ وَثِيقَةُ جَانِبِ اسْتِيفَاءِ الدَّيْنِ بِهَذَا الطَّرِيقِ، فَكَانَ اللَّامُ فِيْ (لِيَقَعَ)، (وَلِيَكُوْنَ) مُتَعَلِّقًا بِقَوْلِهِ: (وَثِيْقَةٌ لِجَانِبِ الاسْتِيْفَاءِ). (النهاية في شرح الهداية (شرح بداية المبتدي)، لحسين بن علي السغناقي الحنفي (ت ٧١٤ هـ)، ٢٨٠/٢٣، كِتَابُ الرَّهْنِ).

(۲) وَأَمَّا الشَّرَائِطُ فَأَنْوَاعٌ بَعْضُهَا يَرْجِعُ إلَى نَفْسِ الرَّهْنِ، وَبَعْضُهَا يَرْجِعُ إلَى الرَّاهِنِ وَالْمُرْتَهِنِ، وَبَعْضُهَا يَرْجِعُ إلَى الْمَرْهُونِ، وَبَعْضُهَا يَرْجِعُ إلَى الْمَرْهُونِ بِهِ. (أَمَّا) الَّذِي يَرْجِعُ إلَى نَفْسِ الرَّهْنِ فَهُوَ: أَنْ لَا يَكُونَ مُعَلَّقًا بِشَرْطٍ وَلَا مُضَافًا إلَى وَقْتٍ؛ لِأَنَّ فِي الرَّهْنِ وَالِارْتِهَانِ مَعْنَى الْإِيفَاءِ وَالِاسْتِيفَاءِ، فَيُشْبِهُ الْبَيْعَ وَأَنَّهُ لَا يَحْتَمِلُ التَّعْلِيقَ بِشَرْطٍ، وَالْإِضَافَةُ إلَى وَقْتٍ كَذَا هَذَا.

(وَأَمَّا) الَّذِي يَرْجِعُ إلَى الرَّاهِنِ وَالْمُرْتَهِنِ فَعَقْلُهُمَا؛ حَتَّى لَا يَجُوزَ الرَّهْنُ وَالِارْتِهَانُ مِنْ الْمَجْنُونِ وَالصَّبِيِّ الَّذِي لَا يَعْقِلُ.

(فَأَمَّا) الْبُلُوغُ فَلَيْسَ بِشَرْطٍ، وَكَذَا الْحُرِّيَّةُ حَتَّى يَجُوزَ مِنْ الصَّبِيِّ الْمَأْذُونِ وَالْعَبْدِ الْمَأْذُونِ.

(وَأَمَّا) الَّذِي يَرْجِعُ إلَى الْمَرْهُونِ.

فَأَنْوَاعٌ (مِنْهَا): أَنْ يَكُونَ مَحَلًّا قَابِلًا لِلْبَيْعِ، وَهُوَ أَنْ يَكُونَ مَوْجُودًا وَقْتَ الْعَقْدِ مَالًا مُطْلَقًا مُتَقَوِّمًا مَمْلُوكًا مَعْلُومًا مَقْدُورَ التَّسْلِيمِ، وَنَحْوُ ذَلِكَ....(١٣٥/٦)

(وَمِنْهَا): أَنْ يَكُونَ مَقْبُوضَ الْمُرْتَهِنِ أَوْ مَنْ يَقُومُ مَقَامَهُ. (١٣٧/٦)

(وَأَمَّا) الَّذِي يَرْجِعُ إلَى الْمَرْهُونِ بِهِ فَأَنْوَاعٌ:

مطلب ششم: تعریف، حکم، حکمت، دلایل مشروعیت، شرایط و انواع اجاره و اجیران:

تعریف اجاره:

اجاره اسم مصدر اجرت است و در لغت [مزد و عوض کار] را گویند.

در اصطلاح، در مقابل مال مزیت (فایده) گرفتن از یک شخص و یا شی را اجاره گویند.[۱]

رکن اجاره: رکن اجاره ایجاب و قبول است به لفظی که بر اجاره دلالت کند.[۲]

حکم اجاره: با بستن عقد، ملکیت مستأجر در منافی ثابت گردیده و ملکیت اجیر در ثمن ثابت می‌شود.[۳]

حکمت اجاره: بخاطریکه هر شخص تمام چیزهای را ندارد که به آن نیاز دارد، بناً اجاره جهت رفع احتیاجات مردم روا گردیده است.[٤]

مِنْهَا أَنْ يَكُونَ مَضْمُونًا،... وَالْمَضْمُونُ نَوْعَانِ: دَيْنٌ، وَعَيْنٌ. أَمَّا الدَّيْنُ: فَيَجُوزُ الرَّهْنُ بِأَيِّ سَبَبٍ وَجَبَ مِنْ الْإِتْلَافِ وَالْغَصْبِ وَالْبَيْعِ وَنَحْوِهَا؛... وَأَمَّا الْعَيْنُ فَنَقُولُ: لَا خِلَافَ فِي أَنَّهُ لَا يَجُوزُ الرَّهْنُ بِالْعَيْنِ الَّتِي هِيَ أَمَانَةٌ فِي يَدِ الرَّاهِنِ، كَالْوَدِيعَةِ وَالْعَارِيَّةِ وَمَالِ الْمُضَارَبَةِ وَالْبِضَاعَةِ وَالشَّرِكَةِ وَالْمُسْتَأْجَرِ وَنَحْوِهَا، فَإِنَّهَا لَيْسَتْ بِمَضْمُونَةٍ أَصْلًا. (١٤٢/٦)

(وَمِنْهَا) أَنْ يَكُونَ مُحْتَمَلًا لِلِاسْتِيفَاءِ مِنْ الرَّهْنِ فَإِنْ لَمْ يَحْتَمِلْ، لَمْ يَصِحَّ الرَّهْنُ بِهِ؛؛ لِأَنَّ الِارْتِهَانَ اسْتِيفَاءٌ وَعَلَى هَذَا يَخْرُجُ الرَّهْنُ بِالْقِصَاصِ فِي النَّفْسِ وَمَا دُونَهَا أَنَّهُ لَا يَجُوزُ. (١٤٤/٦) (بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، ١٣٥/٦- ١٤٤، كِتَابُ الرَّهْنِ، فَصْلٌ فِي شَرَائِطِ رُكْنِ الرَّهْنِ، دار الكتب العلمية).

(١) وَفِي اللُّغَةِ الْإِجَارَةُ فِعَالَةٌ مِنْ أَجَرَ يَأْجُرُ مِنْ بَابَيْ طَلَبَ وَضَرَبَ فَهُوَ آجِرٌ وَذَاكَ مَأْجُورٌ أَيْ الْإِجَارَةُ اسْمٌ لِلْأُجْرَةِ وَهِيَ مَا أُعْطِيَ مِنْ كِرَاءِ الْأَجِيرِ. (تبيين الحقائق شرح كنز الدقائق وحاشية الشلبي، لعثمان بن علي الزيلعي الحنفي، ١٠٥/٥، كِتَابُ الْإِجَارَةِ، ط: دار الكتاب الإسلامي).

– الْإِجَارَةُ :عَقْدٌ عَلَى الْمَنَافِعِ بِعِوَضٍ؛ لِأَنَّ الْإِجَارَةَ فِي اللُّغَةِ بَيْعُ الْمَنَافِعِ. (الهداية في شرح بداية المبتدي، لعلي بن أبي بكر بن عبد الجليل الفرغاني المرغيناني، أبو الحسن برهان الدين (ت ٥٩٣هـ)، ٢٣٠/٣، دار احياء التراث العربي - بيروت – لبنان).

– وَأَمَّا مَعْنَى الْإِجَارَةِ فَالْإِجَارَةُ بَيْعُ الْمَنْفَعَةِ لُغَةً وَلِهَذَا سَمَّاهَا أَهْلُ الْمَدِينَةِ بَيْعًا وَأَرَادُوا بِهِ بَيْعَ الْمَنْفَعَةِ وَلِهَذَا سُمِّيَ الْبَدَلُ فِي هَذَا الْعَقْدِ أُجْرَةً، وَسَمَّى اللَّهُ بَدَلَ الرَّضَاعِ أَجْرًا بِقَوْلِهِ ﴿فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ﴾ [لطلاق: ٦] وَالْأُجْرَةُ بَدَلُ الْمَنْفَعَةِ لُغَةً وَلِهَذَا سُمِّيَ الْمَهْرُ فِي بَابِ النِّكَاحِ أَجْرًا بِقَوْلِهِ ﴿فَانْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ﴾ [النساء: ٢٥] أَيْ مُهُورَهُنَّ لِأَنَّ الْمَهْرَ بَدَلُ مَنْفَعَةِ الْبُضْعِ. (بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، ١٧٤/٤، كِتَابُ الْإِجَارَةِ، فَصْلٌ فِي رُكْنُ الْإِجَارَةِ وَمَعْنَاهَا، دار الكتب العلمية).

(٢) أَمَّا رُكْنُهَا فَالْإِيجَابُ وَالْقَبُولُ وَذَلِكَ بِلَفْظٍ دَالٍّ عَلَيْهَا وَهُوَ لَفْظُ الْإِجَارَةِ، وَالِاسْتِئْجَارِ، وَالِاكْتِرَاءِ، وَالْإِكْرَاءِ فَإِذَا وُجِدَ ذَلِكَ فَقَدْ تَمَّ الرُّكْنُ. (بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، ١٧٤/٤، كِتَابُ الْإِجَارَةِ، فَصْلٌ فِي رُكْنُ الْإِجَارَةِ وَمَعْنَاهَا، دار الكتب العلمية).

(٣) أَمَّا الصَّحِيحَةُ: فَلَهَا أَحْكَامٌ، بَعْضُهَا أَصْلِيٌّ وَبَعْضُهَا مِنْ التَّوَابِعِ أَمَّا الْحُكْمُ الْأَصْلِيُّ فَالْكَلَامُ فِيهِ فِي ثَلَاثَةِ مَوَاضِعَ: فِي بَيَانِ أَصْلِ الْحُكْمِ، وَفِي بَيَانِ وَقْتِ ثُبُوتِهِ، وَفِي بَيَانِ كَيْفِيَّةِ ثُبُوتِهِ. أَمَّا الْأَوَّلُ: فَهُوَ ثُبُوتُ الْمِلْكِ فِي الْمَنْفَعَةِ لِلْمُسْتَأْجِرِ، وَثُبُوتُ الْمِلْكِ فِي الْأُجْرَةِ الْمُسَمَّاةِ لِلْآجِرِ؛ لِأَنَّهَا عَقْدُ مُعَاوَضَةٍ إذْ هِيَ بَيْعُ الْمَنْفَعَةِ، وَالْبَيْعُ عَقْدُ مُعَاوَضَةٍ، فَيَقْتَضِي ثُبُوتَ الْمِلْكِ فِي الْعِوَضَيْنِ. (بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، ٢٠١/٤، كِتَابُ الْإِجَارَةِ، فَصْلٌ فِي حُكْمِ الْإِجَارَةِ، ط: دار الكتب العلمية).

(٤) وَحَاجَتُهُمْ إلَى الْإِجَارَةِ مَاسَّةٌ؛ لِأَنَّ كُلَّ وَاحِدٍ لَا يَكُونُ لَهُ دَارٌ مَمْلُوكَةٌ يَسْكُنُهَا أَوْ أَرْضٌ مَمْلُوكَةٌ يَزْرَعُهَا أَوْ دَابَّةٌ مَمْلُوكَةٌ يَرْكَبُهَا وَقَدْ لَا يُمْكِنُهُ تَمَلُّكُهَا بِالشِّرَاءِ لِعَدَمِ الثَّمَنِ، وَلَا بِالْهِبَةِ وَالْإِعَارَةِ؛ لِأَنَّ نَفْسَ كُلِّ وَاحِدٍ لَا تَسْمَحُ بِذَلِكَ فَيَحْتَاجُ إلَى الْإِجَارَةِ فَجُوِّزَتْ بِخِلَافِ الْقِيَاسِ لِحَاجَةِ النَّاسِ كَالسَّلَمِ وَنَحْوِهِ. (بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، ١٧٤/٤، كِتَابُ الْإِجَارَةِ، جَوَازِ الْإِجَارَةِ، دار الكتب العلمية).

دلایل مشروعیت اجاره: اجاره به قرآنکریم، سنت نبوی و اجماع امت ثابت است.[۱]

۱-الله ﷻ می فرماید: ﴿فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ﴾.[۲]

ترجمه: پس اگر (فرزندان‌تان) را برای شما شیر دهند مزدشان را بدهید.

۲-الله ﷻ می فرماید: ﴿قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ﴾.[۳]

ترجمه: یکی از آن دو (دوختر) گفت: ای پدر من! او را اجیر بگیر، بی‌گمان بهترین کسی است که به خدمت گیری (زیرا) هم شخص توانا (وهم) امین است.

۳- الله ﷻ می فرماید: ﴿ فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَن يَنقَضَّ فَأَقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا﴾.[٤]

ترجمه: پس در آنجا دیواری را یافتند که نزدیک بود بافتد، پس (خضر) آن را راست (ودرست) کرد. (موسی) گفت: اگر می‌خواستی در مقابل این کار مزدی می‌گرفتی.

احادیث نبوی:

۱- رسول الله ﷺ می فرمایند: **عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَا بَعَثَ اللهُ نَبِيًّا إِلَّا رَعَى الْغَنَمَ. فَقَالَ أَصْحَابُهُ: وَأَنْتَ، فَقَالَ: نَعَمْ، كُنْتُ أَرْعَاهَا عَلَى قَرَارِيطَ لِأَهْلِ مَكَّةَ»**.[٥]

ترجمه: از ابوهریره رضي الله عنه روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «الله ﷻ، هیچ پیامبری را مبعوث نکرد، مگر اینکه شبانی کرده بود». صحابه عرض کردند: ای رسول خدا! شما نیز(چوپانی کرده اید)؟ فرمود: «بلی، من هم گوسفندانِ مردم مکه را در برابر چند قیراط، می‌چرانیدم».

۲- رسول الله ﷺ می فرمایند: **عَنْ عَائِشَةَ رضي الله عنها: «وَاسْتَأْجَرَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَبُو بَكْرٍ رَجُلًا مِنْ بَنِي الدِّيلِ، ثُمَّ مِنْ بَنِي عَبْدِ بْنِ عَدِيٍّ، هَادِيًا خِرِّيتًا، الْخِرِّيتُ: الْمَاهِرُ بِالْهِدَايَةِ»**.[٦]

ترجمه: از حضرت عائشه رضي الله عنها روایت که می‌گوید: رسول خدا ﷺ و ابوبکر رضي الله عنه مردی از قبیله بنی دیل را که از تیره بنی عبد بن عدی و راهنمایی ماهر بود، اجیر کردند.

---

(۱) **وَالْقِيَاسُ يَأْبَى جَوَازَهُ؛ لِأَنَّ الْمَعْقُودَ عَلَيْهِ الْمَنْفَعَةُ وَهِيَ مَعْدُومَةٌ، وَإِضَافَةُ التَّمْلِيكِ إلَى مَا سَيُوجَدُ لَا يَصِحُّ إلَّا أَنَّا جَوَّزْنَاهُ لِحَاجَةِ النَّاسِ إلَيْهِ، وَقَدْ شَهِدَتْ بِصِحَّتِهَا الْآثَارُ وَهُوَ قَوْلُهُ عليه الصلاة والسلام «أَعْطُوا الْأَجِيرَ أَجْرَهُ قَبْلَ أَنْ يَجِفَّ عَرَقُهُ» وَقَوْلُهُ عليه الصلاة والسلام «مَنْ اسْتَأْجَرَ أَجِيرًا فَلْيُعْلِمْهُ أَجْرَهُ» وَتَنْعَقِدُ سَاعَةً فَسَاعَةً عَلَى حَسَبِ حُدُوثِ الْمَنْفَعَةِ، وَالدَّارُ أُقِيمَتْ مَقَامَ الْمَنْفَعَةِ فِي حَقِّ إضَافَةِ الْعَقْدِ إلَيْهَا لِيَرْتَبِطَ الْإِيجَابُ بِالْقَبُولِ، ثُمَّ عَمَلُهُ يَظْهَرُ فِي حَقِّ الْمَنْفَعَةِ مِلْكًا وَاسْتِحْقَاقًا حَالَ وُجُودِ الْمَنْفَعَةِ .(وَلَا تَصِحُّ حَتَّى تَكُونَ الْمَنَافِعُ مَعْلُومَةً، وَالْأُجْرَةُ مَعْلُومَةً) لِمَا رَوَيْنَا، وَلِأَنَّ الْجَهَالَةَ فِي الْمَعْقُودِ عَلَيْهِ وَبَدَلِهِ تُفْضِي إلَى الْمُنَازَعَةِ كَجَهَالَةِ الثَّمَنِ وَالْمُثَمَّنِ فِي الْبَيْعِ (وَمَا جَازَ أَنْ يَكُونَ ثَمَنًا فِي الْبَيْعِ جَازَ أَنْ يَكُونَ أُجْرَةً فِي الْإِجَارَةِ)؛ لِأَنَّ الْأُجْرَةَ ثَمَنُ الْمَنْفَعَةِ، فَتُعْتَبَرُ بِثَمَنِ الْمَبِيعِ.** (الهداية في شرح بداية المبتدي، لعلي بن أبي بكر بن عبد الجليل الفرغاني المرغيناني، أبو الحسن برهان الدين (ت ٥٩٣هـ)، ٣/٢٣٠- ٢٣١، دار احياء التراث العربي - بيروت – لبنان).

(۲) سورةالطلاق، الآية: ٦.

(۳) سورة القصص، الآية: ٢٦.

(٤) سورة الكهف، الآية:٧٧.

(٥) صحيح البخاري،٣ / ٨٨، رقم الحديث: ٢٢٦٢، كِتَابُ الْإِجَارَةِ، بَابُ رَعْيِ الْغَنَمِ عَلَى قَرَارِيطَ، دار طوق النجاة – بيروت.

(٦) صحيح البخاري،٣ / ٨٨، رقم الحديث: ٢٢٦٣، كِتَابُ الْإِجَارَةِ، بَابُ اسْتِئْجَارِ الْمُشْرِكِينَ عِنْدَ الضَّرُورَةِ، دار طوق النجاة – بيروت.

۳- رسول الله ﷺ می فرمایند: **عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «أَعْطُوا الْأَجِيرَ أَجْرَهُ قَبْلَ أَنْ يَجِفَّ عَرَقُهُ».**[۱]

ترجمه: عبد الله بن عمر روایت می‌کند که رسول الله ﷺ فرمود: «مزدی که به کارگر می‌دهید، پیش از آن‌که عرقش خشک شود، به او بدهید».

٤- رسول الله ﷺ می فرمایند: «**وَمَنِ اسْتَأْجَرَ أَجِيرًا فَلْيُعْلِمْهُ أَجْرَهُ**».[۲]

ترجمه: «وهرکس کارگری را به کار گیرد (استخدام کند)، باید مزد او را به او اعلام کند».

٥- رسول الله ﷺ می فرمایند: **عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: قَالَ اللهُ: « ثَلَاثَةٌ أَنَا خَصْمُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: رَجُلٌ أَعْطَى بِي ثُمَّ غَدَرَ، وَرَجُلٌ بَاعَ حُرًّا فَأَكَلَ ثَمَنَهُ، وَرَجُلٌ اسْتَأْجَرَ أَجِيرًا فَاسْتَوْفَى مِنْهُ وَلَمْ يُعْطِ أَجْرَهُ».**[۳]

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ گفت: «خداوند می‌فرماید: سه نفراند که من روز قیامت، دشمن آنها خواهم بود. اول: کسی که به اسم من، پیمان ببندد، سپس، آنرا نقض کند. دوم: کسی که شخصِ آزادی را بفروشد و قیمتش را بخورد. سوم: کسی که از شخصی کار بگیرد و مزدش را ندهد».

اجماع: امت اسلامی اجماع دارد که اجاره یک عمل جائز و روا است.[٤]

شروط اجاره: شروط اجاره چهار نوع اند که عبارت اند از شروط انعقاد، شروط نفاذ، شروط صحت و شروط لزوم می‌باشد:

اول: شرط انعقاد: عاقد باید عاقل باشد، اگر عاقل نبود اجاره منعقد نمی‌گردد.

دوم: شروط نفاذ:

۱) عاقد مرد مرتد شده نباشد؛

۲) مال اجاره داده شده یا مالک و یا متولی باشد، اجاره فضولی نافذ نمی‌گردد؛

۳) معقود علیه باید موجود باشد؛

٤) مال اجاره داده شده مانند خانه، زمین و غیره به مستأجر تسلیم شده باشد؛

٥) در عقد، خیار شرط نباشد اگر خیار شرط موجود باشد اجاره نافذ نمی‌گردد؛

سوم: شروط صحت:

۱) عاقدین در اجاره راضی و خوش باشند؛

۲) معقود علیه که منفعت است، طوری آشکار گردد که زمینه را برای نزاع هموار نسازد؛

---

(۱) **سنن ابن ماجه – ت عبد الباقي، ۲ / ۸۱۷ ، رقم الحديث: ۲٤٤۳، كِتَابُ الرُّهُونِ، بَابُ أَجْرِ الْأُجَرَاءِ، وأخرجه القضاعي في «مسند الشهاب» (۷٤٤) من طريق عبد الرحمن بن زيد ابن أسلم، بهذا الإسناد. الناشر: دار إحياء الكتب العربية – فيصل عيسى البابي الحلبي.**

(۲) **السنن الكبرى للبيهقي، ۱۹۸/٦، رقم الحديث: ۱۱٦٥۱، كِتَابُ الْإِجَارَةِ، بَابُ لَا تَجُوزُ الْإِجَارَةُ حَتَّى تَكُونَ مَعْلُومَةً، وَتَكُونَ الْأُجْرَةُ مَعْلُومَةً، دار الكتب العلمية، بيروت – لبنان.**

(۳) **صحيح البخاري،۳ / ۸۳، رقم الحديث: ۲۲۲۷، كِتَابُ الْبُيُوعِ، بَابُ إِثْمِ مَنْ بَاعَ حُرًّا، دار طوق النجاة – بيروت.**

(٤) **وَأَمَّا الْإِجْمَاعُ فَإِنَّ الْأُمَّةَ أَجْمَعَتْ عَلَى ذَلِكَ قَبْلَ وُجُودِ الْأَصَمِّ حَيْثُ يَعْقِدُونَ عَقْدَ الْإِجَارَةِ مِنْ زَمَنِ الصَّحَابَةِ رضي الله عنهم إلَى يَوْمِنَا هَذَا مِنْ غَيْرِ – نَكِيرٍ، فَلَا يُعْبَأُ بِخِلَافِهِ إذْ هُوَ خِلَافُ الْإِجْمَاعِ.** (بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، ۱۷٤/٤، كِتَابُ الْإِجَارَةِ، جَوَازِ الْإِجَارَةِ، دار الكتب العلمية).

– **وَكَذَا إجْمَاعُ الْأُمَّةِ أَيْضًا دَلِيلٌ عَلَيْهَا كَمَا ذَكَرَ فِي الْكَافِي وَغَيْرِهِ.** (فتح القدير للكمال ابن الهمام وتكملته ط الحلبي، ٦۰/۹، كِتَابُ الْإِجَارَاتِ).

– **وأما الإجماع: فقد أجمعت الأمة في زمن الصحابة على جواز الإيجار قبل وجود الأصم وابن علية وغيرهما، لحاجة الناس إلى المنافع كالحاجة إلى الأعيان المحسوسة، فلما جاز عقد البيع على الأعيان، وجب أن يجوز عقد الإجارة على المنافع.** (الفِقْهُ الإسلاميُّ وأدلَّتُهُ – للزُّحَيْلِيّ، ٥ / ۳۸۰۳، دار الفكر – سوريَّة – دمشق).

۳) محل و جای اجاره معلوم باشد، اگر طوری گفته شود که یکی از دو خانه ام را به اجاره دادم، این نوع اجاره درست نیست؛

٤) در اجاره وقت و زمان معلوم باشد؛

٥) در اجاره زمین و اجیر مشترک باید عمل معلوم باشد؛

٦) حقیقتاً و شرعاً نفع گرفتن از اجاره ممکن باشد، بر مال از دست رفته و گناه اجاره روا نیست.

۷) عمل به اجاره گرفته شده، بالای وی فرض و یا واجب نباشد؛

۸) بدست آوردن منفعت مقصود باشد، یعنی منفعت گرفتن طوری نباشد که میان مردم عادتاً رایگان است، مانند اجاره گرفتن سایه درختان؛

۹) مال منقولی به اجاره داده شده باید از طرف اجاره دهنده قبض گردیده باشد، اجاره قبل از قبض آن درست نمی‌شود؛

۱۰) مزد و اجرت معلوم باشد؛

۱۱) اجرت از جنس منفعت نباشد مانند: اقامت کردن در مقابل اقامت و خدمت کردن در مقابل خدمت؛

۱۲) عقد (ایجاب و قبول) از چنین شروط مبری باشد که خلاف مقتضای عقد است و نه هم با عقد مناسب است.

چهارم: شروط لزوم:

۱) عقد صحیح باشد؛

۲) در وقت عقد و قبض چیزی که به اجاره گرفته می‌شود، عیبی موجود نباشد که مانع منفعت گرفتن می‌گردد.

۳) اجاره گیرنده ،چیزی را که به اجاره گرفته می‌شود، دیده باشد.

٤) چیزی به اجاره گرفته شده از عیب جدید هم سالم باشد که منفعت را متضرر می‌سازد.

٥) عذر جدید (برای عاقدین و چیزی که به اجاره گرفته میشود) رخ ندهد که به منفعت گرفتن تاوان برساند؛

٦) غلام به اجاره گرفته شده باید آزاد نشده باشد، اگر مالک بعد از اجاره گرفتن، غلام را آزاد کند اجاره باقی(لازم) نمی‌ماند؛

۷) اگر طفل نا بالغ را پدر، پدر کلان یا وصی پدر و پدر کلان، و یا هم قاضی و یا امین قاضی به اجارده داده باشد، وقتی طفل بالغ گردید اجاره باقی (لازم) نمی‌ماند. [۱]

---

(۱) (وَأَمَّا شَرَائِطُهَا) فَأَنْوَاعٌ بَعْضُهَا شَرْطُ الِانْعِقَادِ وَبَعْضُهَا شَرْطُ النَّفَاذِ وَبَعْضُهَا شَرْطُ الصِّحَّةِ وَبَعْضُهَا شَرْطُ اللُّزُومِ.

۱- أَمَّا شَرَائِطُ الِانْعِقَادِ: فَمِنْهَا الْعَقْلُ حَتَّى لَا تَنْعَقِدُ الْإِجَارَةُ مِنْ الْمَجْنُونِ وَالصَّبِيِّ الَّذِي لَا يَعْقِلُ، وَأَمَّا الْبُلُوغُ فَلَيْسَ مِنْ شَرَائِطِ الِانْعِقَادِ وَلَا مِنْ شَرَائِطِ النَّفَاذِ عِنْدَنَا... (٤/٤١٠، الفتاوى الهندية).

۲- [[وَأَمَّا شَرْطُ النَّفَاذِ فَأَنْوَاعٌ مِنْهَا خُلُوُّ الْعَاقِدِ عَنْ الرِّدَّةِ إذَا كَانَ ذَكَرًا فِي قَوْلِ أَبِي حَنِيفَةَ، وَعِنْدَ أَبِي يُوسُفَ وَمُحَمَّدٍ لَيْسَ بِشَرْطٍ بِنَاءً عَلَى أَنَّ تَصَرُّفَاتِ الْمُرْتَدِّ مَوْقُوفَةٌ عِنْدَ أَبِي حَنِيفَةَ، وَعِنْدَهُمَا نَافِذَةٌ، وَتَصَرُّفَاتُ الْمُرْتَدَّةِ نَافِذَةٌ فِي قَوْلِهِمْ جَمِيعًا وَهِيَ مِنْ مَسَائِلِ كِتَابِ السِّيَرِ.

وَمِنْهَا الْمِلْكُ وَالْوِلَايَةُ فَلَا تَنْفُذُ إجَارَةُ الْفُضُولِيِّ لِعَدَمِ الْمِلْكِ وَالْوِلَايَةِ لَكِنَّهَا تَنْعَقِدُ مَوْقُوفَةً عَلَى إجَازَةِ الْمَالِكِ عِنْدَنَا. [[بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، ٤/١٧٦، كِتَابُ الْإِجَارَةِ، فَصْلٌ فِي أَنْوَاعِ شَرَائِطِ رُكْنِ الْإِجَارَةِ.]]

وَمِنْهَا قِيَامُ الْمَعْقُودِ عَلَيْهِ فَإِذَا آجَرَ الْفُضُولِيُّ فَأَجَازَ الْمَالِكُ الْعَقْدَ بَعْدَ اسْتِيفَاءِ الْمَنْفَعَةِ لَمْ تَجُزْ إجَارَتُهُ وَكَانَتْ الْأُجْرَةُ لِلْعَاقِدِ؛ لِأَنَّ الْمَنَافِعَ الْمَعْقُودَ عَلَيْهَا قَدْ انْعَدَمَتْ وَإِجَارَةُ الْوَكِيلِ نَافِذَةٌ لِوُجُودِ الْوِلَايَةِ، وَكَذَلِكَ الْإِجَارَةُ مِنْ الْأَبِ وَالْوَصِيِّ وَالْقَاضِي وَأَمِينِهِ نَافِذَةٌ لِوُجُودِ الْإِنَابَةِ مِنْ الشَّرْعِ وَلَا تَجُوزُ إجَارَةُ غَيْرِ الْأَبِ وَوَصِيِّهِ وَالْجَدِّ وَوَصِيِّهِ مِنْ سَائِرِ ذَوِي الرَّحِمِ الْمَحْرَمِ إذَا كَانَ لَهُ أَحَدٌ مِمَّنْ ذَكَرْنَا وَلَوْ بَلَغَ الصَّبِيُّ فِي هَذَا كُلِّهِ قَبْلَ انْقِضَاءِ مُدَّةِ الْإِجَارَةِ فَلَهُ الْخِيَارُ إنْ شَاءَ أَمْضَى الْإِجَارَةَ، وَإِنْ شَاءَ فَسَخَ.

وَمِنْهَا تَسْلِيمُ الْمُسْتَأْجِرِ فِي إجَارَةِ الْمَنَازِلِ وَنَحْوِهَا إذَا كَانَ الْعَقْدُ مُطْلَقًا عَنْ شَرْطِ التَّعْجِيلِ عِنْدَنَا حَتَّى لَوْ انْقَضَتْ الْمُدَّةُ مِنْ غَيْرِ تَسْلِيمِ الْمُسْتَأْجِرِ لَا يَسْتَحِقُّ شَيْئًا مِنْ الْأَجْرِ وَلَوْ مَضَى بَعْضُ الْمُدَّةِ ثُمَّ سَلَّمَ فَلَا أَجْرَ لَهُ فِيمَا مَضَى.

وَمِنْهَا أَنْ يَكُونَ الْعَقْدُ مُطْلَقًا عَنْ شَرْطِ الْخِيَارِ فَإِنْ كَانَ فِيهِ خِيَارٌ لَا يَنْفُذُ فِي مُدَّةِ الْخِيَارِ.

٣- وَأَمَّا شَرَائِطُ الصِّحَّةِ:

فَمِنْهَا رِضَا الْمُتَعَاقِدِينَ.

وَمِنْهَا أَنْ يَكُونَ الْمَعْقُودُ عَلَيْهِ وَهُوَ الْمَنْفَعَةُ مَعْلُومًا عِلْمًا يَمْنَعُ الْمُنَازَعَةَ فَإِنْ كَانَ مَجْهُولًا جَهَالَةً مُفْضِيَةً إلَى الْمُنَازَعَةِ يَمْنَعُ صِحَّةَ الْعَقْدِ وَإِلَّا فَلَا.

وَمِنْهَا بَيَانُ مَحَلِّ الْمَنْفَعَةِ حَتَّى لَوْ قَالَ: آجَرْتُكَ إحْدَى هَاتَيْنِ الدَّارَيْنِ أَوْ أَحَدَ هَذَيْنِ الْعَبْدَيْنِ، أَوْ: اسْتَأْجَرْتُ أَحَدَ هَذَيْنِ الصَّانِعَيْنِ لَمْ يَصِحَّ الْعَقْدُ.

وَمِنْهَا بَيَانُ الْمُدَّةِ فِي الدُّورِ وَالْمَنَازِلِ وَالْحَوَانِيتِ وَفِي اسْتِئْجَارِ الظِّئْرِ. وَأَمَّا بَيَانُ مَا يُسْتَأْجَرُ لَهُ فِي إجَارَةِ الْمَنَازِلِ فَلَيْسَ بِشَرْطٍ حَتَّى لَوْ اسْتَأْجَرَ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ وَلَمْ يُسَمِّ مَا يَعْمَلُ فِيهِ جَازَ، وَأَمَّا فِي إجَارَةِ الْأَرْضِ فَلَا بُدَّ مِنْ بَيَانِ مَا يُسْتَأْجَرُ لَهُ وَفِي إجَارَةِ الدَّوَابِّ مِنْ بَيَانِ الْمُدَّةِ أَوْ الْمَكَانِ وَمِنْ بَيَانِ مَا يُسْتَأْجَرُ لَهُ مِنْ الْحَمْلِ وَالرُّكُوبِ.

وَمِنْهَا بَيَانُ الْعَمَلِ فِي اسْتِئْجَارِ الصِّنَاعِ، وَكَذَا بَيَانُ الْمَعْمُولِ فِيهِ فِي الْأَجِيرِ الْمُشْتَرَكِ بِالْإِشَارَةِ وَالتَّعْيِينِ، أَوْ بَيَانُ الْجِنْسِ وَالنَّوْعِ وَالْقَدْرِ وَالصِّفَةِ فِي ثَوْبِ الْقِصَارَةِ وَالْخِيَاطَةِ، وَبَيَانُ الْجِنْسِ وَالْقَدْرِ فِي إجَارَةِ الرَّاعِي مِنْ الْخَيْلِ وَالْإِبِلِ وَالْبَقَرِ وَالْغَنَمِ وَعَدَدِهَا، وَأَمَّا فِي حَقِّ الْأَجِيرِ الْخَاصِّ فَلَا يُشْتَرَطُ بَيَانُ جِنْسِ الْمَعْمُولِ فِيهِ وَنَوْعِهِ وَقَدْرِهِ وَصِفَتِهِ وَإِنَّمَا يُشْتَرَطُ بَيَانُ الْمُدَّةِ فَقَطْ وَبَيَانُ الْمُدَّةِ فِي اسْتِئْجَارِ الظِّئْرِ شَرْطُ الْجَوَازِ بِمَنْزِلَةِ اسْتِئْجَارِ الْعَبْدِ لِلْخِدْمَةِ.

وَمِنْهَا أَنْ يَكُونَ مَقْدُورَ الِاسْتِيفَاءِ - حَقِيقَةً أَوْ شَرْعًا فَلَا يَجُوزُ اسْتِئْجَارُ الْآبِقِ وَلَا الِاسْتِئْجَارُ عَلَى الْمَعَاصِي؛ لِأَنَّهُ اسْتِئْجَارٌ عَلَى مَنْفَعَةٍ غَيْرِ مَقْدُورَةِ الِاسْتِيفَاءِ شَرْعًا.

وَمِنْهَا أَنْ لَا يَكُونَ الْعَمَلُ الْمُسْتَأْجَرُ لَهُ فَرْضًا وَلَا وَاجِبًا عَلَى الْأَجِيرِ قَبْلَ الْإِجَارَةِ فَإِنْ كَانَ فَرْضًا أَوْ وَاجِبًا قَبْلَهَا لَمْ يَصِحَّ.

[(وَالْفَتْوَى الْيَوْمَ عَلَى جَوَازِ الِاسْتِئْجَارِ لِتَعْلِيمِ الْقُرْآنِ) وَهُوَ مَذْهَبُ الْمُتَأَخِّرِينَ مِنْ مَشَايِخِ بَلْخٍ. (تبيين الحقائق شرح كنز الدقائق وحاشية الشِّلْبِيِّ، ٥/١٢٤، [كتاب الإجارة] ←[باب الإجارة الفاسدة] المطبعة الكبرى الأميرية - بولاق، القاهرة).]

وَمِنْهَا أَنْ تَكُونَ الْمَنْفَعَةُ مَقْصُودَةً مُعْتَادًا اسْتِيفَاؤُهَا بِعَقْدِ الْإِجَارَةِ وَلَا يَجْرِي بِهَا التَّعَامُلُ بَيْنَ النَّاسِ فَلَا يَجُوزُ اسْتِئْجَارُ الْأَشْجَارِ لِتَجْفِيفِ الثِّيَابِ عَلَيْهَا.

وَمِنْهَا أَنْ يَكُونَ مَقْبُوضَ الْمُؤَاجِرِ إذَا كَانَ مَنْقُولًا فَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِي قَبْضِهِ فَلَا تَصِحُّ إجَارَتُهُ.

وَمِنْهَا أَنْ تَكُونَ الْأُجْرَةُ مَعْلُومَةً.

وَمِنْهَا أَنْ لَا تَكُونَ الْأُجْرَةُ مَنْفَعَةً هِيَ مِنْ جِنْسِ الْمَعْقُودِ عَلَيْهِ كَإِجَارَةِ السُّكْنَى بِالسُّكْنَى وَالْخِدْمَةِ بِالْخِدْمَةِ.

وَمِنْهَا خُلُوُّ الرُّكْنِ عَنْ شَرْطٍ لَا يَقْتَضِيهِ الْعَقْدُ وَلَا يُلَائِمُهُ.

٤- وَأَمَّا شَرَائِطُ اللُّزُومِ:

فَمِنْهَا أَنْ يَكُونَ الْعَقْدُ صَحِيحًا.

وَمِنْهَا أَنْ لَا يَكُونَ بِالْمُسْتَأْجَرِ عَيْبٌ فِي وَقْتِ الْعَقْدِ وَوَقْتِ الْقَبْضِ يُخِلُّ بِالِانْتِفَاعِ بِهِ فَإِنْ كَانَ لَمْ يَلْزَمْ الْعَقْدُ وَمِنْهَا أَنْ يَكُونَ الْمُسْتَأْجَرُ مَرْئِيًّا لِلْمُسْتَأْجِرِ.

وَمِنْهَا سَلَامَةُ الْمُسْتَأْجَرِ عَنْ حُدُوثِ عَيْبٍ بِهِ يُخِلُّ بِالِانْتِفَاعِ فَإِنْ حَدَثَ بِهِ عَيْبٌ يُخِلُّ بِالِانْتِفَاعِ بِهِ لَمْ يَبْقَ الْعَقْدُ لَازِمًا.

وَمِنْهَا عَدَمُ حُدُوثِ عُذْرٍ بِأَحَدِ الْعَاقِدَيْنِ وَبِالْمُسْتَأْجَرِ حَتَّى لَوْ حَدَثَ بِأَحَدِهِمَا أَوْ بِالْمُسْتَأْجَرِ عُذْرٌ لَا يَبْقَى الْعَقْدُ لَازِمًا.

وَمِنْهَا عَدَمُ عِتْقِ الْعَبْدِ الْمُسْتَأْجَرِ حَتَّى لَوْ آجَرَ رَجُلٌ عَبْدَهُ سَنَةً فَلَمَّا مَضَى سِتَّةُ أَشْهُرٍ أَعْتَقَهُ فَهُوَ بِالْخِيَارِ إنْ شَاءَ مَضَى عَلَى الْإِجَارَةِ، وَإِنْ شَاءَ فَسَخَ. وَمِنْهَا عَدَمُ بُلُوغِ الصَّبِيِّ الْمُسْتَأْجَرِ آجَرَهُ أَبُوهُ أَوْ وَصِيُّ أَبِيهِ أَوْ جَدُّهُ أَوْ وَصِيُّ جَدِّهِ أَوْ الْقَاضِي أَوْ أَمِينُهُ، هَكَذَا فِي الْبَدَائِعِ. (الفتاوى العالمكيرية المعروفة بالفتاوى الهندية، ٤/٤١٠- ٤١١، كِتَابُ الْإِجَارَةِ، الْبَابُ الْأَوَّلُ تَفْسِيرِ الْإِجَارَةِ وَرُكْنِهَا وَأَلْفَاظِهَا وَشَرَائِطِهَا، الناشر: المطبعة الكبرى الأميرية ببولاق مصر؛ بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، ٤/١٧٦- ١٧٩، كِتَابُ الْإِجَارَةِ، فَصْلٌ فِي أَنْوَاعِ شَرَائِطِ رُكْنِ الْإِجَارَةِ، دار الكتب العلمية).

انواع اجاره:

اجاره به دو نوع است، اول: اجاره بالای منافع اعیان و ذوات مثلاً اجاره گرفتن زمین، خانه ، موتر، حیوان وغیره.

دوم: اجاره گرفتن بالای عمل مثلاً اجاره گرفتن کسبه کار برای شستن، دوختن، نوشتن وغیره.

انواع اجیر:

اجیر به دو نوع است، اجیر مشترک و اجیرخاص.

اجیر مشترک: مزدورکار یا اجیری را گویند که برای مردم عام کار می‌کند یعنی عمل وی به یک شخص خاص منحصر نمی‌باشد و تا وقتی که کار را تمام نکرده است مسحق اجرت نمی‌گردد مانند: خیاط، خشکه شوی، نجار، رنگمال و غیره.

اجیر خاص: مزدورکار یا اجیری را گویندکه عمل وی به یک شخص خاص منحصر (مرتبط) باشد، با تسلیم نمودن خویش تا وقت معین مسحق اجرت می‌گردد، اگرچه از وی کار گرفته نشود مانند: اجیر برای فروش مال، مزدور کار برای انتقال مال، مزدور کار برای نگهبانی خانه یا فابریکه وغیره.[1]

یادداشت: به لطف ومرحمت الله متعال وبه دعاهای شیوخ عظام ومدرسین کرام، اینک برگردان دری نصاب درسی، ربع دوم سال ١٤٠٤، هـ ش ، «بخش اول معاملات» خدمت فرهیخته گان تقدیم است! در این راستا از راهنمایی سازندۀ دانشمندان گرامی، ریاست دعوت و ارشاد، وزارت محترم اقتصاد، ممنون خواهد بود.

باعرض وحرمت {لبیب}

(١) **وَأَمَّا بَيَانُ) (أَنْوَاعِهَا) فَنَقُولُ إنَّهَا نَوْعَانِ: نَوْعٌ يَرِدُ عَلَى مَنَافِعِ الْأَعْيَانِ كَاسْتِئْجَارِ الدُّورِ وَالْأَرَاضِي وَالدَّوَابِّ وَالثِّيَابِ وَمَا أَشْبَهَ ذَلِكَ وَنَوْعٌ يَرِدُ عَلَى الْعَمَلِ كَاسْتِئْجَارِ الْمُحْتَرِفِينَ لِلْأَعْمَالِ كَالْقِصَارَةِ وَالْخِيَاطَةِ وَالْكِتَابَةِ وَمَا أَشْبَهَ ذَلِكَ، كَذَا فِي الْمُحِيطِ.** (الفتاوى العالمكيرية المعروفة بالفتاوى الهندية، ٤١١/٤، كِتَابُ الْإِجَارَةِ، الْبَابُ الْأَوَّلُ تَفْسِيرِ الْإِجَارَةِ وَرُكْنِهَا وَأَلْفَاظِهَا وَشَرَائِطِهَا).

– **وعقد الإجارة على وجهين: أحدهما على منافع معلومة، والثاني علي مدة معلومة يستحق فيها تسليم الشيء المستأجر، لا تصح إلا على أحد هذين الوجهين، مع نفي الجهالة عن الأجرة حسب نفيها عن عقود البياعات.** شرح مختصر الطحاوي، المؤلف: أبو بكر الرازي الجصاص (٣٠٥ - ٣٧٠ هـ)، ٣٨٦/٣، كتاب الإجارات، فصل: [انواع الإجارة]، الناشر: دار البشائر الإسلامية - ودار السراج).

– **الإجارة نوعان: إجارة على المنافع، أي أن المعقود عليه هو المنفعة، وإجارة على الأعمال، أي أن المعقود عليه هو العمل.** (الفِقْهُ الإسلاميُّ وأدلَّتُهُ – للزُّحَيْلِيّ، ٥ / ٣٨٣٧، المبحث الرابع – نوعا الإجارة وأحكامها، دار الفكر – سوريَّة – دمشق).